

یشتها

۱

هُرمزَد یشت

۱

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:
ای آهوره مزدا! ای سَپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون در
مَثَره ی ورجاوند!
چه چیز تواناتر، چه چیز پیروزمندتر، چه چیز بلند پایگاه تر و چه چیز برای روز
پسین، کارآمدتر است؟

۲

چه چیز پیروزمندترین و چه چیز چاره بخش ترین چیزهاست؟
چه چیز بهتر بر دشمنی دیوان و مردمان [دُرَوند] چیره شود؟
در سراسر جهان استومند، چه چیز بیشتر در اندیشه مردمان کارگرافتد؟
در سراسر جهان استومند، چه چیز بهتر نهادِ مردمان را پاک کند؟

۳

آنگاه آهوره مزدا گفت:
ای سپیتمان زرتشت!
نام من و آمشاسپندان در مَثَره ی ورجاوند، تواناتر از هر چیز، پیروزمندتر از هر
چیز، بلند پایگاه تر از هر چیز و برای روز پسین، کارآمدتر از هر چیز است.

۴

این است پیروزمندترین و چاره بخش ترین چیزها. این است آنچه بر دشمنی
دیوان و مردمان [دُرَوند] چیره شود. این است آنچه در سراسر جهان استومند، بیشتر در
اندیشه مردمان کارگرافتد. این است آنچه در سراسر جهان استومند، بهتر نهادِ مردمان را

پاک کند.

۵

زرتُشت گفت:

ای آهوره‌مزدای آشون!

مرا از آن نام خویش که بزرگتر و بهتر و زیباتر از هر چیز و به روز پسین، کارآمدتر و پیروزمندتر و چاره‌بخش‌تر است و بهتر بر دشمنی دیوان و مردمان [دُرَوَند] چیره شود، بیا گاهان...

۶

... تا من بر همه دیوان و مردمان [دُرَوَند] پیروز شوم؛ تا من بر همه جادوان و پریان چیره شوم؛ تا هیچ کس نتواند بر من چیره شود: نه دیوان و نه مردمان [دُرَوَند] و نه جادوان و نه پریان.

۷

آنگاه آهوره‌مزدا گفت:

ای زرتُشتِ آشون!

یکم: منم سرچشمه دانش و آگاهی.

دوم: منم بخشنده گله و رمه.

سوم: منم توانا.

چهارم: منم بهترین آشه.

پنجم: منم نشان همه دهشهای نیک آشه نژادِ مزدا آفریده.

ششم: منم خِرد.

هفتم: منم خِردمند.

هشتم: منم دانایی.

نهم: منم دانا.

۸

دهم: منم ورجاوندی.

یازدهم: منم ورجاوند.
 دوازدهم: منم آهوره.
 سیزدهم: منم زورمندترین.
 چهاردهم: منم دور از دسترس دشمن.
 پانزدهم: منم شکست ناپذیر.
 شانزدهم: منم به یاددارنده پاداش هر کسی.
 هفدهم: منم همه را نگهدار.
 هیجدهم: منم همه را پزشک.
 نوزدهم: منم آفریدگار.
 بیستم: منم نامبردار به مزدا.

۹

ای زرتشت!

روزان و شبان مرا با نیاز براننده زور بستای.
 اینچنین، من — آهوره مزدا — یاری رسانی و پناه بخشی را به سوی تو آیم.
 شروش پارسا، یاری رسانی و پناه بخشی را به سوی تو آید.
 آبها و گیاهان و قروشی های آشونان [نیز] یاری رسانی و پناه بخشی را به سوی
 تو آیند.

۱۰

ای زرتشت!

اگر خواستار چیرگی بر دشمنی دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و
 گوی ها و کرب های ستمکار و راهزنان و آشموغان دوپا و گرگان چارپا ...

۱۱

... [اگر خواستار چیرگی بر] سپاه فراخ سنگر، بزرگ درفش، افراشته درفش،
 گشوده درفش و خونین درفش دشمنی، پس در همه روزان و شبان، این نامها را بازگیر:

۱۲

پشنیبان نام من است.

آفریننده و نگاهبان نام من است.
 شناسنده و سپندترین مینوا نام من است.
 چاره بخش نام من است.
 چاره بخش ترین نام من است.
 پیشوا نام من است.
 بهترین پیشوا نام من است.
 آهوره نام من است.
 مزدا نام من است.
 آشون نام من است.
 آشون ترین نام من است.
 قره مند نام من است.
 قره مندترین نام من است.
 بسیار بینا نام من است.
 بسیار بیناتر نام من است.
 دور بیننده نام من است.
 دور بیننده تر نام من است.

۱۳

نگاهبان نام من است.
 پشت و پناه نام من است.
 دادار نام من است.
 نگاهدارنده نام من است.
 شناسنده نام من است.
 بهترین شناسنده نام من است.
 پرورنده نام من است.
 فُشوشومَنثَرَه نام من است.

. سنج . گاه . یس . ۴۵ ، بند ۵ وزیر .

جویایِ شهریارِ نیکی نام من است.
 بیشتر جویایِ شهریارِ نیکی نام من است.
 شهریارِ دادگر نام من است.
 دادگرترین شهریار نام من است.

۱۴

نافریتار نام من است.
 نافریتنی نام من است.
 برستیهنگی چیره شونده نام من است.
 به یک زخم بر دشمن پیروز شونده نام من است.
 همه را شکست دهنده نام من است.
 آفریدگار یگانه نام من است.
 بخشنده همه دَهِشها نام من است.
 بخشنده بسیار خوشیها نام من است.
 بخشایشگر نام من است.

۱۵

به خواستِ خود نیکی کننده نام من است.
 به خواستِ خود پاداش رسان نام من است.
 سودمند نام من است.
 نیرومند نام من است.
 نیرومندترین نام من است.
 آشون نام من است.
 بزرگ نام من است.
 برازنده شهریارِ نام من است.
 به شهریارِ برازنده ترین، نام من است.
 دانا نام من است.
 داناترین، نام من است.

دورنگرنده نام من است.

اینچنین است نامهای من.

۱۶

ای زرتشت!

آن که در این جهان آستومند، این نامهای مرا بازگیرد یا روزان و شبان، به بانگ بلند بخواند...

۱۷

... آن که این نامها را هنگام برخاستن از خواب یا به گاهِ خفتن، به گاهِ خفتن یا هنگام برخاستن از خواب، هنگام گشتی بستن یا گشتی گشودن، هنگام رفتن از جایی به جایی یا هنگام رفتن از شهر و کشور به سوی کشوری دیگر، بخواند...

۱۸

... در این روز و در این شب، کارد بر او کارگرنشود؛ چکش و تیر و خنجر و گریزی که خشمی با نهادی سرشار از دروغ به سوی او پرتاب کند، بر او کارگرنشود و سنگهای فلاخن بدو نرسد.

۱۹

این نامهای بیستگانه، همچون زره پشتِ سر و زره پیشِ سینه در برابر گروه [ناپدای] دُرَوَندان و نَابکارانِ «وَرَن» و «کَیْد»ی تبهکار، به زیانِ اهریمنِ نَابکار ناپاک بکار رود؛ چنان که گویی هزار مرد، مردی تنها را نگاهبانی کنند.

۲۰

«ای آهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهای تو، هستان را پناه بخشد؟

ای مزدا!

مرا آشکارا از برگماشتن آن ردِ درمان بخش زندگی بیاگاهان و [بگذار] که

سُروش و منش نیک بدو و به هر کس که تو خود او را خواستاری، روی آورند.»^۱

۲۱

درود بر فَرّ کیانی .
درود بر ایران و یج .
درود بر «سَوگ» .
درود بر آب «دایثیا» .
درود بر آب «آردویسورَ اناهیتا» .
درود بر همه آفریدگان اشون .
«یته اهوویزیو...»
«اشیم وُهو...»

۲۲

«آهونَ ویرته...» را می ستاییم .
آردیبهشت، زیباترین امشاسپند را می ستاییم .
توانایی و نیرومندی و زور و پیروزی و قرو نیرو را می ستاییم .
آهوره مزدای رایومندِ قره مند را می ستاییم .
ینگه هاتم...»

۲۳

«یته اهوویزیو...»
درود و ستایش و نیرو خواستارم آهوره مزدای رایومندِ قره مند را .
«اشیم وُهو...»

۲۴

ای زرتشت!
تو همواره دوست را از دشمن بدخواه، نگاهدار باش!
روامدار که دوست دچار گزند شود!

۱. گاه. یس. ۴۴، بند ۱۶

مگذار که دوست، از آسیب به رنج افتد!
 مگذار آن مرد دین آگاهی که مرا و امشاسپندان را نیازی بزرگ یا پیشکشی
 خرد آورد، از دارایی خویش بی بهره ماند!

۲۵

ای زرتشت!
 این است بهمن آفریده من.
 ای زرتشت!
 این است اردیبهشت آفریده من.
 ای زرتشت!
 این است شهریور آفریده من.
 ای زرتشت!
 این است سپندارمذ آفریده من.
 ای زرتشت!
 اینانند خرداد و آرمداد، هردوان از آفریدگان من. اینان آشونانی را که به دیگر
 سرای درآیند، پاداش بخشند.

۲۶

ای زرتشت آشون!
 به میانجی خرد و دانش من، [دریاب که] سرانجام زندگی و زندگانی آینده
 چگونه است.

۲۷

هزار درمان [برساد]!
 ده هزار درمان از سپندارمذ [برساد]!
 با [یاری] سپندارمذ، دشمنی دیورا از هم بپاشید و [اورا] پریشان کنید؛
 گوشه‌هایش را بردرید؛ دستهایش را بربندید؛ رزم‌افزارش را درهم شکنید و به زنجیرش
 درکشید؛ بدان‌سان که همواره در بند ماند.

ای مَزدا!

آیا اَشَوَن بر دُرَوَند پیروز خواهد شد؟^۱
 آیا اَشَوَن بر دُرُوج چیرگی خواهد یافت؟
 آیا اَشَوَنان بر دُرَوَندان چیره خواهند شد؟^۱
 نیروی شنوایی آهوره مَزدا را می ستاییم که «مَنثَرَه» را شنید.
 نیروی یادگیری آهوره مَزدا را می ستاییم که «مَنثَرَه» را از بر کرد.
 نیروی گفتار آهوره مَزدا را می ستاییم که «مَنثَرَه» را بر زبان راند.
 کوه «اوشیدَم» (اوشیدَرِن) را روزان و شبان با نیازبرازنده زور می ستاییم.

زَرْتُشت گفت:

بدین چاره، شما را^۲ به زیر زمین برانم.
 به میانجی دیدگان سپندارمذ، راهزن بر زمین افکنده شود.

هزار درمان [برساد]!

ده هزار درمان [برساد]!

فَرَوَشی این اَشَوَن مرد را که به «آسموخاونونت» نامبردار است، می ستاییم.
 از آن پس، خواستارم که همچون مردی دین پذیرفتار، [فَرَوَشی های] دیگر
 اَشَوَنان را بستاییم.

[فَرَوَشی] «گو کِرِن»ی توانای مَزدا آفریده را می ستاییم.
 گو کِرِنِی توانای مَزدا آفریده را می ستاییم.

۱. سنج . گاه . یس . ۴۸ ، بند ۲ -

۲. خطاب زرتشت به دیوان است.

.....^۱
 «آشیم وُهو...»

سپندارمذِ آشونِ کارساز را می‌ستاییم...^۲
 اینک آن بزرگتر از همه — آن آهوره‌مژدا — را «آهو» و «رتو» برمی‌گزینیم تا
 اهریمن نابکار را براندازیم؛ تا دیوِ خشم خونینِ درفش را برافکنیم؛ تا دیوانِ مژندری را
 برانیم؛ تا دیوان و دُروندانِ ورن را براندازیم؛ تا آهوره‌مژدایِ رایومندِ قره‌مند را والا
 بشناسیم؛ تا آمشاشپندان را والا بشناسیم؛ تا ستاره‌رایومندِ قره‌مند، تیشترِ پرفروغ را والا
 بشناسیم؛ تا آشونِ مرد را والا بشناسیم؛ تا همه‌آفریدگانِ آشونِ «سپند مینو» را والا
 بشناسیم.

«آشیم وُهو...»
 «آهمایی رَشچَه...»^۳
 «آشیم وُهو...»
 هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!
 «آشیم وُهو...»
 ای مژدا!
 مرا به یاری بشتاب!

۱. = چهار سطر آخر بند ۲۸ همین یشت.

۲. در متن، چند واژه از این بند افتاده است.

۳. یس. ۶۸، بند ۱۱

۲ هفتن یشت کوچک

۱

آهوره مزدای رایومندِ فرّه مند را.

آمشاسپندان را.

بهمن را.

آشتی پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است.

دانش سرشتی مزدا آفریده را.

دانش آموزشی مزدا آفریده را...

۲

آردیبهشت زیباتر را.

نماز نیرومند مزدا آفریده «آیریتمن ایشیه» را.

«سَوگ» ی نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده آشون را.

شهریور را.

فلز گذاخته را.

مهربانی و جوانمردی اندوهگسارِ درویشان را...

۳

سپندارمذ نیک را.

راتای نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده آشون را.

خردادِ رد را.

یا یزیه هوشیتی را.

[ایزدان] سال، رَدانِ آشونی را.

اَمْرَدادِ رَد را.

گله پرواری و کشتزار گندم سودبخش را.
گو کِرِنِی نیرومندِ مَزدا آفریده را...

۴

مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده چراگاه خوب را.
آردیبهشت و آذر آهوره مَزدا را.
رَد بزرگ، آپام نَپات را.
آب مَزدا آفریده را...

۵

فَرَوَشی های اَشَوَنان و گروه زنان دارنده پسران نامور را.

یا یَرِته هوشیتی را.

اَمِی نیک آفریده بُرزمند را.

بهرام آهوره آفریده را.

اوپرتات پیروز را.

سُروش پارسای پاداش بخش پیروز گیتی افزای را.

رَشَن راست ترین و ارشاد گیتی افزای و جهان پرور را خشنود کنیم.

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

«یته آهو ویزیو...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۶

آهوره مَزدای رایومندِ فَرَه مند را می ستاییم.

آمشاسپندان، شهریارانِ نیک خوب گُنش را می ستاییم.

بهمن آمشاسپند را می ستاییم.

آشتی پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است، می ستاییم.

دانش سرشتی مَزدا آفریده را می ستاییم.

دانش آموزشی مَزدا آفریده را می ستاییم.

۷

آردیبهشت، زیباترین آمشاسپند را می ستاییم.
 نماز نیرومندِ مزدا آفریده «ایریمن ایشیه» را می ستاییم.
 سوگِ ی نیکِ فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده اشون را می ستاییم.
 شهریور آمشاسپند را می ستاییم.
 فلزِ گداخته را می ستاییم.
 مهربانی و جوانمردیِ اندوهگسارِ درویشان را می ستاییم.

۸

سپندارمذ نیک را می ستاییم.
 راتای نیکِ فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده اشون را می ستاییم.
 خرداد آمشاسپند را می ستاییم.
 یایرته هوشیتی را می ستاییم.
 [ایزدان] اشون سال، ردان اشونی را می ستاییم.
 آمرداد آمشاسپند را می ستاییم.
 گله پرواری و کشتزارِ گندمِ سودبخش را می ستاییم.
 گوگیرنی نیرومندِ مزدا آفریده را می ستاییم.

۹

مهر فراخ چراگاه را می ستاییم.
 رامِ بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.
 آردیبهشت و آذر آهوره مزدا را می ستاییم.
 رد بزرگوار، شهریار شیدور، آپام نیات تیزاسب را می ستاییم.
 آبِ مزدا آفریده اشون را می ستاییم.

۱۰

فروشی های پاک نیک توانایِ اشونان را می ستاییم.

گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را می‌ستاییم.
 یایزیه هوشیتی را می‌ستاییم.
 آمی نیک آفریدهٔ بُرزمند را می‌ستاییم.
 بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم.
 اوپرتات پیروز را می‌ستاییم.
 سُروش پارسای پیروز گیتی افزای، رد آشونی را می‌ستاییم.
 رشن راست‌ترین را می‌ستاییم.
 آرشتاد گیتی افزای و جهان پرور را می‌ستاییم.

۱۱

ای زرتشت!
 او جادوان و دیوان و مردمان [دُرَوَند] را نابود کند.
 ای زرتشت سپیشمان!
 کسی که براستی به خانمان ما بستگی دارد، همان دم که چنین سخنی را
 بر زبان آورد، هر دروغی را نابود کند. از گفتار او هر دروغی نابود شود.

۱۲

کسی را که برای بازداشتن دشمن دینِ مَردا پرستی از [یاوری] آنان — هفت
 آمشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گنش — بهره‌مند شود، می‌ستاییم.
 آب آشونِ مَردا آفریده را که چونان اسبی روان است، می‌ستاییم.

۱۳ — ۱۴

۱

۱۵

«یته آهو و بریو...»

۲

۱. در متن، واژه‌ها و جمله‌های این دو سطر در هم ریخته است و معنی روشنی از آنها بر نمی‌آید.

۲. بندهای ۵ — ۱ همدر یک است.

«أَشِيمٌ وَهُوَ...»
«أَهْمَائِي رَشِيحَةٌ...»^۱

هَفْتَنِ يَشْتِ بَزْرِكٌ^۲

۱. = یس. ۶۸، بند ۱۱

۲. در متن، بختی به نام «هفتنِ یشتِ بزرگ» آمده که همان «هفت هات» (هاتهای ۴۲ - ۴۵) یسنه است و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی بینیم.

آردیبهشت یشت

خشنودی آردیبهشت، زیباترین امشاسپند، [نماز] آیریمَن ایشیه ی نیرومند
مَزدا آفریده و سوگ ی نیک فراخ دیدگاه مَزدا آفریده اشون را.
«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
«یته آهوویزیو...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱

آهوره مَزدا به سپیتمان زرتشت گفت:
ای سپیتمان زرتشت! ای ستاینده و زوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و
مهربان و سرودخوان!
هنگامی که من و آردیبهشت، گیهان روشن و درخشان و خانه های خورشیدسان
را آفریدیم...^۱ بویژه ستایش و نیایش ما امشاسپندان را...

۲

زرتشت گفت:
ای آهوره مَزدا! ای مژده رسان گفتار راست!
اینک سپیتمان زرتشت — ستاینده و زوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و
مهربان و سرودخوان — را بفرمای:
چگونه بود [آن سخن]، هنگامی که تو و آردیبهشت، گیهان روشن و درخشان و
خانه های خورشیدسان را آفریدید...^۱ بویژه ستایش و نیایش شما امشاسپندان را؟

۱. در متن به جای نقطه ها چندین واژه آشفته شده و معنی روشنی از آنها به دست نمی آید.

۳

من آردیبهشت را همی خوانم.
 هنگامی که من آردیبهشت را بخوانم، آرامگاه نیک دیگر آماشپندان نیز — که
 مزدا آن را با اندیشه نیک نگاهداری می‌کند؛ که مزدا آن را با گفتار نیک نگاهداری
 می‌کند؛ که مزدا آن را با کردار نیک نگاهداری می‌کند — گشوده شود.
 آن آرامگاه نیک در گرزمان آهوره است.

۴

گرزمان، مردمان آشون راست.
 هیچ‌یک از دُروندان، دیدار آهوره مزدا را بدان راهی نیابد.

۵

[نماز] ایریتمن ایشیه که آنگرمینیو» و همه جادوان و پریان را برمی‌اندازد،
 بزرگترین مَنثَره‌ی ورجاوند است؛ بهترین مَنثَره‌ی ورجاوند است؛ زیباترین مَنثَره‌ی
 ورجاوند است.
 در میان مَنثَره‌های ورجاوند نیرومند است. نیرومندترین مَنثَره‌ی ورجاوند است.
 در میان مَنثَره‌های ورجاوند استوار است. استوارترین مَنثَره‌ی ورجاوند است.
 در میان مَنثَره‌های ورجاوند پیروز است. پیروزترین مَنثَره‌ی ورجاوند است.
 در میان مَنثَره‌های ورجاوند درمان‌بخش است. درمان‌بخش‌ترین مَنثَره‌ی
 ورجاوند است.

۶

کسی [از پزشکان] به یاری «آشه» درمان کند. کسی [از پزشکان] به یاری
 دانش، درمان کند. کسی [از پزشکان] با کارد درمان کند. کسی [از پزشکان] با
 گیاهان درمان کند. کسی [از پزشکان] با مَنثَره درمان کند.
 درمان‌بخش‌ترین پزشکان کسی است که با مَنثَره‌ی ورجاوند درمان کند.^۱
 آن که [بیماریهای] اندرونه آشون مرد را درمان کند، درمان‌بخش‌ترین پزشکان
 است.

۷

ای ناخوشیها بگریزید!
 ای مرگ بگریز!
 ای دیوان بگریزید!
 ای پتیارگان بگریزید!
 ای آشموغ کینه وون از آشه بگریز!
 ای مرد ستمکار بگریز!

۸

ای آزدها نژادان بگریزید!
 ای گرگ نژادان بگریزید!
 ای [بدنهادان و گزندرسنانان] دو پا بگریزید!
 ای «ترومیتی» بگریز!
 ای «پیری میتی» بگریز!
 ای تب بگریز!
 ای دروغزن بگریز!
 ای آشوب و ناآرامی بگریز!
 ای مرد بدچشم بگریز!

۹

ای دروغ گوترین دروغ گویان بگریز!
 ای زن روسپی جادو بگریز!
 ای زن بدکاره «گخوارده» بگریز!
 ای بادِ آباختر^۱ بگریز!
 ای بادِ آباختر نابود شو!
 هرآن که از نژاد این آزدهاست، نابود شود!

۱. در اساطیر ایران، «آباختر» (= شمال) جای اهریمن و دیوان و دروجان است.

۱۰

آن که هزار بار هزار تن و ده هزار بار ده هزار تن از این دیوان را بکشد، ناخوشیها را براندازد؛ مرگ را براندازد؛ دیوان را براندازد؛ پتیارگان را براندازد؛ آشموغ دشمن آشه را براندازد؛ مردم ستمکار را براندازد.

۱۱

آزدها نژادان را براندازد؛ گرگ نژادان را براندازد؛ [بدنه‌دان و گزندرسنان] دو پا را براندازد؛ ترومیتی را براندازد؛ پیری میتی را براندازد؛ تب را براندازد؛ دروغزن را براندازد؛ آشوب و ناآرامی را براندازد؛ بدچشم را براندازد.

۱۲

دُرَوَندترین دُرَوَندان را براندازد؛ زنِ روسپی جادورا براندازد؛ زن بدکاره گِخوارِذ را براندازد؛ بادِ اِپاختر را براندازد؛ بادِ اِپاختر را نابود کند. آن را که [از بدنه‌دان و گزندرسنان] دوپاست، نابود کند.

۱۳

اگر کسی هزار بار هزار تن و ده هزار بار ده هزار تن از این دیوان را بکشد، فریفتارترین دیوان — اهریمن تبه‌کار — از فراز آسمان سرنگون گردد و فروافتد.

۱۴

اهریمن تبه‌کار گفت:

وای بر من از [دست] آردیبهشت.

ناخوش‌ترین ناخوشیها را براندازد.

با ناخوش‌ترین ناخوشیها بستیزد.

تباه‌ترین تباهیها را براندازد.

با تباه‌ترین تباهیها بستیزد.

دیوتترین دیوان را براندازد.

با دیوتترین دیوان بستیزد.

پتیاره‌ترین پتیارگان را براندازد.

با پتیاره‌ترین پتیارگان بستیزد.
 آشموغ دشمنِ آشه را براندازد.
 با آشموغ دشمنِ آشه بستیزد.
 ستمکارترین مردمان را براندازد.
 با ستمکارترین مردمان بستیزد.

۱۵

آژده‌نژادترین آژده‌نژادان را براندازد.
 با آژده‌نژادترین آژده‌نژادان بستیزد.
 گرگ‌نژادترین گرگ‌نژادان را براندازد.
 با گرگ‌نژادترین گرگ‌نژادان بستیزد.
 [بدنه‌دترین و گزندرسان‌ترین] دوپایان را براندازد.
 با [بدنه‌دترین و گزندرسان‌ترین] دوپایان بستیزد.
 ترومیتی را براندازد.
 با ترومیتی بستیزد.
 پیری میتی را براندازد.
 با پیری میتی بستیزد.
 سخت‌ترین تبها را براندازد.
 با سخت‌ترین تبها بستیزد.
 دروغزن‌ترین دروغزنان را براندازد.
 با دروغزن‌ترین دروغزنان بستیزد.
 ستیهنده‌ترین ستیهندگان را براندازد.
 با ستیهنده‌ترین ستیهندگان بستیزد.
 بدچشم‌ترین بدچشمان را براندازد.
 با بدچشم‌ترین بدچشمان بستیزد.

۱۶

دُروندترین دُروندان را براندازد.

با دُرَوَندترین دُرَوَندان بستیزد.
 زنی روسپی جادو را براندازد.
 با زنی روسپی جادو بستیزد.
 زنی بد کاره گَخوارَد را براندازد.
 با زنی بد کاره گَخوارَد بستیزد.
 بادِ اِپاختر را براندازد.
 با بادِ اِپاختر بستیزد.

۱۷

دروج باید بکاهد!
 دروج باید نابود شود!
 دروج باید سپری گردد و یکسره نابود شود!
 تو [— دروج —] باید در اِپاختر ناپدید شوی!
 تو نباید جهانِ آستومَندِ آشه را نابود کنی!

۱۸

آردیبهشت، زیباترین آمشاسپَند را برای قَر و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند و
 با زور می ستاییم.
 آردیبهشت، زیباترین آمشاسپَند را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خِرَد و
 «مَنثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک] و با زور و سخنِ رسا می ستاییم.
 «بِنِگِه هاتم ...»

۱۹

«بَتَه آهو وِیرویو...»
 درود می فرستیم به زیباترین آمشاسپَندان، آردیبهشت؛ به [نماز] اَیْرِیَمَن
 ایشیه ی مَزدا آفریده و به سوگِ ی نیکِ فراخ دید گاهِ مَزدا آفریده اشون.
 «آشِم وُهو...»
 «آهمایی رَیشچَه...»^۱

.۱ = یس . ۶۸، بند ۱۱

خُرداد یَشت

۱

آهوره مَزدا به سپیثمان زَرثُشت گفت:
 من یاری و رستگاری و رامش و بهروزی خُرداد را برای مردمان آشَوَن
 بیافریدم...^۱
 کسی که در میان آمشاسپندان، او را بستاید، بدان ماند که آمشاسپندان بهمن و
 آردیبهشت و شهریور و سپندارمَد و خُرداد و اَمُرداد را ستوده باشد.

۲

کسی که هزار بار هزار، ده هزار بار ده هزار، صد هزار بار صد هزار در ستیز با
 دیوان، نامهای آمشاسپندان — [بویژه] خُرداد — را یاد کند، «نَسو»، «هَشی»،
 «بَشی»، «سَینی» و «بوجی» از او دور شود.

۳

نخست من به آواز بلند، آشَوَن مرد را می‌گویم:
 اگر کسی بدین سان در میان ایزدان میثوی، به رَشَنِ راست‌ترین و به
 آمشاسپندان روی نیاز آورد، همه آنان را — که دارای چنین نامهایی دلیرانه‌اند — آشَوَن
 مرد را از نَسو، هَشی، بَشی، سَینی، بوجی، سپاه فراخ سنگر و افراشته درفشِ دشمن،
 مردم ستمکارِ دُرَوَند، تیغ درخشان، جادو، پری، و تباه روزگاری رهایی بخشند.

۴

چگونه راه آشَوَن مرد از راه دُرَوَند مرد باز شناخته شود؟

۱. در این جا، چندین واژه از متن تباه شده است و معنی درستی از آنها بر نمی‌آید.

آنگاه آهوره مزدا گفت:

اگر کسی «مئثره» را از بر بخواند یا از یاد خویش بگذراند یا بازگیرد یا به آواز بلند بخواند و شیاری به گرد خویش بکشد، خویشتن را در آسودگی نگاه تواند داشت.^۱

۵

هریک [از شما] — تو^۲ و دُروج — را که آشکار باشید، هر یک [از شما] را در هر کاری که باشید، هر یک از شما را که پنهان [باشید]، هر یک [از شما] را — تو و دروج را — من از خانمانهای ایرانی بیرون رانم.

تو و دروج را من به بند درکشم.

تو و دروج را من براندازم.

تو و دروج را من به زیر پا افکنم.^۳

۶

سه شیار بکشد؛ [سه]. من آشون مرد را می گویم.

شش شیار بکشد؛ شش. من آشون مرد را می گویم.

نه شیار بکشد؛ نه. هن آشون مرد را می گویم.

۷

نامهای آمشاسپندان، «دُروج»های به «نسو» پیوسته و تخمه و نژاد «گرپ»ها را نابود کند.

زوت — زرتشت — به خواست و کام خویش — چنان که همیشه خواست و کام اوست — آنان را به دوزخ هولناک [براند].

۸

هنگامی که آفتاب هنوز فرونشسته است و پس از فرونشستن آفتاب، او^۴ با

۱. شیار کشیدن در این جا یادآور شیاری است که در آیین برشوم برگرد برشوم گاه می کشند. — وند. فر. ۹،

بند ۱۰ و ۱۱

۲. دُرَوَند

۳. مضمون این بند، همان «مئثره» است که در بند پیش، سخن از آن رفت

۴. زرتشت

رزم‌افزاری گُشنده، به خشنودی ایزدانِ میثوی و شناختِ درستِ آنان، «نَسو» را فروکوبد و به سوی آباختر [براند] و آن تباہکار را به کام نیستی درافکند.

۹

ای زَرْتُشت!

تو نباید این «مَنثَره» را بیاموزی جز به پدر یا پسر یا برادر تنی یا آتربان وابسته به پایگاه‌های سه گانه: کسی که به نیکی نامبردار، نیک دین، پرهیزگار و آشون است؛ کسی که دلیرانه در همه جا به گسترش دین کوشد.

۱۰

او را — آمشاسپند خرداد را — برای قَر و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می‌ستاییم.

ما آمشاسپند خرداد را با هوم آمیخته با شیر، با برسم، با زبانِ خرد، و «مَنثَره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
«بِنگِه هاتم...»

۱۱

«یَنه آهو و یزیو...»

درود می‌فرستم به خردادِ راد، به یایزیه هوشیتی، به فرشتگانِ سال و به رَدانِ آشه.

«آشِم وُهو...»

«آهمایی رَیشچه...»^۱

خشنودی آبِ بی آلیشِ اشونِ «آردوی» و همه گیاهان مزدا آفریده را.

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

کرده یکم

۱

آهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:

ای سپیتمان زرتشت!

«آردویسور آناهیتا» را — که در همه جا [دامان] گسترده، درمان بخش،

دیوستیز و آهورایی کیش است — به خواست من بستای!

اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است.

اوست اشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را افزونی بخشد.

[اوست] اشونی که فزاینده گیتی است.

۲

اوست که تخمه همه مردان را پاک کند و زهدان همه زنان را برای زایش، [از

آلیش] بیالاید.

اوست که زایمان همه زنان را آسانی بخشد و زنان باردار را به هنگامی که
بایسته است، شیر [در پستان] آورد.

۲

اوست برومندی که در همه جا بلند آوازه است.
اوست که در بسیار فرّه مندی، همچند همه آبهای روی زمین است.
اوست زورمندی که از کوه «هنگر» به دریای «فراخ گرت» ریزد.

۴

بدان هنگام که آرذویسور آناهیتا — آن دارنده هزار دریاچه و هزار رود، هریک
به درازای چهل روز راه مردی چابک سوار — به سوی دریای فراخ گرت روان شود،
سراسر کرانه های آن دریا به جوش درافتد و میانه آن برآید.

۵

از این آبی که از آن من است، به هریک از هفت کشور، رودی روان شود؛
[رودی] از آبی که از آن من است و در زمستان و تابستان یکسان روان است.
او^۱ برای من، آب را و تخمه مردان را و زهدان و شیر زنان را پاک کند.

۶

من — آهوره مزدا — او را به نیروی خویش، هستی بخشیدم تا خانه و روستا و
شهر و کشور را پرورم و پشتیبان و پناه بخش و نگاهبان باشم.

۷

ای زرتشت!

آرذویسور آناهیتا از سوی آفریدگار مزدا برمی خیزد. بازوان زیبا و سپیدش
— که به زیورهای باشکوه دیدنی آراسته است — به ستبری کتف اسبی است.
آن نازنین بسیار نیرومند روان می شود در نهاد خویش چنین می اندیشد.

۸

— کدامین کس مرا نیایش کند؟
— کیست که مرا زور آمیخته با هوم، آمیخته به شیر به آیین ساخته و پالوده نیاز کند؟
چنین پیمان شناس نیک دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرم و شادمان [ماند]!

۹

او را — آن آرذویسور آناهیتای آشون را — برای فرو و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند، با نماز نیک گزارده و با زور می ستایم.
ای آرذویسور آناهیتا!
بشود که تو از پی دادخواهی، [ما را] به فریاد رسی!
اینچنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «منثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا،
«بینگه هاتم...»

کرده دوم

۱۰

.....^۱

۱۱

اوست که بر گردونه نشسته، لگام بر دست، گردونه می راند و روان جویای ناموری اش، اینچنین در نهاد خویش اندیشه کنان است:
— کدامین کس مرا نیایش کند؟
— کیست که مرا زور آمیخته به هوم، آمیخته به شیر به آیین ساخته و پالوده نیاز کند؟

۱. = بند ۱ همین پشت.

چنین پیمان شناسِ نیک دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرم و شادمان [ماند]!

۲

کرده سوم

۱۲

.....

۱۳

اوست که با چهار اسب بزرگ سپید — یک رنگ و یک نژاد — بر دشمنی همه دشمنان — دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان و « گوی » ها و « گرپ » های متمکار — چیره شود.

.....

کرده چهارم

۱۴

.....

۱۵

اوست آن زورمندِ درخشانِ بلند بالایِ بُرزمندی که روزان و شبان — در بزرگی همچند همه آبهای روی زمین — به نیرومندی روان شود.

.....

کرده پنجم

۱۶

.....

۲. = بند ۹ همین یشت. (بند یکم در آغاز و بند نهم در پایان همه کرده های این یشت می آید و ما — بی یادآوری دیگر بار — یک سطر نقطه چین به جای آنها می گذاریم.)

۱۷

او را بستود آفریدگار — آهوره مزدا — در ایران ویج در کرانه [رود] «دایتیا» ی
نیک با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مشره» با اندیشه و گفتار و کردار
[نیک]، با زور و با سخن رسا...

۱۸

و از وی خواستار شد:
ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من پسر «پوروشسپ» — زرتشت آشون — را
بر آن دارم که همواره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۹

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

کرده ششم

۲۰

۲۱

هوشنگ پیشدادی در پای [کوه] البرز، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
گوسفند، او را پیشکش آورد...

۲۲

و از وی خواستار شد:
ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر
همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گَرپ»های ستمکار
چیرگی یابم؛ که دوسوم از دیوان مزندری و دروندان ورن را بر زمین افکنم.

۲۳

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....
کرده هفتم

۲۴

۲۵

جمشید خوب رمه در پای کوه هُگر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او
را پیشکش آورد...

۲۶

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور اناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر
همه دیوان و مردمان [دُرَوند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گَرپ»های ستمکار
چیرگی یابم؛ که من دیوان را از دارایی و سود — هر دو — و از فراوانی و رَمه — هر دو —
و از خشنودی و سرافرازی — هر دو — بی بهره کنم.

۲۷

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....
کرده هشتم

۲۸

۲۹

«اژی دهاک» سه پوزه در سرزمین «بتوری»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۰

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۳۱

آرذویسور آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

کرده نهم

۳۲

۳۳

فریدون پسر آتین از خاندانِ توانا، در سرزمین چهار گوشه ورن، صد اسب و
هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۴

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اژی دهاک» — [اژی دهاک] سه پوزه
سه کله شش چشم، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی، آن دیوبسیار زورمند دروج، آن
دروند آسیب رسان جهان و آن زورمندترین دروجی که آهریمن برای تباه کردن جهان
آشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش «سنگهوک»
و «آرنوک» را — که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته زایش و افزایش دود مانند — از
وی بربایم.

۳۵

آرذویسورِ اناهِتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیاز‌کننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده دهم

۳۶

۳۷

گرشاسپِ نریمان، در کرانهٔ دریاچهٔ «پیشینگه»، صد اسب و هزار گاو و
ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۸

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسورِ اناهِتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «گندرو»ی زرین پاشنه، در کرانهٔ
دریای پر خیزابِ فراخ گرت پیروز شوم؛ که من بر این زمین پهناورِ گوی سانِ دور کرانه،
تاخت کنان به خانهٔ استوارِ دُروند برسم.

۳۹

آرذویسورِ اناهِتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیاز‌کننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده یازدهم

۴۰

۴۱

افراسیابِ تورانیِ تباہکار، در «هنگ» زیرزمینی خویش، صد اسب و هزار
گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۴۲

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من به آن قرشناور در دریای فراخ گرت
— [فری] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زرتشتِ آشون است —
دست یابم.

۴۳

آرذویسور آناهیتا او را کامیابی بخشید.

کرده دوازدهم

۴۴

۴۵

کاووس توانا در پای کوه «ارزیقیته»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند،
او را پیشکش آورد...

۴۶

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که
بر همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گرب»های متمکار
چیرگی یابم.

۴۷

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده سیزدهم

۴۸

۴۹

[کی] — خسرو پهلوان سرزمینهای ایرانی و استوار دارنده کشور، در کرانه دریاچه
ژرف و پهناور «چیچست»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش
آورد...

۵۰

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور اناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر
همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گرب»های ستمکار
چیرگی یابم؛ که من در درازنای راه تاخت و تاز، همیشه در تکاپو پیش از همه گردونه‌ها
برانم؛ که من و رزم‌آورانم — هنگامی که دشمن تباه‌کار بدخواه، سواره به رزم ما
شتابد — به دام او نیفتیم.

۵۱

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده چهاردهم

۵۲

.....

۵۳

توس پهلوان جنگاور، بر پشت اسب او را بستود و خواهان نیرومندی اسبان خود و تندرستی خویش شد تا بتواند دشمنان را از دور بنگرد و هموردان کینه‌ور را به یک زخم، از پای درافکند.

۵۴

[توس] از وی خواستار شد:
ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر پسران دلیر خاندان «ویسه» در گذرگاه «خشروسوگ» برفراز «گنگ» بلند و آسون، پیروز شوم؛ که من سرزمینهای تورانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۵۵

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده پانزدهم

۵۶

.....

۵۷

پسران دلیر خاندان «ویسه» در گذرگاه «خشروسوگ» برفراز «گنگ» بلند و آسون، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آوردند...

۵۸

و از وی خواستار شدند:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

ما را این کامیابی ارزانی دار که ما برتوش، پهلوان جنگاور پیروز شویم؛ که ما سرزمینهای ایرانی را براندازیم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۵۹

آرذویسور آناهیتا آنان را کامیابی نبخشید.

.....
کرده شانزدهم

۶۰

.....
۶۱

«پا اورو» کشتیران کاردان — هنگامی که فریدون، پهلوان پیروزمند، او را همچون کرکسی در هوا به پرواز واداشت — آرذویسور آناهیتا را ستود...
.....

۶۲

... او سه شبانروز پیاپی به سوی خانه خویش در پرواز بود و نمی توانست در آن فرود آید.

چون سومین شب پرواز او به سپیده دمان رسید، هنگام بامداد روشن و توانا، به سوی آرذویسور آناهیتا بانگ برداشت:

۶۳

ای آرذویسور آناهیتا!

زود به یاری من بشتاب!

اینک مرا پناه بخش که اگر به زمین آهوره آفریده و به خانه خویش رسم، هرآینه ترا در کرانه آب «رنگها» هزار زور به آیین ساخته و پالوده، آمیخته به هوم و آمیخته به

شیر، نیاز آورم.

۶۴

آنگاه آردویسور آناهیتا به پیکر دوشیزه ای زیبا، برومند، بُرزمند، کمربرمیان بسته، راست بالا، آزاده، نژاد، بزرگوار، موزه هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری با بندهای زرین بسته، روانه شد.

۶۵

بازوانش را به چالاکی بگرفت و دیری نپایید که به یک تاخت، او را تندرست و بی هیچ ناخوشی و گزندی — همان گونه که از آن پیشتر بود — به زمین آهوره آفریده فرود آورد و به خانمانش رساند.

۶۶

آردویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

کرده هفدهم

۶۷

۶۸

جاماسپ هنگامی که از دور سپاه دُروندان دیوپرست را دید که با آرایش رزم به پیش می آید، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۶۹

و از وی خواستار شد:

ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من همچند همه دیگر ایرانیان از پیروزی بزرگ

بهره مند شوم.

۷۰

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده هیجدهم

۷۱

۷۲

«آشوزدنگه» پسر «پور وذاخستی» و «آشوزدنگه» پسر «سایورذری» نزد ایزد
بزرگ و شهریار شیدور پیام نپات تیزاسب، آرذویسور اناهیتا را صد اسب و هزار گاو و
ده هزار گوسفند، پیشکش آوردند...

۷۳

و از وی خواستار شدند:
ای آرذویسور اناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
ما را این کامیابی ارزانی دار که ما در کارزار جهان بر تورانیان «دانو» و بر
«گر» و «ور» از خاندان «آس بن» و بر «دورا گیت» چیره شویم.

۷۴

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — آنان را کامیابی بخشید.

.....

کرده نوزدهم

۷۵

۷۶

«ویستورو» از خاندانِ نوذر، بر کرانهٔ آبِ «ویتنگوهیتی» اینچنین گفتارِ راست
برزبان، او را پیشکش آورد:

۷۷

ای آردویسورِ اناهیتا!

این سخن به [آیین] آشه و بدرستی گفته می‌شود که من به شمارهٔ موهای سرم
دیوپرستان را برخاک افکنده‌ام. پس تو — ای آردویسورِ اناهیتا! — مرا گذرگاهی
خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتنگوهیتی» پدید آور.

۷۸

آنگاه آردویسورِ اناهیتا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُزقَمند، کمر بر میان
بسته، راست‌بالا، آزاده، نژاده، بزرگوار، موزه‌هایی زرین در پا و به زیورهای بسیار
آراسته، روانه شد.
یک رشته از آب را از رفتن بازداشت و دیگر رشته‌ها را بدان‌سان که بود، به
رفتن رها کرد و گذرگاهی خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتنگوهیتی» ی‌نیک
پدید آورد.

۷۹

آردویسورِ اناهیتا — که همیشه خواستارِ زور نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کردهٔ بیستم

۸۰

.....

۸۱

«یوایشت» از خاندانِ «فریان» در آبخوستِ خیزابِ شکنِ «رَنگها»، صد اسب

و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد... .

۸۲

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «آختیه» ی نیرنگ باز خیره سر چیره شوم؛
که من به پرسشهای او — نود و نه پرسش دشواری که «آختیه» ی نیرنگ باز خیره سر، به
دشمنی از من می کند — پاسخ توانم گفت.

۸۳

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....
کرده بیست و یکم

۸۴

.....
۸۵

آهوره مزدای نیک گنش فرمان داد:

ای آرذویسور آناهیتا!

از فراز ستارگان به سوی زمین آهوره آفریده بشتاب!

به پایین روانه شو و دیگر باره بدین جا باز آی!

فرمانروایان دلیر و بزرگان و بزرگ زادگان کشور باید ترا نیایش کنند.

۸۶

ارتشتاران — آن دلیران — برای دست یابی بر اسبان تکاور و برتری جویی د

«قر»، باید از تویاری خواهند.

آتربانان پارسا — آن پرورشگران روان — برای دست یابی بر دانش و ورجاوندی

و پیروزی و برتری آهوره آفریده، باید از تویاوری خواهند.

۸۷

از تو باید دوشیزگان کوشا و شایسته شوهر، سرور و خانه خدایی دلیر خواهند.
از تو باید زنان جوان — به هنگام زایمان — زایشی خوب خواهند.
تویی — تو ای آردویسور آناهیتا! — که این همه را بجای توانی آورد.

۸۸

ای زرتشت:
آردویسور آناهیتا از فراز ستارگان، به سوی زمین آهوره آفریده فرود آمد و اینچنین گفت:

۸۹

ای سپیتمان آشون!
براستی آهوره مزدا ترا به رَدی جهان استوتند برگزید و مرا به نگاهبانی همه
آفرینش آشه برگماشت.
از فروغ و قرمن است که ستوران خرد و بزرگ و مردمان براین زمین در
گردش اند.
براستی من همه مزدا آفریدگان نیک و آشون را نگاهداری می‌کنم، چنان که
آغلی چار پایان را در خود نگاه می‌دارد.

۹۰

زرتشت از آردویسور آناهیتا پرسید:
ای آردویسور آناهیتا!
ای آن که مزدا ترا راهی از فراز خورشید — و نه راهی از فرود آن — آماده کرده
تا مارها، «آرئِن» ها، «وَوژگ» ها و «وَرِنَویش» ها ترا گزندی نرسانند، با کدامین
ستایش ترا بستایم؟
با کدامین ستایش، آیین ترا برگذارم؟

۹۱

آنگاه آردویسور آناهیتا گفت:

ای سپیتمانِ آشون

براستی مرا با این ستایش بستای. با این ستایش، آیین مرا برگذار:
از هنگام برآمدنِ خورشید تا به گاه فرورفتنِ خورشید، از این زور من تو توانی
نوشید و آتربانانِ دینِ آگاه و خردمندانِ آزموده و تنِ مَنثَره.

۹۲

از این زور من «هَرت»، تبار، نارساتن، «سَچی»، «کَشویش»، زن^۱،
[نا]پارسایی که «گاهان» نمی‌سراید و پسِ جدا کرده تن^۲ نباید بنوشد.

۹۳

من بدان آیین زوری که کور و کرو کوتاه بالا و نابخرد و «آز» و غشی و دیگر
داغ خوردگان اهریمن برگذارند، پای نمی‌گذارم.
از این زور من، گوژسینه، گوژپشت، کوتاه تن و تباه دندان نباید بنوشد.^۳

۹۴

زرتشت از آردویسور آناهیتا پرسید:

ای آردویسور آناهیتا!

آن زورهای ترا چه خواهد شد اگر دیوپرستان و دُروندان، آنها را پس از فرورفتن
خورشید، برای تو نیاز کنند؟

۹۵

آنگاه آردویسور آناهیتا گفت:

۱. در سه مورد همانند (تیر. بند ۵۹ و بهرام. بندهای ۵۲-۵۱ و ار. بند ۵۴) به جای «زن» به طور کلی، «جَوی» آمده که به معنی زن روسپی و بدکاره است. احتمال دارد که در این مورد نیز در اصل چنین بوده و بعدها دگرگون شده باشد.
۲. شخص جُذامی که باید جدا و دور از دیگران نگاه داشته شود.
۳. سنج. وند. فر. ۲، بند ۲۹.

ای سپیتمان زرتشت آشون!

آیین زوری که من بدان پای نگذارم، شایسته ستایش دیوان است.
در چنین آیینی به جای من، هزار و ششصد تن از هراس انگیزان و یاوه سرایان و
هرزه درایان و فرومایگان پای نهند.

۹۶

من کوه زرین در همه جا ستوده هگر را می ستایم که آردویسور آناهیتا از آن، از
بلندای هزار بالای آدمی برای من فرود آید.
اوست که در بسیار فرّه مندی، همچند همه آبهای روی زمین است و به
نیرو مندی روان شود.

کرده بیست و دوم

۹۷

۹۸

اوست که مزدپرستان، برسم به دست به گرداگرد وی درآیند.
او را «هُوَو» ها ستودند.
او را «نوذریان» ستودند.
«هُوَو» ها از او دارایی خواستند و نوذریان، اسبان تکاور.
دیری نیاید که «هُوَو» ها به دارایی فراوان توانگر شدند. دیری نیاید که
نوذریان کامروا شدند و گشتاسپ در این سرزمینها بر اسبان تیز تک دست یافت.

۹۹

آردویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — آنان را کامیابی بخشید.

کرده بیست و سوم

۱۰۰

.....

۱۰۱

اوست دارنده هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راه مرد
چابک سوار.
در کرانه هریک از این دریاچه‌ها، خانه‌ای خوش ساخت با یکصد پنجره
درخشان و یک هزار ستون خوش تراش برپاست: خانه‌ای کلان پیکر که بر هزار پایه
جای دارد.

۱۰۲

در هریک از این خانه‌ها، بستری زیبا با بالشهایی خوشبو بر تختی گسترده
است.
ای زرتشت!
در چنین جایی، آردویسور آناهیتا از بوندای هزار بالای آدمی فرومی‌ریزد.
اوست که در بزرگی، همچند همه آبهای روی زمین است و به نیرومندی روان
شود.

.....

کرده بیست و چهارم

۱۰۳

.....

۱۰۴

او را بستود زرتشت آسون، در ایران و بیج بر کرانه [رود] «دایتیا»ی نیک با هوم
آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با
زور و با سخن رسا...

۱۰۵

و از وی خواستار شد:
ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من «کی گشتاسپ» دلیر پسر «لهراسپ» را
بر آن دارم که همواره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۰۶

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده بست و پنجم

۱۰۷

.....

۱۰۸

کی گشتاسپ گرانمایه بر کرانه آب «فرزدانو»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۰۹

و از وی خواستار شد:
ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «تشریاونت» دژدین
و «پشن» دیو پرست و «آرجاسپ» دروند پیروز شوم.

۱۱۰

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده بیست و ششم

۱۱۱

.....

۱۱۲

«زَریر» رزم کنان بر پشت اسب بر کرانه آب «دایتیا»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۳

و از وی خواستار شد:
ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «هومَیگ»ی دیوپرست گشوده چنگال — که در هشت خانه سرمی برد — و بر آرجاسپِ دُروند پیروز شوم.

۱۱۴

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده بیست و هفتم

۱۱۵

.....

۱۱۶

«وَندرَمینیش» — برادر آرجاسپ — نزدیک دریای قَراخ گرت، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۷

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر کی گشتاسپ دلیر و بر زریر - سوار
جنگاور - پیروز شوم؛ که من سرزمینهای ایرانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها
هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۱۱۸

آرذویسور آناهیتا اورا کامیابی نبخشید.

.....

کرده بیست و هشتم

۱۱۹

.....

۱۲۰

آهوره مزدا اورا چهار اسب از باد و باران و ابر و تگرگ پدید آورد.

ای زرتشت سپیتمان!

همیشه برای من از این چهار اسب، باران و برف و ژاله و تگرگ فرومی بارد به

کسی که هزار و نهصد تیر بخشیده شده است.^۱

۱۲۱

.....^۲

.....

کرده بیست و نهم

۱۲۲

.....

۱. پیوند دو بخش این عبارت ناروشن است. در گزارش پورداود آمده است: «قطرات باران و دانه های برف و تگرگ مقصود می باشد.» اما معلوم نیست که شماره هزار و نهصد اشاره به چیست.

۲. = بند ۶۹ همین بشت.

۱۲۳

آرذویسور اناهیتای نیک پَنام زرین دربر کرده، در آرزوی شنیدنِ سرود
«زوت» در آن جا ایستاده، اینچنین در نهادِ خویش اندیشه کنان است:

۱۲۴

— کدامین کس مرا نیایش کند؟
— کیست که مرا زورِ آمیخته به هوم، آمیخته به شیر و به آیین ساخته و پالوده
نیاز کند؟
چنین پیمان شناسِ نیک دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرم و
شادمان [ماند]!

کرده سی ام

۱۲۵

۱۲۶

آرذویسور اناهیتا هماره به پیکر دوشیزه ای جوان، زیبا، برومند، بُرزمند، کمر
بر میان بسته، راست بالا، آزاده، نژاده و بزرگوار که جامه زرین گرانبهای پرچینی دربر
دارد، پدیدار می شود.

۱۲۷

براستی آرذویسور اناهیتای بزرگوار، همان گونه که شیوه اوست، برسم بر دست
گرفته، گوشواره های زرین چهار گوشه ای از گوشها آویخته و گردن بندی بر گردن نازنین
خویش بسته، نمایان می شود.
او کمر بر میان بسته است تا پستانهایش زیباتر بنماید و دلنشین تر شود.

۱۲۸

بر فراز سر آرذویسور اناهیتا تاجی آراسته با یکصد ستاره جای دارد؛ تاج زرین

هشت گوشه ای که بسان چرخ ساخته شده و با نوارها زیور یافته؛ تاج زیبای خوش ساختی که چنبری از آن پیش آمده است.

۱۲۹

آرذویسور آناهیتا جامه ای از پوست بَبَر پوشیده است؛ از پوست سیصد ماده بَبَر که هریک چهار بچه زاید؛ از آن روی که بَبَر ماده، زیباترین جانوری است که مویی انبوه دارد.

بَبَر جانوری آبزی است که اگر پوستش بهنگام آماده شود، همچون سیم و زر بسیار درخشان به چشم می آید.^۱

۱۳۰

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
اینک خواستار این کامیابی ام که بسیار ارجمند باشم و به شهر یاری بزرگی برسم که در آن خوراک بسیار آماده شود و بهره و بخش هر کس بسیار باشد؛ که در آن اسبان شیهه برکشند و گردونه ها بخروشند و آوای تازیانه ها در هوا بیچد؛ که در آن خوراک و توشه فراوان انباشته باشد؛ که در آن خوشبوها فراوان باشد؛ که انبارهایش از هر آنچه مردمان آرزو کنند و زندگی خوش را بکار آید؛ پر باشد.

۱۳۱

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
اینک خواستار دو چالاکم: چالاکی دوپا و چالاکی چهار پا.^۲
چالاک دوپا برای آن که در جنگ چُست باشد و در رزم گردونه را بخوبی براند.

چالاک چهار پا برای آن که هر دو سوی سنگر فراخ سپاه دشمن را برهم زند؛ از چپ به راست و از راست به چپ.

۱. گمان می رود که از جمله دوم (از پوست سیصد ماده بَبَر...) تا پایان این بند، افزوده گزارشها باشد برای روشنگری درباره جمله نخست. درباره «بَبَر» (جانور آبزی) — یاد.
۲. پسری و اسبی.

۱۳۲

ای آرذویسور آناهیتا!

از پی این ستایش، از پی این نیایش، از پی آنچه ترا نیاز آورند، از فراز ستارگان
 به سوی زمین آهوره آفریده، به سوی زور نیاز کننده، به سوی پیشکش سرشار بشتاب.
 به یاری خواستاری بشتاب که ترا فراخواند تا تورهایی اش بخشی.
 به یاری کسی بشتاب که ترا زور آورد و به آیین پیشکش کند تا همه دلاوران
 همچون کی گشتاسپ به خانمان بازگردند.

۱۳۳

«یته آهو ویر یو...»

به آبهای نیک مرزا آفریده و به آرذویسور آناهیتای آشون درود می فرستم.

«آشیم و هو...»

«آهمایی ریشچه...»^۱

خورشید یشت

خشنودی خورشید جاودانه رایومند تیز اسب را.
 «بته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
 «آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

۱

خورشید جاودانه رایومند تیز اسب را می ستایم.
 هنگامی که خورشید فروغ بيفشانند و تابان شود، هنگامی که خورشید بدرخشد،
 صد [ها] و هزار [ها] ایزد میثوی برخیزند و این قرّ را فراهم آورند و فرو فرستند.
 آنان این قرّ را بر زمین آهوره آفریده پخش کنند، افزایش جهان آشه را، افزایش
 هستی آشه را.

۲

هنگامی که خورشید برآید، زمین آهوره آفریده پاک شود؛ آب روان پاک شود؛
 آب چشمه ساران پاک شود؛ آب دریا پاک شود؛ آب ایستاده پاک شود؛ آفرینش آشه
 — که از آن سَپند مینوست — پاک شود.

۳

اگر خورشید برنیاید، دیوان آنچه را که در هفت کشور است نابود کنند و ایزدان
 میثوی در این جهان استومند جایی نیابند و آرامگاهی نجویند.

۴

کسی که خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را بستاید، پایداری در برابر تاریکی را، پایداری در برابر تیرگی دیوآفریده را، پایداری در برابر دزدان و راهزنان را، پایداری در برابر جادوان و پریان را و پایداری در برابر «مَرِشَوَن» را، چنین کسی آهوره‌مزدا را می‌ستاید، آمشاسپندان را می‌ستاید، روان خویش را می‌ستاید و همه ایزدانِ مینوی و جهانی را خشنود می‌کند.

[آری همان کسی] که خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را می‌ستاید...

۵

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم را می‌ستایم.
گَرزِ مهرِ فراخ چراگاه را که بخوبی بر سر دیوان کوفته شود، می‌ستایم.
دوستی را می‌ستایم: بهترین دوستی را که در میان خورشید و ماه بر پاست.

۶

خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را می‌ستایم با هومِ آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خرد و «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا.
«بِنِگَه هاتَم...»

۷

«یَثَه آهو و یزیو...»
خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را درود می‌فرستم.
«آشَم وُهو...»
آهَمایی رَشِچَه...»^۱

۷

ماه یشت

خشنودی ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاورا و گاویگانه آفریده را و چار پایان
گونگون را.

«یته آهوریویو...» که زوت مرا بگوید.

«آثاروش آشات چیت هجا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

۱

درود بر آهوره مزدا.

درود بر آمشاشپندان.

درود بر ماه دربردارندهٔ تخمهٔ گاو.

درود بر ماه، هنگامی که می نگریمش.

درود بر ماه، هنگامی که می نگردمان.

۲

ماه در چه هنگام در افزایش است؟

ماه در چه هنگام روبه کاهش است.

— در پانزده روز ماه می افزایش. در پانزده روز ماه می کاهش. درازای زمان افزایش

آن، برابر درازای زمان کاهش آن است.

— «از کیست که ماه می فزاید و دیگر باره می کاهش؟»^۱

۱. سنج. گاه. یس. ۴۴، بند ۳

۳

ماه در بردارنده تخمه گاو، آن آشون و رد آشه را می ستاییم.
 اینک ماه را دریافتم.
 فروغ ماه را نگریستم.
 فروغ ماه را دریافتم.
 امشاسپندان برمی خیزند. آن قر را فراهم می آورند و بر زمین آهوره آفریده پخش
 می کنند.

۴

هنگامی که فروغ ماه بتابد، همیشه در بهاران گیاه سبز از زمین می روید.
 آندرمه، پرمه، ویشپتت.
 «آندرمه» آشون، آن آشون و رد آشه را می ستاییم.
 «پرمه» آشون، آن آشون و رد آشه را می ستاییم
 «ویشپتت» آشون، آن آشون و رد آشه را می ستاییم.

۵

ماه در بردارنده تخمه گاو، آن بخشنده رایومند آبرومند، آن تابنده ارجمند بختیار
 توانگر چالاک، آن سودمند گیاه رویاننده آباد کننده، آن بیغ درمان بخش را می ستاییم.

۶

ماه در بردارنده تخمه گاو را برای قر و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور
 می ستاییم.
 ماه آشون در بردارنده تخمه گاو، آن آشون و رد آشه را با هوم آمیخته به شیر، با
 برس، با زبان خرد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا
 می ستاییم.
 «ینگه هاتم...»

۷

«یته آهو ویریو...»

درود می فرستم به ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو، به گاویگانه آفریده و به چارپایان
گوناگون.

اَشِمُّ وُهو...»
«آهْمایی رَشِچَه...»^۱

خشنودی «تیشتر»، ستاره رایومندِ قره‌مند و «ستویس» آب‌رسانِ توانایِ
مَزداآفریده را.

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

کرده یکم

۱

آهوره‌مَزدا به سپیشمان زرتشت گفت:
توجهانیان را «آهو» و «رتو» باش.
ماه و «میزد» و خانمان را می‌ستایم تا [تیشتر] ستاره قره‌مند همراه با ماه، مردان
را شکوه‌ارزانی دارد.
تیشتر، ستاره بخشنده آرامگاه را با زور می‌ستایم.

۲

تیشتر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستایم که خانه آرام و خوش بخشد.
آن فروغ سپید افشانِ درخشانِ درمان‌بخشِ تیزپروازِ بلند از دورتابان را
می‌ستایم که روشنایی پاک افشاند.
آب دریای فراخ را، رود «ونگوهی» نام آور را، گوشِ مَزداآفریده را، قرّ توانایِ
کیانی را و فروشیِ سپیشمان زرتشتِ آشون را می‌ستایم.

۳

برای قَر و فروغش، من او را با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستایم.
 آن ستاره یَشتر را، یَشتر ستاره رابومندِ قره مند را می ستاییم با هوم آمیخته به شیر،
 با برسم، با زبانِ خرد و «مَثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن
 رسا.

«بِنِگَه هاتَم ...»

کرده دوم

۴

یَشتر، ستاره رابومندِ قره مند را می ستاییم که تخمه آب در اوست؛ آن توانای
 بزرگ نیرومند تیزبین بلند پایه زبردست را، آن بزرگواری را که از او نیکنامی آید و
 نژادش از آپام نیات است.

.....

کرده سوم

۵

یَشتر، ستاره رابومندِ قره مند را می ستاییم، آن که ستوران خرد و بزرگ و مردمانی
 که پیش از این ستمکار بودند و «کَئِت» ها که از این پیش به بد کرداری دست یازیدند،
 همه او را چشم به راهند:

— کی یَشتر رابومندِ قره مند برای ما سر بر آورد؟

— کی چشمه های آب به نیرومندیِ اسبی، دیگر باره روان شود؟

.....

۱. بند سوم همین یَشتر، در این جا و در پایان همه دیگر کرده های این یَشتر می آید که ما به جای آن یک سطر
 نقطه چین می گذاریم.

کرده چهارم

۶

تیشتر، ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم که شتابان به سوی دریای «فراخ کرت» بتازد، چون آن تیر در هوا پَران که «آرش» تیرانداز — بهترین تیرانداز ایرانی — از کوه «آریوخشوت» به سوی کوه «خوانونت» بینداخت...

۷

آنگاه آفریدگار آهوره مزدا بدان دمید، پس آنگاه [ایزدان] آب و گیاه و مهر فراخ چراگاه، آن [تیر] را راهی پدید آوردند.

.....

کرده پنجم

۸

تیشتر، ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم که بر پریان چیره شود؛ که پریان را — بدان هنگام که نزدیک دریای نیرومند ژرف خوش دیدگاه فراخ کرت که آبش زمین پهناوری را فرا گرفته است، به پیکر ستارگان دنباله دار در میان زمین و آسمان پرت شوند — درهم شکنند.

براستی او به پیکر اسب پاکی درآید و از آب، خیزابها برانگیزد. پس باد چالاک، وزیدن آغاز کند.

۹

آنگاه «ستویس» — که به پاداش بخشی در رسد — این آب را به هفت کشور رساند.

پس آنگاه تیشتر زیبا و آشتی بخش به سوی کشورها روی آورد تا آنها را از سالی خوش بهره مند کند.

اینچنین، سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار شوند.

.....

کرده ششم

۱۰

تِشتر، ستاره را یومندِ فره مند را می ستاییم که اینچنین با آهوره مزدا سخن گفت:
ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای اشون!

۱۱

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند — چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام
می برند و می ستایند — هرآینه من با جان تابناک و جاودانه خویش، به مردمان اشون
روی آورم و به هنگامی [از پیش] بر نهاده در یک یا دو یا پنجاه شب، فرارسم.

۱۲

تِشتر را می ستاییم.
«تیشتریینی» را می ستاییم.
آن [ستاره] را که از پی نخستین درآید،^۱ می ستاییم.
«پروین» را می ستاییم.
«هفتورنگ» را می ستاییم، پایداری در برابر جادوان و پریان را.
«وَنند»، ستاره مزدا آفریده را می ستاییم، نیرومندی را، پیروزی برازنده را،
نیروی پدافند آهوره آفریده را، برتری را، چیرگی بر نیاز و پیروزی بر دشمنی را.
تِشترِ دُرست چشم را می ستاییم.

۱۳

ای سپیتمان زرتشت!
تِشتر را یومندِ فره مند، در نخستین ده شب، کالبَد استومند پذیرد و به پیکر مردی
پانزده ساله، درخشان، روشن چشم، بُرزمند، بسیار نیرومند، توانا و چابک در فروغ پرواز
کند.

۱۴

به سال چنان مردی که نخستین بار گشتی بر او بندند.

به سالِ مردی که نیرومند شده باشد.
به سالِ مردی که پا به دورانِ مردی گذاشته باشد.

۱۵

— کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
— کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
— کدامین کس اکنون مرا با زور آمیخته به شیر آمیخته به هوم بستاید؟
— کدامین کس را به داشتنِ پسران، توانگری بخشم؟
— کدامین کس را گروهی از پسران و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهانِ استومند به آیینِ بهترین آشه، سزاوارِ ستایش و برازنده
نیایشم.

۱۶

ای سپیتمان زرتشت!
تیشترِ رایومندِ قره‌مند در دومین ده شب، کالبَدِ استومند پذیرد و به پیکرِ گاوی
زرین شاخ در فروغ پرواز کند.

۱۷

— کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
— کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
— کدامین کس اکنون مرا با زور آمیخته به شیر آمیخته به هوم بستاید؟
— کدامین کس را به داشتنِ گاوان، توانگری بخشم؟
— کدامین کس را رمه‌ای از گاوان و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهانِ استومند به آیینِ بهترین آشه، سزاوارِ ستایش و برازنده
نیایشم.

۱۸

ای سپیتمان زرتشت!
تیشترِ رایومندِ قره‌مند در سومین ده شب، کالبَدِ استومند پذیرد و به پیکرِ اسب

سپیدِ زیبایی با گوشهای زرین و لگامِ زرنشان در فروغ پرواز کند.

۱۹

— کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
 — کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
 — کدامین کس اکنون مرا با زور آمیخته به شیر آمیخته به هوم بستاید؟
 — کدامین کس را به داشتن اسبان، توانگری بخشم؟
 — کدامین کس را گله‌ای از اسبان و رسایی روان دهم؟
 اکنون من در جهان استومند به آیین بهترین آشه، سزاوار ستایش و برازنده نیایم.

۲۰

ای سپیتمان زرتشت!
 آنگاه تیشتر رایومندِ فرّه‌مند به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهای زرین و لگامِ زرنشان به دریایِ فراخ گرت فرود آید.

۲۱

در برابر او «آپوش» دیوبه پیکرِ اسبِ سیاهی بدر آید؛ اسبی گل با گوشهای گل، اسبی گل با گردنِ گل، اسبی گل با دمِ گل، یک اسبِ گرِ سهمناک.

۲۲

ای سپیتمان زرتشت!
 هر دوان — تیشترِ رایومندِ فرّه‌مند و آپوش دیو — بهم در آویزند.
 ای سپیتمان زرتشت!
 هر دوان سه شبانروز با یکدیگر بجنگند و آپوش دیو بر تیشترِ رایومندِ فرّه‌مند چیره شود و او را شکست دهد.

۲۳

از آن پس، او را یک «هاسر» از دریایِ فراخ گرت دور براند.
 آنگاه تیشترِ شیون درد و سوگ برآورد:

— وای بر من ای آهوره مزدا!
— بدا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان!
— تیره روزی بر تو ای دینِ مزدا پرستی!
اکنون مردمان مرا در نماز نام نمی برند و نمی ستایند، چنان که دیگر ایزدان را در
نماز نام می برند و می ستایند.

۲۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند — چنان که دیگر ایزدان را نام
می برند و می ستایند — من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده
کوه و نیروی ده آبِ ناوتاک بیابم.

۲۵

من — آهوره مزدا — خود، تِشترِ رایومندِ قره مند را در نماز به نام می ستایم،
من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و نیروی ده
آبِ ناوتاک بدو بخشم.

۲۶

ای سپیتمان زرتشت!
آنگاه تِشترِ رایومندِ قره مند، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهای زرین و لگام
زرنشان به دریایِ قَراخِ گرت فرود آید.

۲۷

.....^۱

۲۸

ای سپیتمان زرتشت!
هردوان — تِشترِ رایومندِ قره مند و آپوش دیو — بهم درآویزند.
ای سپیتمان زرتشت!

۱ = بند ۲۱ همین یشت.

هر دوان با یکدیگر بجنگند تا هنگام نیمروز که تیشتر رایومندِ قره‌مند بر آتوش دیو
چیره شود و او را شکست دهد.

۲۹

از آن پس، او را یک «هاسر» از دریای قراخ کرت دور براند.
تیشتر رایومندِ قره‌مند خروشِ شاد کامی و رستگاری برآورد:
— خوشا به روزگار من ای آهوره‌مزدا!
— خوشا به روزگار شما ای آباها! ای گیاهان!
— خوشا به روزگار تو ای دین‌مزدا پرستی!
— خوشا به روزگار شما ای کشورها!
از این پس — بی هیچ بازدارنده‌ای — آب در جویهای شما با بذرهای درشت
دانه به سوی کشتزارها و با بذرهای ریز دانه به سوی چراگاهها، به همه سوی جهان
استومند روان گردد.

۳۰

ای سپیتمان زرتشت!
آنگاه تیشتر رایومندِ قره‌مند، به پیکر اسب سپید زیبایی با گوشهای زرین و لگام
زرنشان به دریای قراخ کرت فرود آید...

۳۱

خیزابهای دریا را برانگیزد. دریا را به جنبش و خروش و سرکشی و جوش و
ناآرامی درآورد.
در همه کرانه‌های دریای قراخ کرت، آشوب پدیدار شود و همه میانه دریا برآید.

۳۲

ای سپیتمان زرتشت!
از آن پس، دیگر باره تیشتر رایومندِ قره‌مند از دریای قراخ کرت فراز آید. ستویس
رایومندِ قره‌مند نیز از دریای قراخ کرت برآید.
آنگاه مه از آن سوی هند — از کوهی که در میانه دریای قراخ کرت جای

دارد — برخیزد.

۳۳

پس آنگاه، مِه پاک پدید آورنده ابر به جنبش درآید. باد نیمروزی^۱ وزیدن آغازد
و مِه را به پیش — به راهی که هوم شادی بخش گیتی افزای از آن می گذرد — براند.
پس باد چالاک مَزدا آفریده، باران و ابر و تگرگ را به کشتزارها و خانمانهای
هفت کشور برساند.

۳۴

ای سپیتمان زرتشت!
آپام نیات همراه باد چالاک مَزدا آفریده و فر در آب آرام گزیده و فروشی های
آشونان، هر جایی از جهان استومند را بهره ویژه ای از آب ببخشد.

.....

کرده هفتم

۳۵

تیشتر، ستاره رایومند فرّه مند را می ستاییم که به خواست آهوره مَزدا، به خواست
آمشاسپندان از آن جا — از سپیده دم درخشان — به راهی دور از باد، به جایی که بغان
فرمان داده اند، بدان جای پر آب که در فرمان آمده است، روان گردد.

.....

کرده هشتم

۳۶

تیشتر، ستاره رایومند فرّه مند را می ستاییم که هنگام به سر رسیدن سال مردم،
فرمانروایان خردمند، جانوارن آزاد کوهساران و درندگان بیابان نورد، همه برخاستنش را
چشم به راهند.

۱. جنوبی

آن که با سرزدن خویش، کشور را سالی خوش یا سالی بد آورد.
آیا سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار خواهند شد؟

کرده نهم

۳۷

.....

۳۸

آنگاه، آهوره مزدا بدان دمید [و امشاسپندان] و مهر فراخ چراگاه — هر دو — آن
[تیر] را راهی پدید آورند.
آشی نیک و بزرگ و «پارید» سبک گردونه، با هم از پی آن روان شدند تا
هنگامی که آن [تیر] پزان بر کوه «خوانونت» فرود آمد و در «خوانونت» به زمین
رسید.

.....

کرده دهم

۳۹

تِشتر، ستاره رایومند فرّه مند را می ستاییم که بر پریان چیره شد و آنان را درهم
شکست؛ پریانی که آهریمن برانگیخت بدان امید که همه ستارگان در بردارنده تخمه
آب را از کار بازدارد.

۴۰

تِشتر آنان را شکست داد و از دریای قراخ گرت دور کرد. آنگاه ابرها فراز
آمدند و آبهای آورنده سال خوش، روان شدند.
سیلاب بارانهای پرشتاب — آبهایی که جوشان و خروشان در هفت کشور

۱. = بند ۶ همین تِشتر.

پراگنده شوند — در این ابرهاست.

.....

کرده بازدهم

۴۱

تَشْتَر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم؛ که آبهای ایستاده و روان و چشمه و جویبار و برف و باران، همه او را آرزومند و چشم به راهند:

۴۲

— کی تَشْتَر رایومندِ قره‌مند برای ما سر بر آورد؟
— کی چشمه‌های آب به نیرومندیِ اسبی دیگر باره روان شود؟
— کی چشمه‌ها به سوی کشتزارهای زیبا و خانمانها و دشتها روان شوند و ریشه‌های گیاهان را از تریِ خویش، نمی ببخشند؟

.....

کرده دوازدهم

۴۳

تَشْتَر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که با آبِ جهندهِ خویش، بیم و هراس را از دلِ همه آفریدگان فروشوید.
اگر او را — آن تواناترین را — اینچنین بستایند و گرمی بدارند و خشنود کنند و خوشامد گویند، درمان بخشد.

.....

کرده سیزدهم

۴۴

تَشْتَر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که آهوره‌مزدا او را به زدی و نگاهبانی

همه ستارگان برگماشت؛ آنچنان که زرتشت را به ردی و نگاهبانی مردمان.
 آن که آهریمن و جادوان و پریان و مردمانِ جادو و همه دیوان — با هم
 پیوسته — آسیبی به وی نتوانند رسانند.

کرده چهاردهم

۴۵

تِشتر، ستاره رایومندِ قره مند را می ستاییم که آهوره مزدا او را هزار [گونه] چالاکی بخشید.

آن که در میان ستارگانِ دربردارنده تخمه آب، تواناترین است.
 آن که با ستارگانِ دربردارنده تخمه آب، در فروغ پرواز می کند.

۴۶

آن که به پیکراسب سپید زیبایی با گوشهای زرین و لگام زرنشان، همه شاخابه ها، همه رودها و همه جویهای زیبای دریای فراخ گرت را — آن دریای نیرومند ژرفِ خوش دیدگاه را که آبش زمین پهناوری را فرا گرفته است — بنگرد.

۴۷

ای سپیتمان زرتشت!

آنگاه آب روانِ پاک کننده و درمان بخش از دریای فراخ گرت سرازیر شود.
 این آب را تِشتر توانا به کشورهای بخش کند که مردمان آنها، او را بستایند و گرامی بدارند و خشنود کنند و خوشامد گویند.

کرده پانزدهم

۴۸

تِشتر، ستاره رایومندِ قره مند را می ستاییم.

آن که همه آفریدگان سپند مینو، آرزومند دیدار اویند:
آنها که در زیر زمین بسر می برند،
آنها که روی زمین بسر می برند،
آنها که در آب و آنها که در خشکی می زیند،
آنها که پرند و آنها که خزنده اند،
آنها که گنایم آزاد دارند و آنها که در جهان زبرین اند و از آفرینش بی آغاز و
انجام «آشه» به شمار می آیند.

.....

کرده شانزدهم

۴۹

تِشتر، ستاره رایومند فرّه مند را می ستاییم.
آن اندوه گسار نیرومند کاردان فرمانروا را که با هزار خواسته، آراسته است و
کسی را که به خشنودی او کوشد، کسی را که خواستار شود، به رایگان خواسته های
فراوان بخشد.

۵۰

ای سپشمان زرتشت!
من آن ستاره تِشتر را در شایستگی ستایش، در برآزندگی نیایش، در سزاواری
بزرگداشت و خشنود کردن و درود و آفرین، برابر با خود — که اهوره مزدایم —
بیافریدم ...

۵۱

... پایداری در برابر آن پری — آن [پری] خشکسالی که مردمان هرزه درای،
آورنده سال نیکش می خوانند — و شکست دادن او و چیرگی بر او و بازگرداندن دشمنی
او را بدو.^۱

۱. منظور از «پری» در این بند، همان «آپوش» است که در بند ۲۱ همین یشت، «دیو» خوانده شده است.

۵۲

ای سپیتمان زرتشت!

اگر من بویژه آن ستارهٔ تَشْتَر را در شایستگی ستایش، در برآزندی نیایش، در سزاواری بزرگداشت و خشنود کردن و درود و آفرین، برابر با خود — که آهوره‌مزدایم — بیافریدم ...

۵۳

... برای پایداری در برابر آن پَری — آن [پری] خشکسالی که مردمانِ هرزه‌درای، آورندهٔ سال نیکش می‌خوانند — و شکست دادن او و چیرگی بر او و بازگرداندن دشمنی او بدو بود ...

۵۴

... [و گرنه]، هرآینه در هر روزیا هر شب، آن دیو خشکسالی از این جا و آن جا سرمی‌زد و نیروی زندگی جهانِ آستومند را یکسره درهم می‌شکست.

۵۵

آری، تَشْتَر رایومندِ قَرَه‌مند، آن دیورا به بند درکشد و با زنجیرِ دولا و سه‌لا و چندلا — زنجیری ناگستنی — ببندد؛ چنان که گویی هزار مرد از نیرومندترین مردمان، مردی تنها را به بند درکشد.

۵۶

ای سپیتمان زرتشت!

اگر در سرزمینهای ایرانی تَشْتَر رایومندِ قَرَه‌مند را آنچنان که بشاید، نیاز پیشکش آورند و ستایش و نیایشی سزاوار و به آیینِ بهترین آشه بگذارند، هرآینه سیلاب و [بیماری] «گر» و «گبست» و گردونه‌های رزم‌آوران دشمن با درفشهای برافراشته به سرزمینهای ایرانی راه نیابند.

۵۷

زرتشت از آهوره‌مَزدا پرسید:

کدام است ستایش و نیایش برآزندهٔ تَشْتَر رایومندِ قَرَه‌مند به آیینِ بهترین آشه؟

۵۸

آنگاه آهوره مزدا گفت:

مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را زور نیاز برند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را برسم بگسترند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ — سپید یا سیاه یا
رنگی دیگر — بریان کنند.

۵۹

از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] آشونی را که «گاهان» نمی‌سراید و
برهم زنِ زندگانی و پتیاره دینِ آهورایی زرتشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۶۰

اگر از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] آشونی را که «گاهان» نمی‌سراید و
برهم زنِ زندگانی و پتیاره دینِ آهورایی زرتشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه تیشتر رایومند
قره‌مند چاره و درمان را برگیرد...

۶۱

... [پس] به ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فرا گیرد؛ به ناگاه سپاه دشمن
به سرزمینهای ایرانی درآید؛ به ناگاه سرزمینهای ایرانی درهم شکند: پنجاهها صدها،
صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صدهزارها.

.....

۶۲

«یته آهوویریو...»

تیشتر، ستاره رایومند قره‌مند و ستویس آب‌رسان توانای مزدا آفریده را درود

می‌فرستم.

«آشیم و هو...»

«آهمایی ریشچه...»^۱

۱ = یس . ۶۸ ، بند ۱۱

گوشِ یَشت
(دَرَوَاسپِ یَشت)

خشنودیِ «دَرَوَاسپِ» توانایِ مَزداآفریدهٔ اَشَوَن را.

*

کردهٔ بکم

۱

دَرَوَاسپِ توانایِ مَزداآفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم که ستورانِ خُرد را تندرست نگاه می‌دارد؛ که ستورانِ بزرگ را تندرست نگاه می‌دارد؛ که دوستان را تندرست نگاه می‌دارد؛ که کودکان را تندرست نگاه می‌دارد؛ با دیدبانان بسیار دور و...^۱

۲

آن که دارای اسبانِ زین کرده و گردونه‌هایِ پرتکاپو با چرخهایِ خروشان است...^۲
نیرومند بُرزمندِ پاداش نیک بخشنده و درمان‌بخشی که اَشَوَن مردان را یاری رساند و پیشهٔ درست بخشد و آرامگاه آماده کند.

۳

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوه] زیبایِ مَزداآفریدهٔ [البرز]، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زورنیازکنان چنین خواستار شد:

۱. به جای نقطه‌ها در متن، واژه‌ای است که معنی درستی از آن بر نمی‌آید.

۲. به جای نقطه‌ها دو واژه در متن آمده که معنی آنها روشن نیست.

۴

ای دَرِواشپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه دیوان مَزَنَدَری چیره شوم؛ که از بیم
 دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که همه دیوان — ناگزیر — از من هراسان و گریزان
 شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.^۱

۵

دَرِواشپِ توانایِ مَزدا آفریده اشونِ پناه بخش — که خواستارِ زور نیاز کننده و به
 آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

۶

دَرِواشپِ توانایِ مَزدا آفریده اشون را برای فَر و فروغش با نماز [ی به بانگِ]
 بلند، با نماز نیک گزارده و با زور می ستاییم.
 دَرِواشپِ توانایِ مَزدا آفریده اشون را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خِرَد
 و «مَنَثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می ستاییم.
 «پِنگِه هاتم...»^۲

کرده دوم

۷

.....^۳

۸

جمشیدِ خوب رمه در پایِ کوه هُگر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او
 را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱. سنج . یه . ۵۷ ، بند ۱۸

۲. بند ششم در پایان همه کرده های این یشت می آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۳. بندهای یکم و دوم همین یشت در این جا و در آغاز دیگر کرده های این یشت می آید و ما به جای آن یک سطر
 نقطه چین می گذاریم.

۹

ای دَرِواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگانِ مَزدا را گله‌ها بیروم؛ که آفریدگانِ
مَزدا را جاودانگی بخشم...

۱۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که ناتوانی پیری و
مرگ را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگانِ
مَزدا دور بدارم.

۱۱

دَرِواسپِ توانایِ مَزدا آفریده‌اشونِ پناه‌بخش — که خواستارِ زور نیازکننده و به
آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده‌سوم

۱۲

.....

۱۳

فریدون پسر آتیین از خاندانِ توانا در سرزمین چهار گوشه‌ورن، صد اسب و هزار
گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱۴

ای دَرِواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اژی‌دهاک» — [اژی‌دهاک] سه پوزه
سه کله‌شش چشم، آن دارنده‌هزار [گونه] چالاکی، آن دیوبسیار زورمندِ دُرُوج، آن
دُرُوندِ آسیب‌رسانِ جهان، آن زورمندترین دروجی که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ
آشه، به پتیارگی در جهان آستومند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش سنگهوک و

آرنوک را — که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته زایش و افزایش دودمانند — از وی برُبایم.

۱۵

دُرَواشپِ توانایِ مَزدا آفریده اشونِ پناه بخش — که خواستارِ زور نیاز کننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

کرده چهارم

۱۶

۱۷

هَومِ نوشیدنیِ درمان بخش، شهریارِ زیبایِ زرین در پایِ بلندترینِ ستیغِ کوه البرز، او را پیشکش آورد و چنین خواستار شد:

۱۸

ای دُرَواشپِ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابیِ ارزانی دار که افراسیابِ تباہکارِ تورانی را به زنجیر کشم و او را بسته به زنجیر، کشان کشان برانم و [همچنان] دربند، نزد کیخسرو پسرِ خونخواه سیاوش برم تا او را در کرانه دریاچه ژرف و پهناور «چیچست» به خونخواهیِ سیاوشِ نامور — که ناجوانمردانه کشته شد — و به کینِ خواهیِ «آغریرِث» دلیر، بکشد.

۱۹

دُرَواشپِ توانایِ مَزدا آفریده اشونِ پناه بخش — که خواستارِ زور نیاز کننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

کرده پنجم

۲۰

.....

۲۱

[کی] خسرو، پهلوان سرزمینهای ایرانی و استوار دارنده کشور، در کرانه دریاچه ژرف و پهناور چیچست، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۲۲

ای درواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من — پسر خونخواه سیاوش — افراسیاب
تباهکار تورانی را در کرانه دریاچه ژرف و پهناور چیچست به خونخواهی سیاوش نامور
— که ناجوانمردانه کشته شد — و به کین خواهی آفریرت دلیر بکشم.

۲۳

درواسپ توانای مزدا آفریده آشون پناه بخش — که خواستار زور نیازکننده و به
آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده ششم

۲۴

.....

۲۵

او را بستود زرتشت پاک در ایران و بیج در کرانه [رود] دایتیای نیک با هوم
آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مئثره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور
و با سخن رسا و از او چنین خواستار شد:

۲۶

ای دَرِوِاشِپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که «هوتوسا»ی نیک و بزرگوار را بر آن دارم که
 هماره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند؛ که به دینِ مزدِ پُرسِتی من
 بگردد و آن را دریابد؛ که انجمنِ مرا، مایهٔ آوازه نیک شود.

۲۷

دَرِوِاشِپِ توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه بخش — که خواستارِ زورِ نیازکننده و به
 آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....
 کردهٔ هفتم

۲۸

۲۹

کی گشتاسپ گرانمایه در کرانهٔ آب دایتیا، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
 گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۳۰

ای دَرِوِاشِپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که با «اَشَتِ اَوَزَوَنَت» پسر «ویشپِ نَوَزُو اَشْتی»
 — که خود سرتیز و گردنِ ستبر دارد و دارای هفتصد اشتر است — در پشت «زینیاوَر
 خویذاه» بجنگم و بر او پیروز شوم.
 مرا این کامیابی ارزانی دار که با «آرجاسپِ خِیون» گناهکار بجنگم و بر او
 پیروز شوم؛ که با «دَرَشِینِگ»ی دیوپرست بجنگم و بر او پیروز شوم...

۱. چنین می‌نماید که منظور همان «مگه» باشد که در گاهان (یس . ۲۹، ۳۳، ۴۶، ۵۱ و ۵۳) از آن سخن
 به میان آمده است.

۳۱

مرا این کامیابی ارزانی دار که «تثریاونت» دژدین را براندازم، که «سپینج
اوروشگ» دیوپرست را براندازم، که دیگر باره «هُمای» و «واریدگنا» را از سرزمین
خیونها به خانمان بازگردانم، که سرزمینهای خیونها را برافکنم: پنجاهها صدها، صدها
هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۳۲

درواسپ توانای مزدا آفریده اشون پناه بخش — که خواستار زور نیازکننده و به
آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

۳۳

«یته آهوویزیو...»
درواسپ توانای مزدا آفریده اشون را درود می فرستم.
«اشم و هو...»
«الهمایی ریشچه...»^۱

خشنودی «مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشنده چراگاه خوب را.
 «بته آهو و یژیو...» که زوت مرا بگوید.
 «آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

کرده یکم

۱

آهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:

ای سپیتمان!

بدان هنگام که من مهر فراخ چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، برابر با خود — که آهوره مزدایم — بیافریدم.

۲

ای سپیتمان!

«مهر دُروج» گناهکار، سراسر کشور را ویران کند. او همچون یکصد تن آلوده به گناه «کیند» و کشنده آشون مرد است.

ای سپیتمان!

مبادا که پیمان بشکنی: نه آن [پیمان] که با یک دُروند بسته ای و نه آن [پیمان] که با یک آشون بسته ای؛ چه، [پیمان] با هردوان درست است؛ خواه با دُروند، خواه با آشون.

۳

مهر فراخ چراگاه آن کس را که مهر دُروج نباشد، اسبان تیزتک بخشد.
 آذر مزدا آهوره آن کس را که مهر دُروج نباشد، به راه راست رهنمون شود.
 فروشی های پاک نیک توانای آشونان، آن کس را که مهر دُروج نباشد،
 فرزندان کوشا بخشد.

۴

برای قرو فروغش، با نماز [ی به بانگی] بلند و با زور می ستایم آن مهر فراخ
 چراگاه را.
 مهر فراخ چراگاه را می ستایم که سرزمینهای ایرانی را خانمان خوش و سرشار
 از سازش و آرامش بخشد.

۵

بشود که او ما را به یاری آید
 بشود که او ما را گشایش بخشد.
 بشود که او ما را دستگیری کند.
 بشود که او ما را دل سوز باشد.
 بشود که او چاره کار ما را به ما بنماید.
 بشود که او ما را پیروزی بخشد.
 بشود که او ما را بهروزی دهد.
 بشود که او ما را دادرس باشد.
 آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی که در سراسر جهان استومند سزاوار ستایش و
 نیایش است، آن مهر فراخ چراگاه.

۶

آن ایزد نیرومند توانا، آن نیرومندترین آفریدگان، آن مهر را، آن مهر فراخ
 چراگاه را با زور می ستایم.
 آن مهر فراخ چراگاه را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مشره»،

با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم.
«بِنِگْهَ هَاتَم ...»

کرده دوم

۷

مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم که از «مَنْشَرَه» آگاه است. زبان آور هزار گوش
ده هزار چشم بُرْزَمَنْدِ بلند بالایی که بر فراز برجی پهن ایستاده است. نگاهبان زورمندی
که هرگز خواب به چشم او راه نیابد.

۸

آن که سران هر دو کشور — هنگام درآمدن به آوردگاه، در برابر دشمن خونخوار
و رودر روی رده‌های تازنده همستاران — رزم کنان از او یاری خواهند.

۹

مهر فراخ چراگاه — همراه «باد» پیروزمند و «دامویش او پَمَن» — به آن گروه
از رزم‌آوران روی آورد که با خشنودی درون و منش نیک و دُرست باوری، او را نماز
گزارده باشند.

۱

کرده سوم

۱۰

۲

۱. بندهای ۴ و ۵ و ۶ همین یشت در این جا و در پایان دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آنها یک سطر نقطه چین
می‌گذاریم.

۲. بند ۷ همین یشت در این جا و در آغاز دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه چین
می‌گذاریم.

۱۱

آن که رزم آوران بر پشت اسب، او را نماز برند و نیرومندی ستور و تندرستی خویش را از وی یاری خواهند تا دشمنان را از دور توانند شناخت؛ تا همستاران را از کار باز توانند داشت؛ تا بر دشمنان کین توز بداندیش، چیره توانند شد.

کرده چهارم

۱۲

۱۳

نخستین ایزد مینوی که پیش از دمیدن خورشید جاودانه تیزاسب، برفراز کوه البرز برآید.

نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرین، از فراز آن کوه زیبا سر بر آورد.
از آن جاست که آن مهر بسیار توانا بر همه خانمانهای ایرانی بنگرد.

۱۴

آن جا که شهریاران دلیر، رزم آوران بسیار بسیج کنند.
آن جا که چار پایان را کوهساران بلند و چراگاههای فراوان هست.
آن جا که دریاها زرف و پهناور هست.
آن جا که رودهای پهناور و ناوتاک با انبوه خیزابهای خروشان، به «ایشگت» و «پوروت» می خورد و به سوی مروهرات و سغد و خوارزم می شتابد.

۱۵

مهر توانا بر «آرزی»، «سوهی»، «فرددفشو»، «ویددفشو»،
«واور و برشتی»، «واور و جرشتی» و براین کشور «خونیرت» درخشان - پناهگاه
بی گزند و آرامگاه ستوران - بنگرد.

۱۶

آن ایزد میثوی بخشنده فرّ به سوی همه کشورها روان شود.
آن ایزد میثوی بخشنده شهریاری به سوی همه کشورها روان شود.
او کسانی را پیروزی بخشد و پارسایان دین آگاهی را زبردستی دهد که با زور
بستایندش.

کرده پنجم

۱۷

آن که هیچ کس نتواند با او مهر دُروج باشد: نه خانه خدا، نه دهخدا، نه
شهربان و نه شهریار

۱۸

اگر خانه خدا یا دهخدا یا شهربان یا شهریار مهر دُروج باشد، مهر خشمگین
آزرده، خانه و ده و شهر و کشور و بزرگان خانواده و سران روستا و سروران شهر و
شهرباران کشور را تباه کند.

۱۹

مهر خشمگین آزرده به همان سویی روی آورد که مهر دُروجان در آن جای
دارند.
دُرّ آگاهی را در نهاد او راه نیست.

۲۰

اسبان مهر دُروجان در زیر بار سوار خیره سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و
اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جست و خیز نکنند.
از فراوانی گفتار زشت — که شیوه دشمنِ مهرباست — نیزه ای که دشمنِ مهر

پرتاب کند، باز گردد.

۲۱

از فراوانی گفتار زشت — که شیوه دشمن مهر است — اگر هم دشمن مهر
نیزه ای را خوب پرتاب کند و آن نیزه به تن [همستار] برسد، آسیبی بدو نرساند.
از فراوانی گفتار زشت — که شیوه دشمن مهر است — باد نیزه ای را که دشمن
مهر پرتاب کند، باز گرداند.

کرده ششم

۲۲

آن که مردمان را — اگر مهر دُروج نباشند — از نیاز و دشواری برهانند.

۲۳

ای مهر!

ما را که از مهر دُروجان نبوده ایم، از نیاز — از همه نیازها — برهان.
تومی توانی که بیم و هراس را بر پیکرهای مهر دُروجان چیره کنی.
تومی توانی — بدان هنگام که خشمگین شوی — نیروی بازوان، توان پاها،
بینایی چشمها و شنوایی گوشهای مهر دُروجان را بازستانی.

۲۴

یک نیزه بُران و یک تیر پَران — هیچ یک — بدان کس که مهر — [آن مهر]
ده هزار دیدبان توانای از همه چیز آگاه نافرینتی — را به پاگ نهادی یاوری کند،
نرسد.

کرده هفتم

۲۵

.....
آن مهر ژرف بین را؛ آن رد توانا، پاداش بخش، زبان آور، نیایشگر، بلند پایگاه، بختیار و «تن-مشره» را؛ آن پهلوان جنگاور نیرومند بازوان را.

۲۶

آن که دیوان را سربکوبد.
آن که بر گناهکاران خشم گیرد.
آن که به مهر دُر و جان کین ورزد.
آن که پریان را به تنگنا درافکند.
آن که — اگر مردمان مهر دُر و ج نباشند — کشور را نیروی سرشار بخشد.
آن که — اگر مردمان مهر دُر و ج نباشند — کشور را پیروزی سرشار بخشد.

۲۷

آن که مردمان سرزمین دشمن را به راه راست رهنمون نشود و قرّرا از آن سرزمین برگردد و پیروزی را از آن دور کند.
آن که از پی دشمنان بی نیروی پدافند بتازد و ده هزار زخم برایشان فرود آورد.
[آن مهر] ده هزار دیدبان از همه چیز آگاه نافرینتی.

کرده هشتم

۲۸

.....
آن که ستونهای خانه های بلند را نگاهداری کند و تیرکهای آنها را استوار دارد.
آن که خانمان را — خانمانی را که از آن خشنود باشد — گله ای از گاو و گروهی از مردان بخشد. دیگر خانمانها را — هرگاه از آنها آزرده شود — براندازد.

۲۹

ای مہرا!

توبا کشورها ہم خوبی و ہم بد.

ای مہرا!

توبا مردمان ہم خوبی و ہم بد.

ای مہرا!

از تست آشتی و از تست ستیزه در کشورها.

۳۰

از تست کہ خانہ های سترگ، از زنانِ برازندہ و بالشہایِ پهن و بسترہایِ گسترده و گردونہ های سزاوار برخوردار است.

از تست کہ خانہ های بلند، از زنانِ برازندہ و بالشہایِ پهن و بسترہایِ گسترده و گردونہ های سزاوار برخوردار است.

آن خانہ های آشونان کہ [در آنها، مردمان] ترا در نماز نام برند و با نیایشی درخورِ زمان و با زور بستایند.

۳۱

ای مہرا!

ترا با نمازی کہ در آن، نام تو بر زبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زور

می ستایم.

ای مہر تواناتر!

ترا با نمازی کہ در آن، نام تو بر زبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زور

می ستایم.

ای مہر تواناترین! ای مہر نافرینتی!

ترا با نمازی کہ در آن، نام تو بر زبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زور

می ستایم.

۳۲

ای مهر!
 به ستایش ما گوش فراده.
 ای مهر!
 ستایش ما را بپذیر.
 ای مهر!
 خواهش ما را برآور:
 نیاز زور ما را بنگر. بدین آیین پای بنه. نیایشهای ما را در گنجینهٔ آموزش بینبار
 و آنها را در گزرمان فرود آور.

۳۳

ای تواناتر!
 به پایداری پیمانی که بسته شد، ما را کامیابی بخش. آنچه را که از تو
 خواستاریم، به ما ارزانی دار:
 توانگری، زور، پیروزی، خرمی، بهروزی، دادگری، نیک‌نامی، آسایش
 روان، توان شناخت، دانش میثوی، پیروزی آهوره‌آفریده، برتری پروزمندی که از
 بهترین آشه باشد و دریافت «منثره».

۳۴

تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرم بر همهٔ همستاران پیروز شویم.
 تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرم بر همهٔ بدخواهان چیره شویم.
 تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرم همهٔ دشمنان را — چه دیوان، چه مردمان
 [دروند]، چه جادوان و پریان، چه گوی‌ها و گرپ‌های ستمکار — شکست دهیم.

.....

کرده نهم

۳۵

.....
 آن که هر پیمانی را از گفتار به کردار درآورد.
 آن که سپاه بیاراید.
 آن که دارنده هزار [گونه] چالاکی است.
 آن که شهر یاری توانا و داناست.

۳۶

آن که جنگ را برانگیزد.
 آن که جنگ را استواری بخشد.
 آن که در جنگ پایدار ماند و زده های دشمن را از هم بدرد.
 آن که رزم آوران را در هر دو بالی آورد گاه، پراگنده و پریشان کند و از بیم او در
 دل سپاه دشمن خونخوار، لرزه درافتد.

۳۷

اوست که می تواند دشمن را پریشان و هراسان کند.
 اوست که سرهای مهرذروجان را [از تن هاشان] فروافکند.
 سرهای مهرذروجان [از تن هاشان] جدا شود.

۳۸

خانه های هراس انگیز، ویران شود و از مردمان تهی ماند.
 آن خانه هایی که مهرذروجان و ذروندان و کشندگان آشونان راستین در آنها
 بسر می برند، هراس انگیز است.
 راه گرفتاری از آن جا می گذرد که گاو [آزاد] چراگاه را در خانمانهای
 مهرذروجان به گردونه بندند و گاو درایستد و اشک برپوزه روان کند.

۳۹

تیرهای به پرشاهین نشانده مهرذروجان، هر چند که زه کمان را خوب بکشند و

آنها را تند به پرواز درآورند - اگر مهر فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند - به نشان نرسد.

نیزه های خوب نوک تیز و بلند دسته مهر دروجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند - اگر مهر فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند - به نشان نرسد.

سنگهای فلاخن مهر دروجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند - اگر مهر فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند - به نشان نرسد.

۴۰

دشنه های خوب مهر دروجان که به سر مردم نشانه گیرند - اگر مهر فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند - به نشان نرسد.
گزرهای خوب پرتاب شده مهر دروجان که به سر مردمان نشانه گیرند - اگر مهر فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند - به نشان نرسد.

۴۱

مهر فراخ چراگاه - اگر خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند - آنان را از پیش به هراس افکند.
رشن آنان را از پس به هراس افکند.
سروش پارسا - همواره با ایزدان نگهبان - آنان را از هر سوی بهم درافکند و رده های جنگاوران را به پرتگاه نیستی کشاند.

۴۲

آنگاه آنان، مهر فراخ چراگاه را چنین گویند:
ای مهر فراخ چراگاه!
اینان^۱ اسبان تیزتک ما را ربودند.
ای مهر!

۱. ایزدان رشن و سروش.

اینان بازوان نیرومند ما را با شمشیر فروافگندند.

۴۳

پس آنگاه، مهرِ فراخ چراگاه، آنان را به خاک افگند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها؛ از آن روی که مهرِ فراخ چراگاه خشمگین است.

کرده دهم

۴۴

آن که خانه اش به پهنای زمین در جهان آستومند بر پا شده است: خانه ای گسترده و آسوده از دشواری نیاز؛ خانه ای درخشان و دارای پناهگاههای بسیار.

۴۵

هشت تن از یاران او برفراز کوهها، همچون دیدبانانِ مهر بر بالای برجها نشسته اند و نگران مهر دُرُوجانند.
 آنان بویژه به کسانی چشم دوخته اند و نگرانند که نخستین بار پیمان شکنند.
 آنان راه کسی را در پناه خویش گیرند که به مهر دُرُوجان و دُرُوندان و کشندگان آشونان، تاخت برَد.

۴۶

مهرِ فراخ چراگاه، خود را آماده نگاهداری کند: از پشت سر پشٹیانی کند؛ از روبرویاری کند و همچون دیدبانی نافرِفتنی به هر سونگاه افگند.
 اینچنین، مهرِ ده هزار دیدبانِ دانایِ توانایِ نافرِفتنی، آماده پشٹیانی از کسی است که نیک اندیشه او را یاری کند.

کردهٔ یازدهم

۴۷

.....
 نام آوری که اگر خشمگین شود، در میان جنگاورانِ دو سرزمینِ جنگِ جو، به
 زیانِ سپاهِ دشمنِ خونخوار، به ستیزه با رده‌هایِ به رزم درآویختهٔ دشمن، اسبانِ فراخ سُم
 برانگیزد.

۴۸

اگر مهر به زیانِ سپاهِ دشمنِ خونخوار، به ستیزه با رده‌هایِ به رزم درآویختهٔ
 دشمن در میانِ جنگاورانِ دو سرزمینِ جنگِ جو، اسبانِ فراخ سُم برانگیزد، آنگاه
 دستهایِ مهردروجان را از پشت ببندد، چشمهایِ آنان را برآورد، گوشهایِ آنان را کر
 کند و استواریِ پاهایِ آنان را برگیرد، بدان سان که کسی را یاراییِ پایداری نماند.
 چنین شود روزگار این سرزمینها و این جنگاوران، اگر از مهرِ فراخ چراگاه
 روی برتابند.

کردهٔ دوازدهم

۴۹

.....
 آن که آفریدگار - آهوره مزدا - آرامگاه او را برفرازِ کوه بلند و درخشان و دارای
 رشته‌های بسیار - کوه البرز - برپا کرد. آن جا که نه شب هست، نه تاریکی، نه باد
 سرد، نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلائشِ دیوآفریده.
 از ستیغِ کوه البرز مه برنخیزد.

۵۱

آرامگاهی که آشاسپندان و خورشید - همکام^۱ و با خشنودی درون و منش

۱. - گاه. پ. ۲۸، بند ۸

نیک و دُرست باوری — بساختند تا او بتواند از فرازِ کوه البرز سراسر جهان آستومند را بنگرد.

۵۲

اگر نیرنگ باز بد گُشی پیش آید، مهر فراخ چراگاه خود را با گامهای تند به گردونه تیز تک خویش رساند و آن را شتابان براند. همچنین سُروشِ پارسایِ توانا و نریوسنگِ چالاک، او را همراهی کنند.
مهر، او را — [آن نیرنگ باز بد گُش را] — خواه در پهنه جنگ، خواه در نبردی تن به تن، بکشد.

کرده سیزدهم

۵۳

آن که براستی دستانش را به سوی آهوره مزدا برآورده است و اینچنین گله می‌گذارد:

۵۴

ای خوب گُش!
من پشتیبان و نگاهبانِ همه آفریدگانم.
ای خوب گُش!
مردمان — بدان گونه که دیگر ایزدان را در نماز نام می‌برند و می‌ستایند — مرا در نماز نام نمی‌برند و نمی‌ستایند.

۵۵

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند — چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می‌برند و می‌ستایند — هرآینه من با جانِ تابناک و جاودانه خویش، به مردمان آشون روی آورم و به هنگامی [از پیش] بر نهاده، فرارسم.

۵۶

۱
.....

۵۷

۲
.....

۵۸

۳
.....

۵۹

۴
.....

کرده چهاردهم

۶۰

.....
آن که نام نیک، بُرزمندی و ستایش نیک، برازنده اوست.
آن که بهروزی دلخواه [مردمان را بدیشان] بخشد.
آن ده هزار دیدبان توانای از همه چیز آگاه نافرینتی.
.....

کرده پانزدهم

۶۱

.....
آن هماره بر پای ایستاده، آن نگاهبان بیدار، آن دلیرزبان آور که آبها را
بیفزاید؛ که بانگ دادخواهی را بشنود؛ که باران را بیاراند و گیاهان را برویاند؛ که
سرزمین را داد گذارد.

۱ = بند ۳۱ ۲ = بند ۳۲ ۳ = بند ۳۳ ۴ = بندهای ۳۴ و ۴ و ۵ و ۶.

آن زبان آورِ کاردان، آن نافرِ یفتنی بسیار هوشمند، آن آفریدهٔ کردگار.

۶۲

آن که هرگز مهر دُروج را نیرو و توانایی ندهد.
آن که هرگز مهر دُروج را بزرگواری و پاداش ارزانی ندارد.

۶۳

تومی توانی — بدان هنگام که خشمگین شوی — نیروی بازوان، توانِ پاها،
بینایی چشمها و شنوایی گوشهای مهر دُروجان را بازستانی.

.....

کردهٔ شانزدهم

۶۴

.....
آن که برای گسترشِ دینِ نیک در همه جا نمایان شد و جای گزید و بر هفت
کشور فروغ افشاند.

۶۵

آن که چالاک‌ترین چالاکان، پیمان‌شناس‌ترین پیمان‌شناسان، دلیرترین
دلیران، زبان‌آورترین زبان‌آوران و گشایش‌بخش‌ترین گشایش‌بخشان است.
آن که گله و رمه بخشد.
آن که شهر یاری بخشد.
آن که پسران بخشد.
آن که زندگی بخشد.
آن که بهروزی بخشد.
آن که دهشِ آشه بخشد.

۱. = بند ۲۴ همین یشت. بندهای ۴ و ۵ و ۶ نیز مانند پایان دیگر کرده‌ها در این جا می‌آید.

۶۶

آن که آشی نیک و پارید سُبک گردونه، نیروی مردانه، نیروی فرّ کیانی،
نیروی سپهر جاودانه، نیروی دامویش اوپتمن، نیروی فرّوشی های آشونان و کسی که
گروهی از مزدپرستان آشون را گردهم آورد، همه یار و یاور اویند.

.....

کرده هفدهم

۶۷

.....
آن که با گردونه بلند چرخ به شیوه میثوی ساخته، از کشور آرزه‌هی و به سوی کشور
خونیرت شتابد.
آن که از نیروی زمان و فرّ مزدا آفریده و پیروزی آهوره داده برخوردار است.

۶۸

گردونه اش را آشی نیک بلند پایگاه می گرداند.
دین مزدا راه او را آماده می کند تا آن فروغ سپید میثوی درخشان، آن پاک
هوشیار بی سایه، بتواند آن راه را بخوبی ببیند.
اسبان مهر در فراخنای هوا، پران به گردش درآیند.
دامویش اوپتمن همواره گذرگاه او را آماده می کند.
در برابر او همه دیوان پنهان و دُروندان ورن به هراس افتند.

۶۹

مبادا که ما خود را دچار ستیز آن سرور خشمگین کنیم؛ آن که هزار ستیز با
همستار بکار تواند برد؛ آن ده هزار دیدبان توانای از همه چیز آگاه نافرینتی.

.....

کرده هیجدهم

۷۰

.....
 آن که بهرام آهوره آفریده، همچون گراز نرینه تیزچنگال و تیزدندان و تکاوری
 پیشاپیش او روان شود؛ [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو
 نزدیک نتواند شد؛ [گراز] دلیری با چهره خال خال؛ گرازی نیرومند، آهنین پا، آهنین
 چنگال، آهنین پی، آهنین دم و آهنین چانه ...

۷۱

... که در تاخت بر دشمن پیشی گیرد و سرشار از خشم، با دلیری مردانه، دشمن را در
 جنگ به خاک افکند و هنوز باور ندارد که او را کشته باشد. به دیده او چنین نمی نماید
 تا زخمی دیگر بر او فرود آورد و مغز سر او را — همان مغز سری که سرچشمه نیروی
 زندگی است — [از هم بپاشد] و تیره پشت او را درهم شکنند.^۱

۷۲

بی درنگ، همه را تکه تکه کند و استخوانها و موها و مغز و خون مهرذروج را درهم و
 برهم بر زمین فروریزد.

.....

کرده نوزدهم

۷۳

.....
 آن که براستی دستانش را به سوی آهوره مزدا برآورده است و با نهادی شاد، به
 آواز بلند می گوید: ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای
 آشون!

۱. سحر. وند. فر. ۱۳، بند ۵۰، زیر.

۷۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند، — چنان که دیگر ایزدان را در نماز
نام می برند و می ستایند — هرآینه من با جان تابناک و جاودانه خویش، به مردمانِ آشون
روی آورم و به هنگامی [از پیش] بر نهاده، فرارسم.

۷۵

ما خواستاریم که پشتیبان کشور تو باشیم.
ما نمی خواهیم که از کشور تو جدا شویم.
ما نمی خواهیم که از خانمان، روستا، شهر و کشور جدا شویم.
جز این مباد تا آن مهر نیرومند بازوان، ما را از گزند دشمن نگاه دارد.

۷۶

تویی که این دشمن را، تویی که دشمنی مرد بداندیش را نابود توانی کرد.
تویی که کشنده پارسا را نابود کنی.
تویی که دارنده اسبان و گردونه های زیبایی.
تویی که از پی دادخواهی، یاور توانای مایی.

۷۷

من مهر را به یاری می خوانم.
بشود که او — به میانجی نیاز فراوان و خوب زور که پیشکش او کنیم — ما را
به یاری آید تا در پرتویاری او — همچون پناه یافتگان وی — همواره در خانه ای خوش و
آسوده از گزند بسربریم.

۷۸

تویی که مردمان سرزمینها را — اگر آنان [تو]، مهر فراخ چراگاه را به نیکی
بنوازند — نگاهداری کنی.
تویی که مردمان را — اگر از سرزمینهای دشمن باشند — نابود کنی.
من ترا در این جا به یاری همی خوانم.
بشود که او در این جا ما را به یاری آید؛ آن مهر نیرومند در همه جا پیرومند، آن

سزاوار ستایش، آن برازنده نیایش و آن سرور شکوهمند کشور.

کرده بیستم

۷۹

آن که رشن خانه بدو پرداخت.

آن که رشن — همنشینی دیر پای او را — خانه بدو وا گذاشت.

۸۰

تویی نگاهبان خانمان.

تویی نگاهدار کسی که دروغ نگوید.

تویی پاسدار دودمان و پشتیبان آنان که دروغ بکار نبرند.

آری، در پرتو سروری همچون تویی، من بهترین همنشینی و پیروزی

آهوره آفریده را بدست آورم.

در پیشگاه داوری او، گروه مهر دُر و جان به خاک درافتند.

کرده بیست و یکم

۸۱

آن که رشن خانه بدو پرداخت.

آن که رشن — همنشینی دیر پای او را — خانه بدو وا گذاشت.

۸۲

آن که آهوره مزدا او را هزار [گونه] چالاکی ارزانی داشت و — نگریستن را —

۱. آهوره مزدا.

ده هزار چشم بدو بخشید.
به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که اونگرانِ مهرآزار (پیمان شکن)
است.
به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که مهر — آن ده هزار دیدبانِ توانای از
همه چیز آگاه — نافرینتی است.

کرده بیست و دوم

۸۳

آن که شهریار کشور براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.
آن که شهربان براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸۴

آن که دهخدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.
آن که خانه خدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.
در هر جا که دو تن یکدیگر را به پشتیبانی برخیزند، براستی دستان را برآورده اند
و به یاریش همی خوانند.
در هر جا که درویشی پیرو دین، از آنچه از آن اوست، بی بهره مانده باشد،
براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸۵

گله مندی که نزد او گله گزاری کند، آوایش — اگر در نماز، آوایش را بلند
کند — تا ستارگان زبَرین برسد و گرداگرد زمین پیچد و بر هفت کشور زمین پراکنده
شود.

همچنین گاوی ...

۸۶

... که به تاراجش برده باشند، به امید بازگشت به گله خویش، او را به یاری همی خواند:

— کی دلیرِ ما — مهرِ فراخ چراگاه — از پی ما بتازد و گله گاوان را رهایی بخشد؟
او، ما را — که به خانمان دروج رانده شده ایم — دیگر باره به راه آشه بازگرداند.

۸۷

مهرِ فراخ چراگاه، به یاری کسی شتابد که از وی خشنود باشد.
مهرِ فراخ چراگاه خانه و روستا و کشور و سرزمین کسی را که از او آزرده باشد، ویران کند.

کرده بیست و سوم

۸۸

هوم، هوم بی آایش نیرو دهنده درمان بخش، آن شهریار زیبای زرین در پای هُگر — بلندترین ستیغ کوه البرز — مهر بی آایش را، بر تم بی آایش، زور بی آایش و گفتار بی آایش، پیشکش آورد.

۸۹

آن که^۱ آهوره مَزدای پاک، او را در پایگاه «زوت» جای داد که به آوای بلند، یسنه بسرود و به چالاکی آیین گزارد.
آن که همچون زوت، به چالاکی آیین گزارد و یسنه را به آوای رسا بسرود.

۱. «آن که» و «او» در این بند و بند بعد اشاره به «هوم» دارد.

آن که همچون زوتِ آهوره‌مَزدا، همچون زوتِ آمشاسپندان، آوایش را تا ستارگان زَبَرین رسانید و گرداگرد زمین بیچانید و بر هفت کشور بپراگند.

۹۰

آن که همچون نخستین «هاونَن» نوشابه هومِ ستاره آذینِ میثوی را در پایِ کوه البرز نیاز کرد.

آهوره‌مَزدا آمیزهٔ زیبایش را بستود. آمشاسپندان نیز، او را آفرین خواندند. خورشیدِ تیزاسب، از دور ستایش وی را مرده داد.

۹۱

درود بر مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم. تویی شایستهٔ ستایش.

تویی برازندهٔ نیایش در خانمان مردمان.

تویی شایستهٔ ستایش و نیایش.

خوشا به [روزگار] آن مردی که ترا براستی نماز گزارَد: هیزم در دست، برسم در دست، شیر در دست، هاون در دست، با دستهای شسته با هاونِ شسته، نزد برسم گسترده، نزد هومِ آماده شده، با سرود «آهون ویریه...».

۹۲

به این دین گواهی دادند آهوره‌مَزدایِ آشون و بهمن و آردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد و آرمداد.

به این دین خستوشدند آمشاسپندان.

به فرمان دین، آهوره‌مَزدای نیک گنش، ردی میثوی مردمان را بدو واگذارد تا او را در میان همهٔ آفریدگان، ردِ جهانی و میثوی و رسایی بخش این بهترین آفریدگان بشناسد.

۹۳

اینچنین بشود که تو — ای مهرِ فراخ چراگاه! — در هر دو زندگانی — آری در

هر دو زندگانی: درزندگانی جهان استومند و درزندگانی میثوی — ما را پناه بخشی از آسیب دُرَوَند، از [دیو] خشم دُرَوَند، از گروه ارتشتاران دُرَوَند که درفش خونین برافرازند، از تاخت و تازهای [دیو] خشم، از تاخت و تازهایی که [دیو] خشم نیرنگ باز همراه با «ویدتو»ی دیوآفریده برانگیزد.

۹۴

اینچنین بشود که تو — ای مهرِ فراخ چراگاه! — اسبان ما را نیرو و ما را تندرستی بخشی تا ما دشمنان را از دور بازشناسیم و بتوانیم در برابر همستاران از خود پدافند کنیم و همستارِ بداندیشِ کینه‌ور را به یک زخم از پای درآوریم و شکست دهیم.

.....

کرده بیست و چهارم

۹۵

.....
آن که پس از فرورفتن خورشید، به فراخنای زمین پای نهد. هر دو پایانه این زمین پهناور گوی سان دور کرانه را بپسaud و آنچه را در میان زمین و آسمان است، بنگرد.

۹۶

گزی صد گره و صد تیغه بردست گیرد و به سوی مردان [همستار] نشانه رود و آنان را از پای درافکند. گزی از فلز زرد ریخته و از زر سخت ساخته، که استوارترین و پیروزای بخش [ترین رزم افزار است].

۹۷

أهریمن همه تن مرگ در برابر او به هراس افتد.
[دیو] خشم نیرنگ باز مرگ اُرزان در برابر او به هراس افتد.
بوشاسپ دراز دست در برابر او به هراس افتد.
همه دیوان پنهان و دُرَوَندان ورن در برابر او به هراس افتند.

۹۸

مبادا که ما خود را به ستیز مهرِ خشمگینِ فراخ چراگاه دچار کنیم.
 ای مهرِ فراخ چراگاه!
 مبادا که خشمگینانه بر ما زخمِ فرود آوری؛ تو که از نیرومندترین ایزدان،
 دلیرترین ایزدان، چالاک‌ترین ایزدان، تندترین ایزدان و پیروزمندترین ایزدانِ پدیدار
 بر این زمینی؛ ای مهرِ فراخ چراگاه!

کرده بیست و پنجم

۹۹

در برابر او همه دیوان پنهان و دُر و ندان ورن به هراس افتند.
 آن سرورِ کشور، آن مهرِ فراخ چراگاه، سواره از سوی راستِ این زمینِ پهناور
 گوی سانی دور کرانه بدرآید.

۱۰۰

از سوی راستش سُروشِ نیکِ پارسا سوار است.
 از سوی چپش رشنِ برومندِ بلند بالا سوار است.
 گرداگرد او از هر سوی، [ایزدان] آبها و گیاهها و قروشی‌های آشونان می‌تازند.

۱۰۱

مهرِ توانمند تیرهای یک اندازه به پرشاهین نشانده، بدانان ببخشد.
 بدان هنگام که او سواره به سرزمینهای مهردروجان رسد، نخست گرز [خویش
 را] به اسبان و مردان نشانه رود و به ناگاهان اسب و سوار، هر دو را به هراس دراندازد و
 به [خاک] نیستی افکند.

کرده بیست و ششم

۱۰۲

.....
 آن که سوار بر اسب سپید، نیزه نوک تیز بلند دسته و تیرهای دورزن با خویش دارد؛ آن یل کار آزموده چالاک.

۱۰۳

آن که آهوره او را به نگاهداری و نگاهبانی بهروزی همه مردمان برگماشت.
 آن که نگاهبان و دیدبان بهروزی همه مردمان است.
 آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینش، مزدا را نگاهداری کند.
 آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینش مزدا را نگاهبانی کند.

.....

کرده بیست و هفتم

۱۰۴

.....
 آن که بازوان بسیار بلندش، مهر فریب (پیمان شکن) را — اگر چه در خاور هندوستان یا در باختر [جهان] یا در دهانه [رود] «آزنگ» یا در دل این زمین باشد — گرفتار کند و برافکند.

۱۰۵

همچنین، مهر با بازوان خویش، آن فرومایه ای را که پای از راه آشه بیرون نهاده است، گرفتار کند؛ آن تیره درون فرومایه ای را که با خود می اندیشد:
 — «مهر نایبناست و کردار زشتی را که از من سرزده است و دروغی را که گفته ام، نمی بیند.»

۱۰۶

من در نهاد خویش، چنین می اندیشم:

در همه جهان کسی نیست که بتواند همچند نیک اندیشی مهرمیثوی،
بداندیشی کند.

در همه جهان کسی نیست که بتواند همچند نیک گفتاری مهرمیثوی،
بدگفتاری کند.

در همه جهان کسی نیست که بتواند همچند نیک کرداری مهرمیثوی،
بدکرداری کند.

۱۰۷

در همه جهان کسی نیست که همچند مهرمیثوی از خرد سرشتی بهره‌مند باشد.
در همه جهان کسی نیست که همچند مهرمیثوی تیز گوش با هزار [گونه]
کاردانی آراسته، از نیروی شنوایی برخوردار باشد.

مهر هر که را دروغ بگوید، می‌بیند.

مهر توانا گام پیش می‌گذارد.

آن چیره‌دست کشور [هستی] روان می‌شود و نگاه زیبای روشن چشمان
تیزبین خویش را [به هر کرانه] می‌افگند:

۱۰۸

— کدامین کس مرا می‌ستاید؟

کیست آن که دروغ می‌گوید؟

کدامین کس مرا به نیکی می‌ستاید؟

کیست آن که با ستایش بد، می‌پندارد که مرا می‌ستاید؟

کدامین کس را شکوه و بزرگواری و تندرستی بخشم، من که چنین توانم کرد؟

کدامین کس را توانگری آسایش بخش ارزانی دارم، من که چنین توانم کرد؟

کدامین کس را فرزندانم برازنده بیورم؟

۱۰۹

کدامین کس را — بی آن که خود گمان برده باشد — شهریاری نیرومندی با

افزارهایی زیبا و ارتشتاران بسیار ارزانی دارم؟

شهریاری فرمانروایی توانا که همه [سرکشان] را سربکوبد.
 [شهریار] دلیر پیروزمند شکست‌ناپذیری که گناهکار را فرمان پادآفره دهد و
 فرمان او بی درنگ روا گردد؛ همان دم که او - خشماگین - فرمان آن [پادآفره] را
 بدهد.

اینچنین، نهاد آزرده و ناخشنود مهر را آرامش بخشد و خشنود کند.

۱۱۰

- کدامین کس را دچار ناخوشی و مرگ کنم؟
 کدامین کس را به بینوایی شکنجه آور گرفتار کنم؟
 فرزندان برازنده چه کسی را به یک زخم نابود کنم؛ من که چنین توانم کرد؟

۱۱۱

کدامین کس را - بی آن که خود گمان برده باشد - از شهریاری نیرومندی با
 افزارهایی زیبا و ارتشتاران بسیاری بهره کنم؟
 شهریاری فرمانروایی توانا^۱
 اینچنین، نهاد شاد و خشنود مهر را اندوهگین و ناخشنود کند.

کرده بیست و هشتم

۱۱۲

.....
 آن که سپر سیمین [بردست] و زره زرین دربر، با تازیانه گردونه می‌راند.
 آن سرور نیرومند دلیر؛ آن یل کارآزموده.
 راههایی که مهر، از پی دیدار سرزمینهای مهرستایان می‌پیماید، روشن است و
 از دشتهای پهناور و دور کرانه‌ای می‌گذرد که چار پایان و مردمان، آزادانه در آنها در
 گردشند.

۱. = دنباله بند ۱۰۹ (تا «بدهد.»)

۱۱۳

بشود که هر دو بزرگ — مهر و آهوره — به یاری ما بشتابند؛ بدان گاه که اسبان
خروش برکشند و بانگ بلند تازیانه‌ها در هوا بیچد و تیرهای تیز [زَو] از زو کمانها
پرتاب شود.
پس آنگاه پسران آنان که به سختی [وناخوشدلی] زور نیاز کردند، کشته شوند
و موی کنده به خاک درغلتند.

۱۱۴

اینچنین بشود که تو
.....

کرده بیست ونهم

۱۱۵

.....
ای مهر فراخ چراگاه!
ای سروری که با خانه خدا، با دهخدا، با شهربان، با شهریار و با «زرتشتوم»
پیوند داری.

۱۱۶

[پایگاه] «مهر»^۲ میان دو همسریست، میان دو همکارسی، میان دو
خویشاوند چهل، میان دو همسایه پنجاه، میان دو آتربان شصت، میان دو شاگرد و
آموزگار هفتاد، میان داماد و پدرزن هشتاد، میان دو برادر نود، ...

۱۱۷

... میان پدر و مادر با پسر صد، میان [مردم] دو کشور هزار و میان [پیروان] دین
مزدپرستی، ده هزار است.

۱. = بند ۹۴ همین یشت.

۲. پیمان، عهد، میثاق.

[مهر] دارای اینچنین پیروزی است و همواره چنین باشد.

۱۱۸

با ستایش پسین، با ستایش پیشین به مهر نزدیکی جویم تا بدان هنگام که
خورشید از [کوه] بلند البرز سر بر آورد و در پس آن فرورود.
ای سپیتمان!
من خواستارم که ناکامیِ آهریمنِ نابکار را با ستایش پسین و با ستایش پیشین
به مهر نزدیکی جویم.

کرده سی ام

۱۱۹

ای سپیتمان!
مهر را بستای و پیروان خویش — مزدپرستان — را بیاموز که ستوران خرد و
بزرگ و پرندگان را که با شهر به پرواز درآیند، نزد او پیشکش برند.

۱۲۰

مهر نگاهبان و پشتیبان همهٔ مزدپرستان آشون است.
هوم نیاز آورده را باید زوت پیشکش کند.
آشون مرد می‌تواند از زور به آیین ساخته بهره برگیرد و چنان کند که مهر فراخ
چراگاه — که او را می‌ستاید — خشنود شود و نهادش آرامش یابد.

۱۲۱

زرتشت پرسید:

ای آهوره مزدا!

آشون مرد چگونه می‌تواند از زور به آیین ساخته، بهره برگیرد و چنان کند که مهر
فراخ چراگاه — که او را می‌ستاید — خشنود شود و نهادش آرامش یابد؟

۱۲۲

آنگاه آهوره مزدا گفت:

آنان باید سه شبانروز تن خویش را بشویند و پادآفره [گناهان] را، سی تازیانه
برخود روادارند.

آنان باید ستایش و نیایش مهر فراخ چراگاه را، دو شبانروز تن خویش را بشویند
و پادآفره [گناهان] را، بیست تازیانه بر خود روادارند.

ستایش و نیایش مهر فراخ چراگاه را، کسی که در [سرودن] «سِتَوَتِ یَسْتِیه» و
«ویسپرد» شایستگی نشان ندهد، نباید از این زور بهره بگیرد.

کرده سی و یکم

۱۲۳

آن که آهوره مزدا او را در «گرزمان» بستود.

۱۲۴

بازوان به نگاهبانی [آشونان] گشوده، آن مهر فراخ چراگاه از گرزمان درخشان
روان شود.

آن که گرداننده گردونه ای است سراسر زیبا و برازنده و زرین و آراسته به
گونه گون زیورها.

۱۲۵

این گردونه را چهار تکاور میثوی سپید درخشان جاودانه — که خوراکشان از
آبشخور میثوی است — می گشند. سُمهای پیشین آنان از زر و سُمهای پسین آنان از سیم
پوشیده است و همه را لگام و مال بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکافدار و خوش ساخت
از فلزی گرانها به یکدیگر بسته است تا در کنار هم بایستند.

۱۲۶

از سوی راستِ او، رَشَنِ راست‌ترینِ اَشَوَن — آن بهترین پشْتیبان — و از سوی چپِ او چِستایِ اَشَوَن — آن زورنیاز کنندهٔ سپید [پیکر] سپیدپوش — و «او پَمَن» دینِ مَزداپرستی، اسب می‌تازند.

۱۲۷

«دامویشِ او پَمَن» دلیر، سواره — همچون گرازی تیزدندان که از خود پدافند کند — بدرآید؛ گراز نرینهٔ تیز چنگالی که به یک زخم بکشد؛ گراز خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛ گرازی با چهرهٔ خال‌خال، گرازی دلیر و چالاک و تیزتک که از پی او و آذر فروزان و قَرَتوانایِ کیانی می‌تازد.

۱۲۸

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار کمانِ خوش ساخت هست که بسی از آنها به زِه «گوشَن» آراسته است.
تیر از این کمانها به شتابِ نیروی خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۲۹

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار تیرِ به پر گرگس نشاندهٔ زرین ناوک با سوارهایی از استخوانِ خوش ساخت هست که بسی از چوبه‌های آنها آهنین است.
این تیرها به شتابِ نیروی خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۰

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار نیزهٔ تیز تیغهٔ خوش ساخت هست که به شتابِ نیروی خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز گیرد.
در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار «چکش» دو تیغهٔ پولادینِ خوش ساخت

هست که به شتابِ نیروی خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۱

در گردونه مهرِ فراخ چراگاه، هزار دَشته دوسرِ خوش ساخت هست که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز گیرد.
در گردونه مهرِ فراخ چراگاه، هزار گرزِ پرتابی آهینِ خوش ساخت هست که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۲

در گردونه مهرِ فراخ چراگاه، گرزِ زیبایِ سبک پرتابِ صد گره صد تیغه ای هست که [آن را] به سوی مردانِ [همستار] نشانه رود و آنان را از پای درآورد. گری از فلزِ زرد ریخته و از زرِ سخت ساخته که استوارترین و پیروزی بخش ترین رزم افزاری است که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان رود.

۱۳۳

پس از کشتن دیوان، پس از برانداختن مهرِ دُروجان، مهرِ فراخ چراگاه، سواره از فراز «آرزهی»، «سوهی»، «فردَذَفشو»، «ویدَذَفشو»، «واورِوَجِشتی»، «واورِوَجِشتی» و این کشورِ درخشانِ «خونیرث» بگذرد.

۱۳۴

براستی اهریمن همه تن مرگ به هراس افتد.
براستی [دیو] خشم نیرنگ باز مرگ ارزان به هراس افتد.
براستی بوشاسپ دراز دست به هراس افتد.
براستی همه دیوان پنهان و دُروندان ورن به هراس افتند.

۱۳۵

مبادا که ما خود را^۱

۱ = بند ۹۸ همین یشت.

کرده سی و دوم

۱۳۶

آن که اسبان سپید، گردونه اش را می‌کشند.
آن که گردونه اش با چرخهای زرین و [پُراز] سنگهای درخشان فلاخن روان
شود و زورهای نیازشده را به سرای وی آورد.

۱۳۷

آهوره مزدا چنین گفت:

ای زرتشت آسون!

خوشا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زوت آسونی از میان مردم دانش آموخته
و دین آگاه، در برابر برسم گسترده، با یاد مهر، او را نیایش ایزدی بگذارد.
اگر چنین مرد پیشگامی، خشنودی نهاد مهر را بکوشد و فرمانش را بپذیرد و
داوری اش را گردن بگذارد، مهر به خانه او فرود آید.

۱۳۸

آهوره مزدا چنین گفت:

ای زرتشت آسون!

بدا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زوت ناآسونی از میان مردمان دانش
نیاموخته و دین ناآگاه، برای او در برابر نیاز برسم جای گیرد؛ اگرچه برسم بسیار
بگسترده و دیرگاهی «یسنه» بسراید.

۱۳۹

کسی که مزدا را خوار شمارد؛ دیگر آماشپندان را خوار شمارد؛ مهر فراخ
چراگاه را خوار شمارد؛ داد و رشن و ارشتاد گیتی افزای و جهان پرور را خوار شمارد، نه
آهوره مزدا را خشنود می‌کند، نه دیگر آماشپندان را و نه مهر فراخ چراگاه را.

کرده سی و سوم

۱۴۰

ای سپیتمان!

من مهر را می‌ستایم، آن نیک را، آن نخستین دلیر میتوی را، آن بسیار مهربان را، آن بی‌همانند بلند پایگاه را، آن نیرومند دلاور را، آن یل کارآزموده را.

۱۴۱

آن پیروزمندی که رزم‌افزاری خوش ساخت با خود دارد.
آن که در تیرگی، نگاهبانی نافرینتی است.
آن که زورمندترین زورمندان است.
آن که دلیرترین دلیران است.
آن که داناترین بخشندگان است.
آن پیروزمندی که قره [ایزدی] از آن اوست.
آن هزار گوش ده هزار چشم ده هزار دیدبان.
آن نیرومند دانای نافرینتی

کرده سی و چهارم

۱۴۲

آن ایزد سترگی نیک گنش که بامدادان — همان دم که پیکر خویش را همچون ماه به درخشش درآورد — نموده‌های گوناگون آفرینش شپند مینورا پدیدار می‌کند.

۱۴۳

چهره اش بسان ستاره «یشتر» می‌درخشد.

ای سپیتمان!

گردونه اش را زیباترین آفریدگان — که هرگز به راه کژنرود — می گرداند.
 من آن [گردونه] را که سَپند مینوبساخت، می ستایم؛ آن [گردونه] ستاره آذین
 مینوی ساخته مهر را؛ گردونه مهر ده هزار دیدبان نیرومند از همه چیز آگاه نافرینتی را.

کرده سی و پنجم

۱۴۴

.....
 مهری را که در گرداگرد کشور است، می ستایم.
 مهری را که در میان کشور است، می ستایم.
 مهری را که در کشور است، می ستایم.
 مهری را که بر فراز کشور است، می ستایم.
 مهری را که در پایین کشور است، می ستایم.
 مهری را که در پیش کشور است، می ستایم.
 مهری را که در پس کشور است، می ستایم.

۱۴۵

مهر و آهوره ی بزرگِ آشونِ جاودانه را می ستایم.
 ستارگان و ماه و خورشید و مهر، شهریار همه سرزمینها را نزد گیاه برسم
 می ستایم.

۱۴۶

«یته آهو و یزیو...»
 درود می فرستیم به مهر فراخ چراگاه و به رام بخشنده چراگاههای خوب.
 آشیم و هو...»
 آهمایی ریشچه...»^۱

سُروشِ یَشتِ هادُخت

خشنودی سُروشِ آشونِ دلیرتن - مَنثَرَه‌یِ سَخْتِ رِزَمِ افزارِ اهورایی را.

*

کرده یکم

۱

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، رَدِ آشه را می‌ستاییم.
ای زَرْتُشت!

نیایشِ نیک، بهترین کار در جهان است...

۲

این است آنچه مرد و زن دُرَوَند را بهتر، از کار باز تواند داشت.
این است آنچه چشمها و گوشها و دستها و زانوان و دهان مرد و زن دُرَوَند را
می‌بندد و آنان را به نابودی می‌کشاند؛ بویژه نیایشِ نیک که هیچ کس را نفریبد و
نیازارد.

نیایش، همچون پهلوانی دلیر و مانند زره‌ای است که دروج را بهتر از هر چیز،
از کار باز تواند داشت..

۳

سُروشِ آشون است که بهتر از هر کس، درویشان را در پناه خویش می‌گیرد.
[سُروشِ آن پیروزمندی است] که بهتر از هر کس، دروج را برمی‌اندازد.
آشون مردی که بیشتر از دیگران ستایش و نیایش بر زبان آورد، در پیروزی،

وزمندترین است.

مَنَثَرَه بهتر از هر چیز، [دیوان] پنهان دروج را می‌راند.

«أَهْوَنَ وَبَرِيَه...» پروزمندترین سخن است.

سخنِ راست در روزِ پسین، پروزمندترین [سخن] است.

دینِ مَزداپرستی — دادِ زَرْتُشت — از همهٔ نهادهایِ خوب، از همهٔ نهادهایِ

آشه‌نژاد، پذیرفتنی‌تر است.

۴

ای زَرْتُشت!

مرد یا زنی که در برابر آبِ بزرگی یا دشواریِ بزرگی یا در شبِ تاریکِ مه‌آلود یا هنگامِ گذشتن از رودی ناوتاک یا در جای برخوردِ راهها یا در انجمنِ مردانِ آشَوَن یا در میانِ گروهِ دُرَوَنَدانِ دیوپرست، این گفتارِ فرورستاده را با اندیشهٔ یکِ آشَوَن، با گفتارِ یکِ آشَوَن و با کرداریِ یکِ آشَوَن، بیندیشد و بگوید و بورزد...

۵

... یا به هنگامِ بیم و هراس از داوریِ داوران یا در هر هنگامِ دیگر چنین کند، دیدگانِ دُرَوَنَدِ خشمگین در این روز و در این شب به یاریِ هیچِ جست‌وجویی، او را پیدا نخواهد کرد و دشمنیِ راهزنانی که گله و رمه را می‌ربایند، به هیچِ روی او را گزندی نتواند رساند.

۶

ای زَرْتُشت!

این گفتارِ فرورستاده را هنگامی که راهزنی نزدیک شود یا دسته‌ای از دزدان یا گروهی از دیوان [فرارسند]، به آواز بلند برخوان.
آنگاه دُرَوَنَدانِ دیوپرستِ کینه‌ور و جادوانی که جادویی بکار آورند و پریانی که به کارهای پریانه دست‌زنند، بهراسند و رودر گریز نهند.
دیوان، سرکوفته واپس گریزند و پنهان شوند و دیوپرستان و سرکشان، ناتوان و دهان بسته مانند.

۷

همچون سگِ چوپان که گرداگرد گله می‌گردد، ما نیز پیرامون سُروشِ پارسایِ
 آشون و پروزمند می‌گردیم.
 اینچنین، ما سُروشِ پاکِ پروزمند را با اندیشهٔ نیک، با گفتار نیک و با کردار
 نیک می‌ستاییم.

۸

سُروشِ آشون را برای قَر و فروغش، برای نیرو و پیرویش، برای ستایشی که
 ایزدان را بجای آورد، با نماز [ی به بانگِ] بلند و با زور می‌ستاییم.
 آشیِ بزرگ نیک و نریوسنگِ بُرزمند را می‌ستاییم.
 بشود که سُروشِ پارسایِ پروزمند، ما را به باری آید.

۹

سُروشِ آشون را می‌ستاییم.
 رَدِ بزرگ، آهوره‌مزدا را می‌ستاییم که در آشونی، سرآمد و برتر از همگان است.
 همهٔ سرودهای زرتشتی و همهٔ گنشهای نیک ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که
 ورزیده شده است و آنچه را که ورزیده خواهد شد.
 «بِنِگَه هاتَم»

کردهٔ دوم

۱۰

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروز گیتی افزای آشون، رَدِ آشه را می‌ستاییم.
 آن که [مرد] آلوده به گناه «کینَد» را شکست دهد.
 آن که [زن] آلوده به گناه «کیندی» را شکست دهد.
 آن که دیوبسیار زورمندِ دروج — تباه‌کنندهٔ زندگی — را فرو کوبد
 آن که نگاهبان و دیدبانِ بهروزی همهٔ جهانیان است.

۱۱

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مَزدا را نگاهداری کند.
 آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مَزدا را نگاهبانی کند.
 آن که پس از فرورفتن خورشید، سراسر جهان استومند را با رزم افزار آخته،
 پاسداری کند.

۱۲

آن که از هنگام آفرینش آن دو مینو - سپند مینو و آنگر [مینو] - [هرگز]
 نخفته و جهان آشه را پاسداری کرده است.
 آن که روز و شب، همواره با دیوان مَزندری در نبرد است.

۱۳

آن که از بیم دیوان هراسان نشود و نگریزد.
 آن که همه دیوان - ناگزیر - از او هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی
 روی نهند.^۱

.....^۲

کرده سوم

۱۴

«بته آهو و یزیو...»

سروش پارسای بُرزمند پیروز گیتی افزای آشون، رد آشه را می ستاییم.
 آن که نگاهبان [پیمان] آشتی [میان] دُروند و سپندترین [آشون] است.^۳
 آن که امشاسپندان در هفت کشور روی زمین به سوی او فرود آمدند.
 آن که آموزگار دین است و آهوره مَزدای آشون، خود بدو دین بیاموخت.

.....^۴

۱. = ی. ۵۷، بند ۱۸

۲. = بندهای ۸-۹ همین یشت.

۳. = مهر، بند ۲

۴. = بندهای ۸-۹ همین یشت.

کرده چهارم

۱۵

«یته آهو ویزیو...»

سروش پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردِ آشه را می ستاییم.
آن که آهوره مَزدایِ آشون، او را به درهم شکستن دیوِ خشمِ خونینِ درفش
برگماشت.
[نگاهبانِ پیمان] آشتی و پیروزی را می ستاییم که جنگ و ستیزه را درهم
شکند.

۱۶

یارانِ سروشِ آشون را، یارانِ رشنِ راست ترین را، یارانِ مهرِ فراخ چراگاه را،
یارانِ بادِ آشون را، یارانِ دینِ نیکِ مَزداپرستی را، یارانِ آرشتادِ گیتی افزایِ و جهان پرور
و سودرساننده به جهان را، یارایِ آشیِ نیک را، یارانِ چِستیِ نیک را، یارانِ چِستایِ
درست ترین را...

۱۷

... یارانِ همهٔ ایزدان را، یارانِ مَثَره را، یارانِ دادِ دیوستیز را، یارانِ روشِ دیرین را،
یارانِ امشاسپندان را، یارانِ سوشیانتهای ما مردمِ آشون را، یارانِ همهٔ آفرینشِ آشه را...
۲

کرده پنجم

۱۸

«یته آهو ویزیو...»

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردِ آشه را می ستاییم؛ همچون
ستایشگرِ نخستین و پسین و میانین و پیشین با نخستین و پسین و میانین و پیشین
پیشکش.

۱ = بندهای ۹ - ۸ همین یشت.

۱۹

همه پیروزیهای سُروشِ آشونِ دلیرِ تن-مَثَره، پهلوانِ نیرومندِ جنگاورِ پرتوانِ
 بازوان را می ستاییم که دیوان را سربکوبد.
 [پیروزیهای] آن پیروزمندِ چیره دست و آشون و بخشنده برتریِ پیروزی
 — سُروشِ آشون — و ایزد آرشتی را می ستاییم.

۲۰

همه خانه هایی را که در پناه [نگاهبانی] سُروش است، می ستاییم.
 خانمانی را می ستاییم که در آن، سُروش آشون را گرامی داشته و آشون مردِ
 سرآمد در اندیشه نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک را به خوبی پذیرفته
 باشند.

۲۱

پیکرِ سُروشِ آشون را می ستاییم.
 پیکرِ رشنِ راست ترین را می ستاییم.
 پیکرِ مهر فراخ چراگاه را می ستاییم.
 پیکرِ بادِ آشون را می ستاییم.
 پیکرِ دین نیکِ مَرَدپرستی را می ستاییم.
 پیکرِ آرشتادِ گیتی افزای و جهان پرور و سودرساننده به جهان را می ستاییم.
 پیکرِ آشی نیک را می ستاییم.
 پیکرِ چِستی نیک را می ستاییم.
 پیکرِ چِستایِ درست ترین را می ستاییم.

۲۲

پیکرِ همه ایزدان را می ستاییم.
 پیکرِ مَثَره را می ستاییم.
 پیکرِ دادِ دیوستیز را می ستاییم.
 پیکرِ روشِ دیرین را می ستاییم.

پیکرِ آمشاشپندان را می‌ستاییم .
پیکرِ سوشیانتهای ما مردمِ آشون را می‌ستاییم .
پیکرِ سراسرِ آفرینشِ آشون را می‌ستاییم .

.....

۲۳

«یته آهو ویزیو...»

سروشِ آشونِ دلیرتن-مئثره‌ی سخت رزم‌افزارِ آهورایی را درود می‌فرستم .

«آشم وُهو...»

«آهمایی ریشچه...»^{۲۱}

۱. = بندهای ۸-۹ همین یشت .

۱. = یس . ۶۸ ، بند ۱۱

۲. در دست‌نویسهای متن اوستا به دنبال این یشت ، «سروش یشتِ سَرشِب» آمده که همان «یسنه ، هات ۵۷» است و ما آن را در بخش «یسنه» آوردیم و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی‌بینیم .

۱۲
رَشَن یَشْت

خشنودی رَشَنِ راست‌ترین و آرشتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور و گفتارِ راستینِ در دل افکنده
گیتی افزایِ را.

*

۱

[زَرْتُشْتِ] اَشَوْنِ پرسید:

ای آهوره‌مزدایِ اَشَوْنِ! ای آن که از هر آنچه پرسم، آگاهی و فریفته نشوی! ای خِرَدِ
فریب‌ناپذیر! ای از همه چیز آگاه‌نافریفتنی!

من به توری آورده‌ام و با گفتارِ راستین، از تو می‌پرسم؛ مرا پاسخ‌گویی:
— کدام راستی و درستی در مَنَثَرَه‌ی وَرْجَاوَنْد هست که فرابَرَنْدَه، برتر، پرستار،
نیرومند، کاردان و سرآمدِ دیگر آفریدگان است؟

۲

آنگاه آهوره‌مزدا گفت:

ای سپیتمانِ اَشَوْنِ!

براستی من ترا بیاگاهانم از این مَنَثَرَه‌ی وَرْجَاوَنْد بسیار قره‌مند و از آن راستی و
درستی که در مَنَثَرَه‌ی وَرْجَاوَنْد هست که فرابَرَنْدَه، برتر، پرستار، نیرومند، کاردان و
سرآمدِ دیگر آفریدگان است.

۳

آهوره‌مزدا گفت:

یک سوم از برسم را باید به راه خورشید بگسترانی و بگویی:

— ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.
 ما خشنودی [رشن توانا] را خواستاریم.
 من در این آیین «ور»^۱ آهوره مزدا را همچون دوستی به یاری همی خوانم به سوی
 آتش و برسم، به سوی دستان سرشار، به سوی «ور» روغن و به سوی شیرۀ گیاهان.

۴

پس آنگاه من — که آهوره مزدایم — همراه بادِ پیروز، همراه دامویش اوپمن، همراه فرِ
 کیانی و همراه پاداشِ مزدا آفریده، به یاری توشتابم و به سوی این «ور» بر پا شده،
 به سوی آتش و برسم، به سوی دستان سرشار، به سوی «ور» روغن و به سوی گیاهان آیم.

۵

— ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.
 ما خشنودی رشن توانا را خواستاریم.
 من در این «ور»، دوستی را به یاری همی خوانم به سوی آتش و برسم، به سوی
 دستان سرشار، به سوی «ور» روغن و به سوی شیرۀ گیاهان.

۶

پس رشن بزرگ توانا همراه بادِ پیروز، همراه دامویش اوپمن، همراه فرِ کیانی و
 همراه پاداشِ مزدا آفریده، به یاری توشتابد و به سوی این «ور» بر پا شده، به سوی آتش و
 برسم، به سوی دستان سرشار، به سوی «ور» روغن و به سوی شیرۀ گیاهان آید.

۷

ای رشنِ آشون! ای راست‌ترین رشن! ای سپندترین رشن! ای داناترین رشن!
 ای رشن که بهتر از همه بازتوانی شناخت! ای رشن که دور را بهتر از همه توانی دید!
 ای رشن که دور را بهتر از همه توانی دریافت! ای رشن که بهتر از همه، دادخواه را به
 فریاد رسی! ای رشن که دزد را بهتر از همه براندازی!

۱. = ورنگته (— یاد. ور).

۸

اگر تو آزرده نباشی، [دادخواه را] بهتر [بدانچه خواهان است]، برسانی؛ بهتر
زخم فرود آوری و دزد و راهزن را بهتر نابود کنی.

۹

ای رشنِ آشون!

اگر تو در کشور آرزه‌ی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۰

ای رشنِ آشون!

اگر تو در کشور سوهی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۱

ای رشنِ آشون!

اگر تو در کشور فرده دفشو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۲

ای رشنِ آشون!

اگر تو در کشور ویددفشو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۳

ای رشنِ آشون!

اگر تو در کشور واورو برشتی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱. بندهای ۸-۵ همین یشت، علاوه بر این جا، تا پایان بند ۳۷ در پایان هر یک از بندها می‌آید که ما به جای آنها، یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

۱۴

ای رشنِ آشون!

اگر تو در کشور واورو جَرِشْتی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۵

ای رشنِ آشون!

اگر تو در این کشورِ درخشانِ خونیرِث هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۶

ای رشنِ آشون!

اگر تو در دریایِ فراخِ کَرت هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۷

ای رشنِ آشون!

اگر تو بر بالای درختی باشی که آشیانهٔ سیمرغ در آن است و در میان دریایِ فراخِ کَرت بر پاست — درختی که در بردارندهٔ داروهای نیک و داروهای کارگر است و پزشک همگان خوانندش؛ درختی که بَدْرِ همهٔ گیاهان در آن نهاده شده است — ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۸

ای رشنِ آشون!

اگر تو در سرچشمهٔ رود «رَنگها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۹

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در دهانه رود «رَنگها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۰

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در کرانه این زمین هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۱

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در میان این زمین هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۲

ای رَشَنِ اَشَوَن!

تو در هر جای این زمین که باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۳

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو برفراز کوهساران درخشان و بسیار رشته‌البرز هم باشی؛ البرزی که از
ستیغ آن مه برنخیزد — آن جا که نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه
ناخوشی کشنده و نه آلائشِ دیو آفریده — ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۴

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو برفراز کوه همه جا ستوده و زرین هُنگر هم باشی — آن جا که آرِدوِیسور

آناهیتا از بُلندایِ هزار بالایِ آدمی فروریزد — ترا به یاری همی خوانیم.

۲۵

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو بر ستیغِ کوه البرز هم باشی — آن جا که ستارگان و ماه و خورشید،
گرداگرد آن چرخانند — ما ترا به یاری همی خوانیم.

۲۶

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستاره و نَندِ مَزدا آفریده هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۲۷

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستاره تِشترِ رایومندِ فَرَه مند هم باشی، ما ترا به یاری همی
خوانیم.

۲۸

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستاره هفتورنگ هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۲۹

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانِ در بردارنده تخمه آبها هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

۳۰

ای رَشَنِ اَشَوْن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ زمین هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۱

ای رَشَنِ اَشَوْن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ بذرِ گیاهان هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۲

ای رَشَنِ اَشَوْن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانی باشی که از آنِ «سپندمینو»یند، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۳

ای رَشَنِ اَشَوْن!
اگر تو در سپهرِ ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۴

ای رَشَنِ اَشَوْن!
اگر تو در سپهرِ خورشیدِ تیزاسب هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۵

ای رَشَنِ اَشَوْن!

اگر تو در جَوِ فروغ بی آغاز هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۶

ای رَشَنِ اَشُونِ!

اگر تو در فروغ بهشتِ پاکان هم باشی — آن جا که سرایِ همهٔ خوشیهاست —
ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۷

ای رَشَنِ اَشُونِ!

اگر تو در گَرِ زمانِ درخشان هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۸

«یَنَه اَهُو وِیْرِیو...»

رَشَنِ راست‌ترین و آرشتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور و گفتارِ راستینِ در دل افکندهٔ
گیتی افزای را درود می‌فرستم.

«اَشِم وُهو...»

«اَهْمایی رَشِنِ چَه...»^۱

خشنودی فَرَوَشی های توانای بسیار نیرومندِ آشَوَنان و فَرَوَشی های نخستین
آموزگاران کیش و فَرَوَشی های پیام آوران را.

*

کرده یکم

۱

آهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:

ای سپیتمان!

اینک برستی ترا از زور و نیرو و قَرو یاری و پشتیبانی فَرَوَشی های توانای
پیروزمندِ آشَوَنان می آگاهانم که چگونه فَرَوَشی های توانایِ آشَوَنان، مرا به یاری آمدند و
چه سان مرا یآوری رساندند.

۲

ای زرتشت!

از قَر و فروغ آنان است که من آسمان را در بالا نگاه می دارم تا از فران، فروغ

بیفشاند.

[آسمانی] که این زمین و گرداگرد آن را همچون خانه ای فرا گرفته است.

[آسمانی] استوار و دورکرانه که در جهان میثوی برافراشته و بر پا داشته شده

است و چنین می‌نماید که فلزی گذاخته بر فراز سومین لایه زمین بدرخشد.^۱

۳

[آسمانی] همچون جامه ستاره آذین میثوی که مزدا و مهر و رشن و سپندارمذ پوشیده‌اند.

[آسمانی] که آغاز و انجام آن دیده نشود.

۴ - ۸

ای زرتشت!

از قر و فروغ آنان است که من آردویسور آناهیتا را - که در همه جا [دامان] گسترده، درمان بخش، دیوستیز و آهورایی کیش است - نگاه می‌دارم.

.....^۱

۹

ای زرتشت!

از قر و فروغ آنان است که من زمین فراخ آهوره آفریده را نگاه می‌دارم: این [زمین] بلند پهناور را که دربرگیرنده بسی چیزهای زیباست؛ که دربرگیرنده سراسر جهان استومند - چه جاندار و چه بیجان - و کوههای بلند دارای چراگاههای بسیار و آب فراوان است.

۱۰

براین [زمین]، رودهای ناوتاک روان است.

براین [زمین]، نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه^۲ را و نگاهداری آشون مردان پاک را گیاهان گوناگون

۱. در ادبیات دینی ایرانیان، ستبری زمین را سه لایه می‌پنداشته‌اند و در این جا می‌گوید که آسمان بر فراز سومین لایه، یعنی پوسته و رویه زمین، می‌درخشد. در برخی از گزارشها و در بندهشن، به جای فلز گذاخته، «خماهن» آمده است.

۱. = بندهای ۴-۸ آب.

۲. ایرانیان باستان، جانوران را به پنج گروه بخش می‌کردند: آبزیان، خزندگان، پرندگان، جانوران سودمند آزاد و چرندگان.

می‌روید.

۱۱

ای زرتشت!

از فرّ و فروغ آنان است که من فرزندانِ هستی یافته را در زهدان [مادران] نگاه می‌دارم تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا مادینگی آنان را بهم می‌پیوندم.

۱۲

اگر فرّوشی‌های توانایِ آشونان مرا یاری نمی‌کردند، هرآینه بهترین گونه‌های جانوران و مردمان، مرا بر جای نمی‌ماندند؛ دروج نیرو می‌گرفت و فرمانروایی می‌کرد و جهان استومند، از آن دروج می‌شد.

۱۳

دروج در میان زمین و آسمان — میان دو مینو — جای می‌گزید.
دروج در میان زمین و آسمان — میان دو مینو — به توانایی و چیرگی می‌رسید.
پس آنگاه آنگر مینوی زبردست و چیره، از شپند مینوی شکست خورده، گام واپس نمی‌کشید.

۱۴

از فرّ و فروغ آنان است که آبها از سرچشمه‌های همیشه جوشان، روانند.
از فرّ و فروغ آنان است که گیاهان از ریشه‌های نخشکیدنی بر زمین رویانند.
از فرّ و فروغ آنان است که بادهای پراکننده ابرها، از خاستگاههای همیشگی وزانند.

۱۵

از فرّ و فروغ آنان است که زنان تخمه فرزندان را در زهدان می‌گیرند.
از فرّ و فروغ آنان است که زنان، آبستن فرزندان می‌شوند.
از فرّ و فروغ آنان است که زنان باردار آسان می‌زایند.

۱۶

از قَرَو فروغ آنان است که مرد انجمنی زاده شود: مردی که بتواند در انجمن، سخن خود را به گوشها فروبرد، مردی دانشور که بتواند از گفت و شنود با «گوتِم» پیروز بدرآید.

از قَرَو فروغ آنان است که خورشید، راه خویش را می پیماید.
از قَرَو فروغ آنان است که ماه، راه خویش را می پیماید.
از قَرَو فروغ آنان است که ستارگان، راه خویش را می پیمایند

۱۷

آنان قَرَوشی های اَشَوَنانند که در جنگهای سخت، بهترین یار و یاورند.

ای سپیتمان!

[قَرَوشی های] نخستین آموزگاران کیش و [قَرَوشی های] هنوز نازادگان
— سوشیانتهای نوکننده جهان — [در میان] قَرَوشی های اَشَوَنان، از همه نیرومندترند.
ای سپیتمان زَرُشت!
دیگر قَرَوشی ها (قَرَوشی های اَشَوَنان هنوز زنده) از [قَرَوشی های اَشَوَنان]
در گذشته، نیرومندترند.

۱۸

آن که در درازنای زندگانی، قَرَوشی های اَشَوَنان را بخوبی نگاهداری کند و مهر فراخ چراگاه و آرشتاد گیتی افزای جهان پرور را به نیکی پاس دارد — خواه فرمانروای یک سرزمین باشد، خواه شهریار [کشورها] — پیروزترین کسان شود.

۱۹

ای سپیتمان!

این است زور و نیرو و قَرَویاری و پشتیبانی قَرَوشی های توانای پیرومندی
اَشَوَنان که ترا براستی از آن آگاهانیدم، قَرَوشی های توانای اَشَوَنانی که مرا به یاری
آمدند و یآوری رساندند.

کرده دوم

۲۰

آهوره مزدا به سپیثمان زرتشت گفت:

ای سپیثمان زرتشت!

اگر در این جهان استومند، راهزنی بر سر راه تو آید، اگر از جنگ و نیاز
هراس آور، به تن خویش بیمناک باشی ای زرتشت! آنگاه این گفتار را بازگیر. این
گفتار پروزمند را بلند بخوان ای زرتشت!

۲۱

فروشی های نیک توانای پاک آشوانان را می ستایم و می سرایم و [به یاری]
همی خوانم.

ما فروشی های وابسته به خانمان و روستا و شهر و کشور و زرتشتوم را
می ستاییم.

[فروشی های] آشوانانی را که بوده اند و هستند و خواهند بود، می ستاییم.

[فروشی های] همه تیره ها را، نیرومندترین [فروشی های] تیره های نیرومند را
می ستاییم.

۲۲

فروشی هایی که آسمان را نگاه داشتند؛ آب را نگاه داشتند؛ زمین را نگاه
داشتند؛ گاو را نگاه داشتند؛ فرزندان هستی یافته را در زهدان مادران نگاه داشتند تا
نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی
یا مادینگی آنان بهم پیوندد.

۲۳

[فروشی هایی] که بسیار بخشنده اند؛ که زورمند فرارسند؛ که نیک فرارسند؛
که نیرومند فرارسند؛ که دلیر فرارسند؛ که از پی دادخواهی فرارسند.

در ستیزه خونین، آنان را باید به یاری خواند.

در رزم، آنان را باید به یاری خواند.

در جنگ، آنان را باید به یاری خواند.

۲۴

[آنانند] که یاری خواهان را پیروزی بخشند؛ که نیازمندان را رستگاری دهند؛ که رنجوران را تندرستی ارزانی دارند؛ که آشون را — آشونی که ایشان را ستایش کنان و خشود کنان زور نیاز آورد — فرّ نیک بخشند.

۲۵

فرّوشی ها بدان جایی که آشون مردان، آشه را بیشتر باور داشته باشند، بدان جایی که بزرگترین نیازها آماده شده باشد، بدان جایی که با آشون مرد ستیزه نورزیده باشند، خشودتر درآیند.

کرده سوم

۲۶

فرّوشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم که زورمندترین سواران، چالاک ترین پشتانان، استوارترین پشتیبانان و شکست ناپذیرترین افزارهای رزم اند و آن کس را که بدو روی آورند، از تاخت و تاز دشمن نگاه دارند.

۲۷

این نیکان را، این بهترینان را — فرّوشی های نیک توانای پاک آشونان را — هنگامی که برسم گسترده ایم، می ستاییم. آنان را در پهنه پیکار و در هنگامه جنگ — آن جا که دلیر مردان در رزمگاه به یکدیگر درآویزند — باید به یاری خواند.

۲۸

مژدا آنان را به یاری خواند، نگاهداری آسمان و زمین و آب و گیاه را، بدان هنگام که شپندمینو آسمان را برافراشت؛ بدان هنگام که آب و زمین و گاو و گیاه را پدید آورد؛ بدان هنگام که فرزندان هستی یافته را در زهدان مادران نگاه داشت تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا

مادینگی آنان بهم پیوندد.

۲۹

شپندمینو قَرَوَشی های نیرومند، آرام گزیده، خوب چشم، تیزبین، نیوشا، دیرزمانی آسوده، بُرزمند، کمر بر میان بسته، در آرامگاه نیک و فراخ جای گرفته، تیز پرواز، بختیار و نامدار را به نگاهبانی آسمان برگماشت.

کرده چهارم

۳۰

قَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می ستاییم که در دوستی و در کردار، نیکند و مردمان را نیازارند.
مردمانی که شما نیکان، رازداران، تیزبینان، چاره بخشان، نامداران و در رزم پیرومندان را از این پیش، نیازرده باشند، نزد شما جای گزینند و همنشین دیر پای شما شوند.

کرده پنجم

۳۱

قَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می ستاییم که با اراده استوار و زورمندی بسیار، با زبردستی به زیان دشمنان درکارند و بازوان پرتوان آن بدخواهان را در پهنه پیکار، از کار بازدارند.

کرده ششم

۳۲

قَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می ستاییم که پیمان شناس، دلیر و نیرومندند و در برابر نهانگاههای دشمن، ما را پناه بخشند.
میثویانِ بخشایشگرِ درمان بخشی که از درمان آشی بهره مندند؛ که بسان زمین

فراخ، همانند رودها دراز و همچون خورشید بلندند.

کرده هفتم

۳۳

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنان را می‌ستاییم که چالاک، دلیر، کارآزموده و هراس‌افگن [دررسند و] همهٔ ستیزهٔ دشمنان — خواه دیوان، خوان مردمان [دُرَوند] — را ناچیز و نابود کنند.

فَرَوَشی هایی که به خواستِ خویش، هم‌آوردان را هنگامِ تاخت و تاز براندازند.

۳۴

ای تواناترین [آفریدگان]!

شما نیکیهای خود را — پیروزی و برتری چیره‌شوندهٔ آهوره‌آفریده را — به [مردمان] سرزمینهای ارزانی می‌دارید که در آن‌جا از نیکیهای شما به‌ناروا بهره‌نگرفته باشند و شما از آنان رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشید. آن‌جا که شما را سزاوارستایش و برازندهٔ نیایش دانند و شما در آن‌جا راه برگزیدهٔ خویش را می‌پیمایید.

کرده هشتم

۳۵

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنان را می‌ستاییم؛ آن نامدارانِ در رزم پیروزِ بسیار نیرومندِ سپردار را که از راه راست به راه کزنگریند.

آن که پیش می‌تازد و آن که در پی او می‌تازد — هر دو — [فَرَوَشی ها را] به یاری همی خوانند.

از پی تازنده، دست‌یابی بر پشتاز را و پشتاز، رهایی از چنگ دشمن را بانگِ یاری خواهی برآوردند.

.....^۱

کرده نهم

۳۷

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که رزم آوران بسیار بسیج کنند؛ رزم آورانی رزم افزار بر میان بسته که با درفشهای درخشان برافراشته، به پیکار شتابند.

آنانند که از این پیش — هنگام پیکار «خشتاوی» های دلیر با «دانو» ها — فرار سیدند.

۳۸

شمایید که از این پیش، تاخت و تاز و ستیزه «دانو» های تورانی را درهم شکستید.

به یاری شما بود که پیش از این، «گرشتر» ها — همچنین «خشتاوی» ها و سوشیانت های دلیر نامور پیروزمند — بسیار نیرومند شدند و خانه های هراس انگیز بیش از ده هزار از فرمانروایان «دانو» ها ویران شد.

کرده دهم

۳۹

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که هر دو بالِ رده های آراسته سپاه [دشمن] را درهم شکنند؛ دل [سپاه] را از هم بشکافند و یاری رساندن به نیک مردان و به تنگنا در افگندن بد کرداران را، چالاک از پی بتازند.

۱. = بند ۲۵ همین یشت.

کرده یازدهم

۴۰

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم.
 آن توانایانِ دلیرِ پیروزمندِ در جنگ کامیاب را که گاه بخشندهٔ آسایشند و گاه
 تاخت آورند و گاه تکاپو کنند...^۱
 آن اَشَوَنانی که دادخواه را پیروزی بخشند و خواستار [کامیابی] را کامروا کنند
 و بیمار را تندرستی ارزانی دارند، از پیکری برازنده و روانی والا برخوردارند.

۴۱

فَرَوَشی ها کسی را فَرَنیک بخشند که آنان را مانند آن مرد — زَرَتُشَتِ اَشَوَن،
 رادمردِ جهانِ استومند و زِدِ مردمان — بستاید به هنگامی که آهنگ کاری داشت؛
 به هنگامی که در بیم و هراس بود.

۴۲

هنگامی که بانگ دادخواه برآید، آنان به شتاب نیروی خیال از فراز آسمان
 فرود آیند؛ همراه با نیروی نیک ساخته و پیروزی آهوره آفریده و برتری چیره شونده و
 سودی که چیزهای گرانبها بخشد و شکوه پاک و فرخنده آورد و به آیین بهترین آشه برازنده
 ستایش و شایسته نیایش است.

۴۳

آنان «سَتَویس» را در میان زمین و آسمان به گردش درآورند تا دادخواهی
 دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را،
 نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به اَشَوَن
 مردان را گیاهان برویاند.

۴۴

سَتَویس زیبای درخشانِ پرفروغ، در میان زمین و آسمان بگردد و دادخواهی

۱. در این جا در متن یک واژه نامفهوم هست.

دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به آشون مردان را گیاهان برویاند.

کرده دوازدهم

۴۵

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشونان را می‌ستاییم که با خود و سپر و رزم افزار از فلز ساخته در پهنه درخشان رزم، می‌جنگند؛ که نابودی هزاران دیورا خنجر آخته‌اند.

۴۶

اگر بادی وزیدن گیرد و بوی رزم آوران را به میان آنان^۱ آورد، آنان به سوی رزم آورانی روی آورند که پیروزی سرنوشت آنهاست؛ بدان سویی که رزم آوران پیش از بر کشیدن شمشیر و بر آوردن بازوان، برای آنان — آن فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشونان — نیاز آورند.

۴۷

هریک از دو گروه رزم آوران که نخست به دُرست باوری و راست اندیشی آنان را نماز برند، فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشونان، همراه مهر و رشن و دامویش او پَمن و باد پیروز، بدان گروه روی آورند.

۴۸

آنان سرزمینها [ی دشمن] را — به سود رزم آورانی که فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشونان، همراه مهر و رشن و دامویش او پَمن و باد پیروز بدیشان روی آورده‌اند — به یک زخم براندازند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صدهزارها.

۱. فَرَوَشی ها

کرده سیزدهم

۴۹

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستایم که هنگام «هَمَسَپَتَمدم» از آرامگاههای خویش به بیرون شتابند و ده شب پیاپی آگاهی یافتن را در این جا بسربرند:

۵۰

— کدامین کس ما را بستاید؟

کدامین کس سرود ستایش ما را بخواند و ما را خشنود کند؟

کدامین کس ما را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که

بخشش آنها، بخشنده را به [دهش] آشه تواند رساند، پذیرا شود؟

نام کدام یک از ما را بستاید؟

روان کدام یک از ما را بستاید؟

به کدام یک از ما این نیازها را پیشکش کند تا او را خوراک نکاستنی

جاودانی بخشند؟

۵۱

کسی که آنان را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که

بخشش آنها، بخشنده را به [دهش] آشه تواند رساند، بستاید، فَرَوَشی های نیکِ توانایِ

پاکِ اَشَوَنان — اگر رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشند — او را خواستار شوند:

۵۲

این خانه از انبوه ستوران و مردان بهره‌مند باد!

این خانه از اسبِ تیزتک و گردونهٔ استوار بهره‌ور باد!

این خانه از مردِ پایدارِ انجمنی برخوردار باد! مردی که همواره ما را با دستِ

بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی می‌ستاید که بخشش آنها، بخشنده را به

[دهش] آشه تواند رساند.

کرده چهاردهم

۵۳

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنان را می ستاییم که آبهایِ مَزدا آفریده را به
آبراهه های زیبا رهنمون شدند؛ [آبهایِ] برجای ایستاده، که تا دیرزمانی پس از
آفرینش روان نبودند.

۵۴

اکنون آن آبها خشنودیِ آهوره مَزدا و امشاشپندان را در آبراهه های مَزدا آفریده
به سوی جاهای برگزیده فرشتگان، به سوی سرزمینهایی که در فرمان آمده است، روانند.

کرده پانزدهم

۵۵

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنان را می ستاییم که گیاهان بارور را به
باغهای زیبا رهنمون شدند؛ [گیاهانی] برجای مانده. که تا دیرزمانی پس از آفرینش
رویان نبودند.

۵۶

اکنون آن گیاهان، خشنودیِ آهوره مَزدا و امشاشپندان را در راههایِ مَزدا آفریده،
در جاهای برگزیده فرشتگان، به هنگامی که در فرمان آمده است، رویانند.

کرده شانزدهم

۵۷

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنان را می ستاییم که ستارگان و ماه و خورشید
و آنیران را به راههایی پاک رهنمون شدند. آنها از این پیش، دیرزمانی از بیم ستیزه و
تاخت و تاز دیوان، برجای مانده بودند و جنبشی نداشتند.

۵۸

اکنون آنها به پایان راه گرایند تا به واپسین پایگاهِ گردشِ خویش — به روزگارِ

نیک نوشدنِ گیتی — رسند.

کرده هفدهم

۵۹

فروشی های نیک توانای پاک آسونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان،
دریای درخشانِ فراخ گرت را نگاهبانی می کنند.

کرده هیجدهم

۶۰

فروشی های نیک توانای پاک آسونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان،
ستاره هفتورنگ را نگاهبانی می کنند.

کرده نوزدهم

۶۱

فروشی های نیک توانای پاک آسونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان پیکرِ
سام گرشاسپِ گیشور و گرزبُردار را نگاهبانی می کنند.

کرده بیستم

۶۲

فروشی های نیک توانای پاک آسونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان تخمه
میشمان زرتشتِ پاک را نگاهبانی می کند.^۱

۱. به نوشته «بند هشن» فرّه زرتشت در دریاچه کیانسیه نگاهداری می شود و نه تخمه او. — یاد. زیر
«اوخشیت ارت».

کرده بیست و یکم

۶۳

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که اگر سالارِ جنگاوران
اَشَوَن باشد و آنان از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشد، در سوییِ راست او
می جنگند.

کرده بیست و دوم

۶۴

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم. آنان بزرگتر، توانمندتر،
دلیرتر، نیرومندتر، پیروزمندتر، درمان بخش تر و کارآمدتر از آنند که در سخن بگنجد.
دهها هزارتن از آنان در میان نیازآوردگان فرود می آیند.

۶۵

ای سپیتمان زرتشت!
هنگامی که آنها با فرمزد آفریده از دریایِ قَراخ کَرت سرازیر شود، فَرَوَشی های
توانایِ پاکِ اَشَوَنان بپاخیزند: چندین چندین صدها، چندین چندین هزارها، چندین
چندین ده هزارها...

۶۶

تا هریک، خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش را در پی بدست آوردن
آب برآید و اینچنین گوید:
— آیا سرزمین ما باید خشک و ویران شود؟

۶۷

[فَرَوَشی ها] در پهنه رزم، برای خانه و سرزمین خویش می جنگند؛ برای آنجا
که خانه و کاشانه داشته اند؛ آنچنان که گویی دلیر مردی رزم افزار بر میان بر بسته،
دارایی فراهم آورده خویش را پاس می دارد.

۶۸

هریک [از فرّوشی ها] که در رساندن آب به خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش کامیاب شود، اینچنین گوید:
— سرزمین ما باید خرم و سرسبز شود و ببالد.

۶۹

هنگامی که شهریارِ توانایِ کشور از دشمنِ کینه‌ور به هراس افتد، فرّوشی‌های توانا را به یاری می‌خواند.

۷۰

فرّوشی‌هایِ توانایِ آشونان — اگر از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشند — به سوی او پرواز می‌کنند، چنان که گویی مرغی نیک شهر به پرواز درمی‌آید.

۷۱

آنان، او را در ستیز با دیوانِ پنهان و «ورن»های فریفتار و «کیتد»ی تباهاکار و آهریمنِ مرگ‌آفرین ناپاک، همچون رزم‌افزار و سپر و زره بکار آیند؛ چنان که گویی به یک صد و به یک هزار و به ده هزار سنگر، زخم فرود آمده باشد.

۷۲

بدین سان، نه تیغ خوب آخته، نه گرز خوب نشانه گرفته، نه تیر خوب رها شده، نه نیزه خوب پرتاب شده و نه سنگهای فلاخن با نیروی بازوان انداخته، بدو رسد.

۷۳

آنان — فرّوشی‌های آرام‌گزیده نیک توانایِ پاک آشونان — پدیدار شوند؛ خود را نمایان کنند و آماده آن شوند که آگاهی یابند:

.....^۱

۱. = بند ۵۰ همین یشت.

۷۴

منشهای آفریده را می‌ستاییم.
 «دین» سوشیانتها را می‌ستاییم.^۲
 روانهای ستوران پرورده را می‌ستاییم.
 [روانهای] جانوران زمینی را می‌ستاییم.
 [روانهای] جانوران آبی را می‌ستاییم.
 [روانهای] خزندگان را می‌ستاییم.
 [روانهای] پرندگان را می‌ستاییم.
 [روانهای] چرندگان را می‌ستاییم.
 فرّوشی‌ها [ی همه این جانوران] را می‌ستاییم.

۷۵

فرّوشی‌ها را می‌ستاییم. رادمردان را می‌ستاییم.
 دلیران را می‌ستاییم. دلیرترینان را می‌ستاییم.
 آشونان را می‌ستاییم. آشون‌ترینان را می‌ستاییم.
 نیرومندان را می‌ستاییم. نیرومندترینان را می‌ستاییم.
 استواران را می‌ستاییم. پیروزمندان را می‌ستاییم.
 زورمندان را می‌ستاییم. زورمندترینان را می‌ستاییم.
 چالاکان را می‌ستاییم. چالاک‌ترینان را می‌ستاییم.
 تُخشایان را می‌ستاییم. تُخشاترینان را می‌ستاییم.

۷۶

فرّوشی‌های نیک توانای پاک آشونان، تُخشاترین آفریدگان دو مینویند که از این پیش، هنگام آفرینش آن دو — سَپند مینو و آنگر مینو — با شور و جنبش بپا خاستند.

۷۷

هنگامی که آنگر مینوبه پتیارگی با آفرینش نیک آشه سربر آورد، بهمن و آذر

۲. «دین» در این جا به معنی کیش نیست. — یاد. پایان کتاب.

گام پیش نهادند.

۷۸

آنان پتیارگی آنگرمینوی تباہکار را چنان بی اثر کردند که نتوانست آبها را از رفتن و گیاهان را از رستن بازدارد.
آبهای نیرومند آفرید گارتوانا و شهریار یگانه آهوره مزدا، بی درنگ روان شدند و گیاهان رستن آغاز کردند.

۷۹

همه آبها را می ستاییم. همه گیاهان را می ستاییم.
همه قروشی های نیک توانای پاک آشوانان را می ستاییم.
آبها را نام می بریم و می ستاییم.
گیاهان را نام می بریم و می ستاییم.
قروشی های توانای پاک آشوانان را نام می بریم و می ستاییم.

۸۰

اینک در میان همه قروشی های آزلی، قروشی آهوره مزدا را می ستاییم که بزرگترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و هوشیارترین و بُرزمندترین و در آشه بلند پایگاه ترین [مینویان] است...

۸۱

... که روان سپید روشن درخشانش، «مَنَشره» است و پیکرهایی که او می پذیرد، زیباترین و بزرگترین پیکره های آمشاسپندان است.
خورشید تیز اسب را می ستاییم.

کرده یست وسوم

۸۲

قروشی های نیک توانای پاک آشوانان را می ستاییم.
آمشاسپندان، شهریاران تیزبین بلند بالای بسیار زورمند دلیر آهورایی را

می‌ستاییم که ورجاوندانِ جاودانه اند...

۸۳

... که هر هفت یکسان اندیشند؛ که هر هفت یکسان سخن گویند؛ که هر هفت، کرداری یکسان دارند؛ که در اندیشه و گفتار و کردار یکسانند و همه را یک پدر و یک سرور است: آهوره‌مزدا.

۸۴

هریک از آنان روان دیگری را تواند نگرست که به اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و به گرزمان اندیشد.
راه آنان — هنگامی که به سوی نیاز زور پرواز می‌کنند — تابناک است.

کرده بیست و چهارم

۸۵

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشونان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی آذر «اوروازیشت» ی پاکِ انجمنی، فَرَوَشی سروشِ پارسایِ دلیر
«تن-مشره» ی سخت رزم‌افزارِ آهورایی و فَرَوَشی نریوسنگ را می‌ستاییم.

۸۶

فَرَوَشی رشنِ راست‌ترین، فَرَوَشی مهرِ فراخ چراگاه، فَرَوَشی «مشره ی
ورجاوند»، فَرَوَشی آسمان، فَرَوَشی آب، فَرَوَشی زمین، فَرَوَشی گیاه، فَرَوَشی گاو،
فَرَوَشی «گیه»^۱ و فَرَوَشی دو جهانِ آشون را می‌ستاییم.

۸۷

فَرَوَشی گیومرتِ آشون را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزشِ
آهوره‌مزدا گوش فراداد و از او خانواده سرزمینهای ایرانی و نژاد ایرانیان پدید آمد.
اینک بخشایش و فَرَوَشی زرتشتِ سپیثمانِ آشون را می‌ستاییم...

۱. = گیومرت (= باد. گیه و گیومرت).

۸۸

... نخستین کسی که نیک اندیشید، نخستین کسی که نیک سخن گفت، نخستین کسی که نیک رفتار کرد.

نخستین آتربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگر ستور پرور، نخستین کسی که پیاموخت، نخستین کسی که پیاموزاند، نخستین کسی که ستور را، آشه را، «مَثْرَه‌ی وَرْجاوَنَد» را، فرمانبرداری از «مَثْرَه‌ی وَرْجاوَنَد» را، شهریارِ میثوی را و همه نهادهای نیکِ مزدا آفریده را که از آن آشه است، برای خود پذیرفت و دریافت.

۸۹

نخستین آتربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگر ستور پرور، نخستین کسی که از دیوروی گردانید و مردمان را بپرورد. نخستین کسی که در جهانِ آستومند، [نماز] «آشِمُ وُهو...» خواند؛ دیوان را نفرین کرد و خستوشد که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و آهورایی کیش است.

۹۰

اوست نخستین کسی که در جهانِ آستومند، سخنی را که در دینِ آهوره به زیان دیوان است، برخواند.

اوست نخستین کسی که در جهانِ آستومند، سخنی را که در دینِ آهوره به زیان دیوان است، نوید داد.

اوست نخستین کسی که در جهانِ آستومند، آنچه را که از دیوان است، ناستودنی و ناسزاوار برای نیایش خواند.

اوست پهلوانِ سراسرِ زندگیِ خوش و نخستین آموزگارِ سرزمینها.

۹۱

به دستیاری او، همه «مَثْرَه‌ی وَرْجاوَنَد» که در سرود «آشِمُ وُهو...» است، آشکار شد.

اوست ردِ جهانی و ردِ میثوی گیتی.

اوست ستایشگرِ آشه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است.

اوست پیام آور دینی که بهترین همه دینهاست.

۹۲

اوست که همه آشامینندان - همکام با خورشید^۱ - به خواست خویش و به
خشنودی درون و درست باوری، او را رد جهانی و رد میثوی گیتی خواستند و ستایشگر
آشه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است و پیام آور دینی که بهترین همه
دینهاست، خواندند.

۹۳

هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان شادمان شدند.
هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان بالیدند.
هنگام زادن و بالیدنش، همه آفریدگان سپند مینوبه خود مژده رستگاری دادند:

۹۴

- خوشا به روزگار ما! اینک آثر بانی زاده شد: سپشمان زرتشت!
از این پس، زرتشت ما را با نیاز زور و برسم گسترده بستاید.
از این پس، دین نیک مزدا در هفت کشور گسترده شود.

۹۵

از این پس، مهر فراخ چراگاه، فرمانروایان کشور را نیروبخشد و آشوبها را
فروشانند.
از این پس، آپام نیات توانا، فرمانروایان کشور را نیروبخشد و سرکشان را لگام
زند.
اینک آشونی و قروشی «مدیوماه» آشون، پسر «آراستی» را می ستاییم که
نخستین بار، گفتار و آموزش زرتشت را گوش فراداد.

۱. - مهر. بند ۵۱ و گاه. ی. ۲۸، بند ۸

..... ۱

کرده سی و یکم

۱۴۳

فروشی های آشون مردان سرزمینهای ایرانی را می‌ستاییم.

۱. از این بند تا پایان بند ۱۴۲ (= پایان کرده سی ام) فهرست بلندی از نامهای آشونان و نام آوران را دربر می‌گیرد که فروشی آنان ستوده می‌شود. از آن جا که آوردن این همه نام دشوار اوستایی در این جا، خواننده فارسی زبان امروزی را سودی ندارد، ما این بندها را حذف می‌کنیم و تنها برخی از نامهای مشهور را که در اساطیر و حماسه و ادب ایران جای ویژه‌ای دارند، در این یادداشت می‌آوریم:

«ایست و اشتر» (= ایدواستر) و «اوزوتت نر» (= آروندنر) و «هورچیشتر» (= خورشید چهر) پسران زرتشت، «گوی ویشتامپ» (= کی گشتاسب یا گشتاسب در شاهنامه)، «زیری ویری» (= زیر در شاهنامه) برادر گشتاسب، «پشوتنو» و «شپتودا» (= پشوتن و اسفندیار در شاهنامه) پسران گشتاسب، «بستویری» (= نستور در شاهنامه که درست آن بستور است) پسر زیر، «کوازتمن» (= گزتم در شاهنامه)، «فرشوشتر» و «جاماسپ» دو برادر از خاندان «هویو» (یا هویگو) از نام آوران دربار کی گشتاسب و نخستین پیروان دین زرتشت که نام دومی (جاماسپ) در شاهنامه هم آمده است، «ثریث» (= اترط در شاهنامه) پدر گرشاسب، «یوایشت» از خاندان «فریان» تورانی (= یوشت فریان در مرزبان نامه)، «اوخشیت ایرت» (= اوشیدریا هوشیدریا هوشیدریا بامی) و «اوخشیت نیم» (= اوشیدرماه یا هوشیدرماه) و «آشتوت ایرت» سوشیانتهای یا رهانندگان دین مزدپرستی، «بیم» پسر «ویونگهوت» (= جم یا جمشید در شاهنامه و جاهای دیگر)، «نرتوتون» پسر «آتوی» (= فریدون پسر آتین در شاهنامه)، «اوشتر» وزیر کاووس که به دانا یا زیرک مشهور است، «اوزو» پسر «توماسپ» (= زو پسر طهماسب در شاهنامه)، «آغزیرت» (= اغریث در شاهنامه و متنهای دیگر) برادر افراسیاب، «منوش چیشتر» از خاندان «آبریاو» (= منوچهر نبیره ایرج در شاهنامه)، «گوی گواث» (= کیقباد در شاهنامه)، «گوی اوسدن» (= کی کاوس یا کاوس در شاهنامه)، «گوی سیاووشن» (= سیاوش یا سیاوخش یا سیاوش در شاهنامه و متنهای دیگر)، «گوی هوشتر» (= کیخسرو یا خسرو در شاهنامه و جاهای دیگر)، «کیرساسب» (= گرشاسب در شاهنامه و گرشاسب نامه و متنهای دیگر)، «هوشینگه» (= هوشنگ در شاهنامه)، «هویو» دختر فرشوشتر و همسر زرتشت، «فرنی» و «ثریسی» و «پور وچستا» دختران زرتشت، «هوتوسا» از خاندان نوذر همسر کی گشتاسب، دوشیزگان «شروت فذری» و «ونگهوفذری» و «ارذت فذری» (یا «ویسپ تور ویری») مادران سوشیانتهای یا رهانندگان سه گانه دین مزدپرستی که هر سه از نخمه یا فرّه زرتشت در دریاچه هامون آبستن می‌شوند و در پایان کار جهان هر کدام با فاصله زمانی یک هزاره از دیگری، فرزند خود را به جهان می‌آورند.

فَرَوَشی های اَشَوَنَ زَنانِ سَرزَمینِهایِ اِیرانی را می ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَنَ مردانِ سَرزَمینِهایِ توراتی را می ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَنَ زَنانِ سَرزَمینِهایِ توراتی را می ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَنَ مردانِ سَرزَمینِهایِ سَیریم را می ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَنَ زَنانِ سَرزَمینِهایِ سَیریم را می ستاییم.

۱۴۴

فَرَوَشی های اَشَوَنَ مردانِ سَرزَمینِهایِ ساینی را می ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَنَ زَنانِ سَرزَمینِهایِ ساینی را می ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَنَ مردانِ سَرزَمینِهایِ داهی را می ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَنَ زَنانِ سَرزَمینِهایِ داهی را می ستاییم.

۱۴۵

فَرَوَشی های اَشَوَنَ مردانِ همهٔ سَرزَمینِها را می ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَنَ زَنانِ همهٔ سَرزَمینِها را می ستاییم.
 همهٔ فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را از گیومرت تا سوشیانت پیروزمند
 می ستاییم.

۱۴۶

بشود که فَرَوَشی های نیکان، بزودی در این جا به دیدار ما بشتابند.
 بشود که آنان به یاری ما آیند.
 بشود که ما را — هنگامی که به تنگنا افتاده ایم — با یآوری آشکار خویش،
 نگاهداری کنند؛ با پشتیبانی مانند مَزدا آهوره و سُروشِ پارسایِ توانا و «مَثَرَه یِ
 وَرِجاوَنِد» دانا — آن پیکِ دشمنِ دیو که از مَزدا آهوره یِ دیوستیز است — که زَرَتُشت را
 به پناه بخشی جهان آستومند فرستاد.

۱۴۷

ای فَرَوَشی های اَشَوَنان! ای نیکان! ای آبها! ای گیاهان!
 شادمان و گرمی در این خانه فرود آید و آرام گزینید و بمانید.

ای توانایان! ای تواناترینان!
 در این جا آتربانان کشور — که به آشه می اندیشند — دستها را در ستایش شما و
 به خواستاری یاری برای ما برآورده اند.

۱۴۸

اینک فرّوشی همه آشون مردان و آشون زنان را می ستاییم که روانهایشان سزاوار
 ستایش و فرّوشی هاشان شایسته دادخواهی است.
 اینک فرّوشی همه آشون مردان و آشون زنان را می ستاییم؛ فرّوشی های آنان که
 آهوره مزدای آشون، ستایشگرانشان را پاداش بخشد.
 ما از زرتشت شنیدیم که او خود، نخستین و بهترین آموزگار دین آهورایی
 است.

۱۴۹

اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فرّوشی» نخستین
 آموزگاران و نخستین پیروان کیش، آن آشون مردان و آشون زنان را که انگیزه پیروزی
 آشه بوده اند، می ستاییم.
 اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فرّوشی» پیام آوران دین،
 آن آشون مردان و آشون زنان را که انگیزه پیروزی آشه بوده اند، می ستاییم.

۱۵۰

آموزگاران کیش را که از این پیش در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها
 بوده اند، می ستاییم.
 آموزگاران کیش را که هم اکنون در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها
 هستند، می ستاییم.
 آموزگاران کیش را که از این پس در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها
 خواهند بود، می ستاییم.

۱۵۱

آموزگاران کیش را که در خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها به بنیاد گذاری خانه و روستا و شهر و کشور کامیاب شدند، به آشه کامیاب شدند، به «مشره‌ی ورجاوند» کامیاب شدند، به رهایی روان کامیاب شدند و به برخورداری از همه خوشیها کامیاب شدند می‌ستاییم.

۱۵۲

زرتشت رد جهانی و رد میثوی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان استومند را می‌ستاییم که نیک خواه‌ترین آفریدگان، بهترین شهریار آفریدگان، شکوه‌مندترین آفریدگان، فره‌مندترین آفریدگان، به ستایش برازنده‌ترین آفریدگان، به نیایش سزاوارترین آفریدگان، شایسته‌ترین آفریده‌ای که خشنودی وی خواسته شود، به آفرین شایسته‌ترین آفریدگان و نزد هر یک از آفریدگان، براستی ستوده و برازنده ستایش و شایسته نیایش به آیین بهترین آشه خوانده شده است:

۱۵۳

این زمین را می‌ستاییم.
آن آسمان را می‌ستاییم.
همه چیزهای خوب میان زمین و آسمان را می‌ستاییم.
آنچه را برازنده ستایش و شایسته نیایش و درخور پرستش مردم آسون است،
می‌ستاییم.

۱۵۴

روانهای جانوران سودمند دشتی را می‌ستاییم.
اینک روانهای آسون مردان و آسون زنان را — در هر جا که زاده شده باشند —
[می‌ستاییم]؛ مردان و زنانی که با «دین» نیکشان برای پیروزی آشه کوشیده‌اند و
می‌کوشند و خواهند کوشید.

۱۵۵

«جان» و «بوی» و «دین» و «روان» و «فَرَوَشی» آشون مردان و آشون زنانی
را که دین آگاه و پیروز بوده‌اند و هستند و خواهند بود، می‌ستاییم؛ آنان که برای آشه
پیروزی بدست آوردند.

«بِنِگَهه هاتَم...»

«یته آهو ویرِیو...»

۱۵۶

بشود که فَرَوَشی های توانای بسیار نیرومند پیروز آشونان و فَرَوَشی های نخستین
آموزگاران کیش و فَرَوَشی های پیام آوران، خشنود بدین خانه خرامند.

۱۵۷

بشود که فَرَوَشی ها در این خانه خشنود شوند و ما را پاداش نیک و آمرزش
سرشار خواهند.

بشود که آنان از این خانه خشنود بازگردند.

بشود که آنان سرودهای ورجاوند و آیینهای نیایش ما را به آهوره‌مژدا و
آمشاپندان برسانند.

مبادا که آنان گله‌مند از ما مژداپرستان، از این خانه دور شوند.

۱۵۸

«یته آهو ویرِیو...»

فَرَوَشی های توانای بسیار نیرومند آشونان و فَرَوَشی های نخستین آموزگاران
کیش و فَرَوَشی های پیام آوران را درود می‌فرستم.

«آشِم وُهو...»

«آلمایی ریشچه...»^۱

کرده بکم

۱

«بهرام» آهوره آفریده را می‌ستاییم.

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

— کدام یک از ایزدان مینوی، زیناوندتر است؟

آنگاه آهوره مزدا گفت:

ای سپشمان زرتشت!

آن ایزد مینوی، بهرام آهوره آفریده است.

۲

بهرام آهوره آفریده نخستین بار، به کالبد باد شتابان زیبای مزدا آفریده‌ای به سوی

او^۱ وزید و فر مزدا آفریده، فر نیک مزدا آفریده و درمان و نیرو آورد.

۳

آنگاه بهرام آهوره آفریده بسیار نیرومند، بدو گفت:

من نیرومندترین، پیروزترین، قره‌مندترین، نیکترین، سودمندترین و

درمان‌بخش‌ترین [آفریدگان]م.

۴

من ستیهندگی را، ستیهندگی همه دشمنان را — چه جادوان و پریان، چه

گوی‌ها و گَرَب‌هایِ ستمکار— درهم می‌شکنم.

۵

برای قَر و فروغش، من او را — آن بهرامِ مَزدا آفریده را — با نماز [ی به بانگ] بلند می‌ستایم.

بهرامِ مَزدا آفریده را — به شیوهٔ نخستین آیینِ آهوره — با هومِ آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خِرَد و «مَثَره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می‌ستایم.

«بِنِگَه‌هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۶

.....^۱

۷

بهرامِ آهوره آفریده، دومین بار به کالبدِ وِرزایِ زیبایِ زرین شاخی به سوی او آمد. برفراز شاخهای او، «آم»ی نیک آفریده بُرزمند هویدا بود.

بهرامِ آهوره آفریده، اینچنین پدیدار شد.

.....^۲

کردهٔ سوم

۸

.....

۱. بند ۱ همین یشت در این جا و در آغاز دیگر کرده‌ها (تا کردهٔ دهم) می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

۲. بند ۵ همین یشت، در این جا و در پایان همهٔ کرده‌های دیگر می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

۹

بهرام آهوره آفریده، سومین بار به کالبید اسب سپید زیبای زرد گوش و زرین لگامی به سوی او آمد. بر پیشانی او، «آم»ی نیک آفریده بُرزمند هویدا بود. بهرام آهوره آفریده، اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده چهارم

۱۰

.....

۱۱

بهرام آهوره آفریده، چهارمین بار به کالبید اُشتر سرمستِ گازگیر جست و خیز کننده تیزتک رهسپاری — که پشمش جامهٔ مردمان را بکار آید — به سوی او آمد...

۱۲

... [اُشتری] که در میان نرانِ جفت گیر — [هنگامی که] به ماده اُشتران روی آورد — دارای گرایش فراوانی است. (ماده اُشترانی که در پناه اُشترِ نرِ سرمستی باشند، آسوده ترند.)

[اُشتری] که شانه هایش پر زور و کوهانه هایش نیرومند است و چشمان و سری با هوش دارد؛ [اُشتری] با شکوه و بلند و نیرومند...

۱۳

... [اُشتری] روشن رنگ که چشمان تیزبینش در شب تیره از دور می درخشد؛ که از سرا، کف سپید فروپاشد؛ که بر زنان و پاهای خوب خویش ایستاده، همچون شهریارِ یگانه فرمانروایی گرداگرد خویش را می نگرد. [بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

کرده پنجم

۱۴

.....

۱۵

بهرام آهوره آفریده، پنجمین بار به کالبید گراز نرینه تیز چنگال و تیز دندان و
تکاوری به سوی او روی آورد...
... [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛
[گراز] دلیری با چهره خال خال که آماده [جنگ] است و از هر سو بتازد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده ششم

۱۶

.....

۱۷

بهرام آهوره آفریده، ششمین بار به کالبید مرد پانزده ساله تابناک روشن چشم
زیبایی با پاشنه های کوچک، به سوی او خرامید.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده هفتم

۱۸

.....

۱۹

بهرام آهوره آفریده، هفتمین بار به کالبید «وارغن» که [شکار خود را] با

چنگالها بگیرد و با نوک پاره کند، به سوی او پرید...
... وارغَن که در میان پرندگان، تندترین و در میان بلند پروازان، سبک پروازترین
است...

۲۰

... در میان جانداران، تنها اوست که خود را از تیرِ پَران — اگر چه آن تیر، خوب پرتاب
شده و در پرواز باشد — تواند رها کند.^۱
اوست که سپیده دمان، شهر آراسته به پرواز درآید و از بامدادان تا شامگاهان به
جست وجوی خوراک برآید...

۲۱

... اوست که در تنگه‌های کوهساران [شهر] بپساید، که برستیغ کوهها [شهر]
بپساید، که در ژرفای دره‌ها و بستر رودها [شهر] بپساید، که بر شاخساران درختان
[شهر] بپساید و به بانگ مرغان گوش فرادهد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده هشتم

۲۲

.....

۲۳

بهرام آهوره آفریده، هشتمین بار به کالبد قوچ دشتی زیبایی با شاخهای پیچ در
پیچ به سوی او روان شد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

۱. در متن، در این جا عبارت «او یا هیچ کس دیگر» آمده است که بنا بر روال سخن و وزن شعر، افزوده
می‌نماید.

کرده نهم

۲۴

.....

۲۵

بهرام آهوره آفریده، نهمین بار به کالبد بُرگشنِ دشتی زیبای با شاخهای سرتیز
به سوی اورهسپار شد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده دهم

۲۶

.....

۲۷

بهرام آهوره آفریده، دهمین بار به کالبدِ مردِ رایومندِ زیبای مَزدا آفریده‌ای که
دشنه‌ای زرکوب و آراسته به گونه‌گون زیورها در برداشت، به سوی او گام برداشت
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده یازدهم

۲۸

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم که [مردان را] دلیری بخشد؛ که [بدخواهان را]
مرگ آورد؛ که [جهان را] نو کند؛ که [مردمان را] آشتی نیک بخشد و بخوبی به
کامیابی رساند.
زرتشتِ آشون، پیروزی در اندیشه را، پیروزی در گفتار را، پیروزی در کردار
را، پیروزی در پرسش و پاسخ را بدو نماز برد.

۲۹

بهرام آهوره آفریده، او را تخمه بارون، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که ماهی «گر» در آب داراست که خیزابی همچند مویی را در رود «رتگها»ی دور کرانه، در ژرفای هزار بالای آدمی تواند دید.

.....

کرده دوازدهم

۳۰

.....^۱

۳۱

بهرام آهوره آفریده، او را تخمه بارون، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست که در شب تیره و بی ستاره و پوشیده از ابر، موی اسبی بر زمین افتاده را باز تواند شناخت که از یال یا دم اسب است.

.....

کرده سیزدهم

۳۲

.....^۱

۳۳

بهرام آهوره آفریده، او را تخمه بارون، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که کرکس زرین طوق داراست که پاره گوشتی همچند مُشتی را از دوری نه کشور باز تواند شناخت؛ اگرچه در بزرگی، چون تابش سیرسوزنی درخشان بنماید.

.....

۱. = بند ۲۸ همین یشت.

کرده چهاردهم

۳۴

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم.
 زرتشت از آهوره مزدا پرسید:
 ای آهوره مزدا! ای سپندترین میتو! ای دادار جهان! آستومند! ای آشون!
 اگر من از جادویی مردمان بسیار بدخواه آزرده شوم، چاره آن چیست؟

۳۵

آنگاه آهوره مزدا گفت:
 پری از مرغ «وارغن»^۱ بزرگ شهپر بجوی و آن را برتن خود بپساول و بدان پر،
 [جادویی] دشمن را ناچیز کن.

۳۶

کسی که استخوانی یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد، هیچ مرد توانایی
 او را از جای بدر نتواند برد و نتواند کشت.
 آن پر مرغکان^۲ مرغ^۱ بدان کس پناه دهد و بزرگواری و قر بسیار بخشد.

۳۷

پس فرمانروا و سردار کشور — آن آدمی کش — بکشد؛ [اما] نه صد [تن] را،
 او آنان را^۲ یکباره نکشد. او تنها یکی را بکشد و بگذرد.

۳۸

آن کس که [این] پر با اوست، همگان از او هراسانند؛ همان سان که همه
 دشمنان از من^۳ به تن خویش بیمناکند. همه دشمنان از نیرو و پیروزی که در خویش
 من هست، ترسانند...

۱. تعبیری است مانند «موبدان موبد» برای بزرگداشت «وارغن».

۲. مردان را

۳. آهوره مزدا

۳۹

... آن پیروزی که فرمانروایان آرزومند آند؛ فرمانروازادگان آرزومند آند؛ ناموران آرزومند آند؛ کاوس آرزومند آن بود.
... آن پیروزی که [نیروی] اسمی را دربر دارد؛ [نیروی] اُشترِ سرمستی را دربر دارد؛ [نیروی] آبی ناوتاک را دربر دارد...

۴۰

... آن پیروزی که فریدون دلیر داشت؛ کسی که آزی دهاک را فرو کوفت؛ [آزی دهاک] سه پوزه سه کله شش چشم را، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی را، آن دیو بسیار زورمند دروج را، آن دُروندِ آسیبِ رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ آشه، به پتیارگی در جهانِ آستومند بیافرید.

.....

کرده بانزدهم

۴۱

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
بشود که پیروزی و قر [بهرام]، این خانه و گلّه گاوان را فرا گیرد؛ همان سان که «سیمرغ» و ابر بارور کوهها را فرامی گیرند.

.....

کرده شانزدهم

۴۲

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
زرتشت از آهوره مزدا پرسید:
ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
بهرام آهوره آفریده را در کجا باید نام برند و به یاری خوانند؟

در کجا [باید او را] بستایند و نیایش بگزارند؟

۴۳

آنگاه آهوره مزدا گفت:

ای سپیتمان زرتشت!

هنگامی که دو سپاه در برابر یکدیگر ایستند و آرایش رزم گیرند؛ اما پشروان به پیروزی واپسین نرسند و شکست خوردگان به شکستی سخت، دچار نشوند...

۴۴

... چهار پر [وارغَن] بر سر راه هر دو سپاه بیفشان.

هریک از دو سپاه که نخستین بار «آم» ی نیک آفریده و بُرزمند و بهرام آهوره آفریده را نیاز پیشکش آورد، پیروزی از آن او شود.

۴۵

آم و بهرام آهوره آفریده — هر دو پشتیبان، هر دو نگاهبان، هر دو پاسدار — را آفرین می فرستم.

هردوان بدین جا و بدان جا پرواز کنند. هردوان به بالا پرواز کنند.

۴۶

ای زرتشت!

این «مَثَرَه» [ی وَرْجاوند] را به هیچ کس جز به پدر یا برادر تنی یا به آتریان وابسته به گروههای سه گانه، میاموز.

این سخنی است نیرومند و استوار؛ نیرومند و به گشاده زبانی باز گفته؛ نیرومند و چاره بخش.

این سخنی است که سر پریشان را سامان بخشد و زخم فرود آمده را [به فرود آورنده] باز گرداند.

.....

کرده هفدهم

۴۷

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم که همگام با مهر و رشن، به میان رده‌های آرایش
رزم گرفته جنگاوران رود و پرسد:
— کدامین کس مهر دُروج است؟
— کدامین کس از رشن روی برتابد؟
— کدامین کس را بیماری و مرگ بخشم، من که چنین توانم کرد؟

۴۸

پس آهورامزدا گفت:
اگر مردمان، بهرام آهوره آفریده را آنچنان که بشاید، نیاز پیشکش آورند و
ستایش و نیایشی سزاوار و به آیین بهترین آشه بگزارند، هرآینه سیلاب و [بیماری]
«گر» و «گبست» و گردونه‌های رزم‌آوران دشمن با درفشهای برافراشته به سرزمینهای
ایرانی راه نیابند.

۴۹

زرتشت از او پرسید:
ای آهوره‌مزدا!
— کدام است ستایش و نیایش برازنده بهرام آهوره آفریده به آیین بهترین آشه؟

۵۰

آنگاه آهوره‌مزدا گفت:
مردان سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ — سپید یا سیاه یا
رنگی دیگر — بریان کنند.

۵۱

از آن نیاز، راهزن یا زن روسپی یا [نا] آشونی را که «گاهان» نمی‌سراید و
برهم زن زندگانی و پتیاره دین آهورایی زرتشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۵۲

اگر از آن نیاز، راهزن یا زین روسپی یا [نا] آشونی را که «گاهان» نمی‌سراید و
برهم زن زندگانی و پتیاره دینِ آهورایی زرتشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه بهرام
آهوره آفریده چاره و درمان را برگیرد...

۵۳

... پس به‌ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فراگیرد؛ به‌نگاه سپاه دشمن به
سرزمینهای ایرانی درآید؛ به‌ناگاه سرزمینهای ایرانی درهم شکنند: پنجاهها صدها،
صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صد‌هزارها.

۵۴

پس آنگاه، او بانگ برآورد:

ای مردم!

آیا در این هنگامه که دیوان «ویامبور» و مردمان دیوپرست خون می‌ریزند و
[سیل خون] روان می‌کنند، بهرام آهوره آفریده و گوشورون شایسته ستایش و نیایش
نیستند؟

۵۵

در این هنگامه که دیوان ویامبور و مردمان دیوپرست، گیاه «هپرسی» و هیزم
«نیمذگ» را در آتش می‌افکنند.

۵۶

در این هنگامه که دیوان ویامبور و مردمان دیوپرست، پشت [گاو] را خم
می‌کنند و کمر [ش] را درهم می‌شکنند و اندامها [یش] را دراز می‌کنند؛ بدان گونه که
گویی [اورا] می‌کشند، اما نمی‌کشند...^۲
در این هنگامه که دیوان ویامبور و مردمان دیوپرست، گوشها [یِ گاو] را

۱. آهوره مزدا؟

۲. در این جا، در متن چند واژه تباه شده است.

می پیچانند و چشمها [یش] را بیرون می‌کشند.

.....

کرده هیجدهم

۵۷

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم.
هوم دوردارنده مرگ را دربر می‌گیرم.
هوم پیروز را دربر می‌گیرم.
نگاهبان خوب را دربر می‌گیرم.
نگاهدار تن را دربر می‌گیرم.
کسی که [شاخه‌ای] هوم با خود نگاه دارد، در جنگ از بند [دشمن] برهد.

۵۸

تا من این سپاه را شکست دهم؛ تا من این سپاه را یکسره شکست دهم؛ تا من
این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم شکنم.

.....

کرده نوزدهم

۵۹

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم.
سنگی را که به «سیغویر» وابسته است، فرمانروازاده‌ای دربر گیرد؛ ده هزار از
فرمانروازادگان، آن نام آور به نیرومندی و پیروزی را دربر گیرند...

۶۰

... تا من — چونان همه ایرانیان دیگر — از پیروزی بزرگ برخوردار شوم؛
تا من این سپاه را شکست دهم؛
تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم شکنم.

.....

کرده بیستم

۶۱

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم.

«یته آهو ویزیو...»

گیتی را نیرو باد! درود بر گیتی! نرم گفتاری گیتی را باد! پیروزی گیتی را
 باد! فراوانی گیتی را باد! آبادانی گیتی را باد!
 «باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی
 روشنایی برد.»^۱

کرده بیست و یکم

۶۲

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم که رده‌های رزم [آوران] را از هم بپاشد؛ که
 رده‌های رزم [آوران] را از هم بدرزد؛ که رده‌های رزم [آوران] را به تنگنا افکند؛ که
 رده‌های رزم [آوران] را پریشان کند؛ که رده‌های رزم [آوران] را یکسره از هم بپاشد؛
 که رده‌های رزم [آوران] را یکسره از هم بدرزد؛ که رده‌های رزم [آوران] را یکسره
 به تنگنا افکند؛ که رده‌های رزم [آوران] را یکسره پریشان کند.
 بهرام آهوره آفریده، [رده‌های رزم آوران] دیوان، مردمان [دیوپرست]، جادوان،
 گوی‌ها و گزپ‌های ستمکار را [چنین کند].

کرده بیست و دوم

۶۳

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم بدان هنگام که بهرام آهوره آفریده در رده‌های

۱ = گاه. یس. ۴۸، بند ۵

برانگیخته رزم [آوران] روستاهای بهم پیوسته، دستهای مهرذروجان را از پشت ببندد؛
چشمهای آنان را بپوشاند و گوشهای آنان را کر کند؛ بدان سان که کسی نتواند پا
فرایش نهد و پایداری کند.

.....

«یته آهو ویزیو...»

بهرام آهوره آفریده و او پرتات پیروز را درود می فرستم.

«اشیم و هو...»

«اهمای ریشچه...»^۱

۱۵

رام یشت

خشنودیِ آنَدروایِ زَبَرَدست را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است.

*

کرده یکم

۱

من آب و «بغ»^۱ را می ستایم.
من آشتیِ پیروز و پاداش — هریک از این دو — را می ستایم.
ما این آنَدروای را می ستاییم.
ما این آنَدروای را [به یاری] می خوانیم برای این خانه، برای خانه خدایِ این
خانه و برای رادمردی که زور نیاز کند.
...^۲ ستور و گفتار، تا دشمن را یکباره شکست دهیم.
ما بهترین ایزد را می ستاییم.

۲

آفریدگارِ آهوره مزدا در ایران و یج بر کرانه [رود] دایتیا ی نیک بر تخت زرین،
بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار او را بستود...

۱. «بغ» در بسیاری از جاهای اوستا آمده و معنی آن خدا و ایزد است؛ اما بسیاری از اوستا شناسان برآنند که در این مورد به معنی بهره و بخش و برخ به کار رفته است.
۲. به جای نقطه ها واژه ای است که معنی آن دانسته نیست و جمله بدین گونه ناتمام است.

۳

... و از وی خواستار شد:
ای آندروای زبردست!
مرا این کامیابی ارزانی دار که آفرینش آنگرمینورا درهم شکنم و آفرینش
شپندمینورا پاس دارم.

۴

آندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و آفریدگار آهوره مزدا
کامروا شد.

۵

آندروای آشون را می ستایم. آندروای زبردست را می ستایم.
ای آندروای!
آنچه از ترا که از آن شپندمینوست می ستایم.
آندروای نیرومند زبردست را برای قر و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند و با
زور می ستایم.
آندروای زبردست را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد، و «مئثره»،
با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می ستایم.
«پنگه هاتم...»

کرده دوم

۶

.....^۱

۷

هوشنگ پیشدادی در پای کوه البرز به فلز پیوسته (؟)، بر تخت زرین، بر بالش
زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار او را بستود...

۱. بند ۱ همین بشت در آغاز همه کرده های دیگر نیز می آید که به جای آن یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۸

... و ازوی خواستار شد:
ای آنَدروای زَبَرَدست!
مَرّاین کامیابی ارزانی دار که دوسوم از دیوان مَزَنَدَری و دُرَوَنَدان وَرِن را
برافکنم.

۹

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوشنگِ پِشَدادی
کامروا شد.
آنَدروای اَشون را می‌ستایم^۱

کرده سوم

۱۰

.....

۱۱

تَهْمورِثِ زیناوند بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر بَرَسَم
گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱۲

... و ازوی خواستار شد:
ای آنَدروای زَبَرَدست!
مَرّ این کامیابی ارزانی دار که بر همه دیوان و مردمان [دُرَوَنَدان]، بر همه
جادوان و پریان پیروز شوم؛ که آهریمن را به پیکراسبی در آورم و سی سال [سوار بر او]
تا دو کرانه زمین تاخت آورم.

۱۳

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و تَهْمورِثِ کامروا شد.

۱. بند ۵ همین یشت در پایان همه کرده‌های دیگر نیز می‌آید که به جای آن سطری نقطه چین می‌گذاریم.

.....

کرده چهارم

۱۴

.....

۱۵

جمشید خوب رَمه در پای کوه بلند سراسر درخشان و زرین هُگر، بر تخت
زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را
بستود...

۱۶

... و از وی خواستار شد:

ای آندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که قرّه مندترین مردمان باشم، که در میان مردمان،
هورچهر باشم، که به شهریاری خویش، جانوران و مردمان را بی مرگ و آبها و
گیاهان را نخشکیدنی و خوراکها را نکاستنی کنم.
«به شهریاری جم دلیر، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه رشک
دیو آفریده.»^۱

۱۷

آندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و جمشید کامروا شد.

.....

کرده پنجم

۱۸

.....

۱۹

اژی دَهاکِ سه پوزه در «کویریشت» ی سخت راه، بر تخت زرین، بر بالش
زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۲۰

... و از وی خواستار شد:

ای آندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که همه هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۲۱

آندروای زبردست، این کامیابی را به ستایشگر، به آرزومند و به ناجوانمرد
نیازکننده زور ارزانی نداشت.

.....

کرده ششم

۲۲

.....

۲۳

فریدون پسر آتبین از خاندان توانا، در سرزمین چهار گوشه ورن، بر تخت زرین،
بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۲۴

... و از وی خواستار شد:

ای آندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اژی دَهاک» — [اژی دَهاک] سه پوزه
سه کله شش چشم، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی، آن دیو بسیار زورمند دروج، آن
دروند آسیب رسان جهان، آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردن جهان
آشه به پتیارگی، در جهان آستومند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش، سنگهوک و

آرنوگ را — که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته افزایش دودمانند — از وی پُرَبایم.

۲۵

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و فریدون کامروا شد.

.....

کرده هفتم

۲۶

.....

۲۷

گَرشاسپ دلیر در «گوذ»، آبشار رنگهای مَرِدا آفریده، بر تخت زرین، بر بالش زرین، برفرش زرین، در برابر بَرَسَم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۲۸

... و از وی خواستار شد:

ای آنَدروای زَبَرَدست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بتوانم کین برادر خویش «اورواخشیه» را از «هیتاسپ» بخوام و او را بکشم و تن او را به گردونه خود بکشم؛ همان سان که با «آشتی گفیه» ی سرور، با «آئوگفیه» ی بزرگ و با «گندرو» — که در آب می زیست — کردم.

۲۹

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و گَرشاسپ کامروا شد.

.....

کرده هشتم

۳۰

.....

۳۱

«آوزوسار»ی بزرگ در جنگل سپید، در برابر جنگل سپید، در میان جنگل
سپید، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان
سرشار او را بستود...

۳۲

... و از وی خواستار شد:
ای آندروای زبردست!
مرا این کامیابی ارزانی دار که پهلوان سرزمینهای ایرانی استوار دارنده کشور
— [کی] خسرو — ما^۱ را نکشد؛ که خویشان را از چنگ کیخسرو بتوانم رهاند.
کیخسرو او را برافکند در همه جنگل ایرانیان.^۲

۳۳

آندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و کیخسرو کامروا شد.^۲

کرده نهم

۳۴

۳۵

«هوتوسا» دارنده برادران بسیار از خاندان نوذر، بر تخت زرین، بر بالش زرین،
بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۱. در متن «ما» به جای «من» آمده است.

۲. این دو جمله آشفته است. چنین می‌نماید که در اصل بدین گونه بوده است: «آندروای زبردست، او را
کامیاب نکرد و در برابر، هیستار او کیخسرو را پیروزی بخشید.»

۳۶

... و از وی خواستار شد:
 ای آنَدروای زَبَرَدست!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که در خانه کی گشتاشپ، گرامی و دوست داشتنی
 و خوب پذیرفته باشم.

۳۷

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوتوسا کامروا شد.

کرده دهم

۳۸

۳۹

دوشیزگان شوی ناگزیده، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در
 برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستودند...

۴۰

... و از وی خواستار شدند:
 ای آنَدروای زَبَرَدست!
 ما را این کامیابی ارزانی دار که شوهرانی بُرزمند و جوان بیابیم که در همه
 روزگار زندگی با ما خوش رفتار باشند و فرزندان دانا و هوشیار و خوش سخن از ما پدید
 آیند.

۴۱

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدانان ارزانی داشت و آن دوشیزگان
 کامروا شدند.

کرده یازدهم

۴۲

.....
شپندمینوی رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم.

۴۳

ای زرتشتِ آشون!

براستی آن‌دروای نام من است.

از آن روی براستی آن‌دروای نام من است که من هر دو آفرینش — آفرینشِ

شپندمینو و آفرینشِ آن‌گرمینو — را می‌رانم.

ای زرتشتِ آشون!

جوینده نام من است.

از آن روی جوینده نام من است که من به هر دو آفرینش — آفرینشِ شپندمینو و

آفرینشِ آن‌گرمینو — می‌رسم.

۴۴

ای زرتشتِ آشون!

بر همه چیره شونده نام من است.

از آن روی بر همه چیره شونده نام من است که من بر هر دو آفرینش — آفرینشِ

شپندمینو و آفرینشِ آن‌گرمینو — چیرگی می‌یابم.

ای زرتشتِ آشون!

نیک کردار نام من است.

از آن روی نیک کردار نام من است که من، آفریدگارِ آهوره‌مزدا و امشاسپندان

را نیکویی می‌ورزم.

۴۵

پیش رونده نام من است.

پس رونده نام من است...^۱
 یابنده فَر نام من است.

۴۶

تند نام من است.
 تندترین نام من است.
 دلیرترین نام من است.
 سخت نام من است.
 سخت‌ترین نام من است.
 نیرومند نام من است.
 نیرومندترین نام من است.
 ...^۲ نام من است.
 ...^۲ نام من است. یکباره شکست دهنده نام من است.
 ...^۲ نام من است. دیوستیز نام من است.
 ...^۲ نام من است.

۴۷

ستیزه شکن نام من است.
 برستیهنگی چیره شونده نام من است.
 خیزاب آور نام من است.
 خیزاب برانگیز نام من است.
 خیزاب فروریز نام من است.
 زبانہ کشنده نام من است...^۳
 «گِرَدَ» نام من است...^۴

۱. به جای نقطه ها، شش واژه خراب شده است.

۲. به جای نقطه ها، چهار واژه خراب شده است.

۳. سه واژه در این جا، خراب شده است.

۴. «گِرَدَ» را «آزمند» ترجمه کرده اند و به جای نقطه ها نیز دو نام دیگر با همین واژه ترکیب شده است، اما از آنها معنی درستی بر نمی آید.

۴۸

نیزه سرتیز نام من است. دارنده نیزه سرتیز نام من است.
نیزه پهن نام من است. دارنده نیزه پهن نام من است.
نیزه آخته نام من است. نیزه آزنده نام من است.
قره مند نام من است. بسیار قره مند نام من است.

۴۹

ای زرتشت!

این نامهای مرا هنگامی که در میان سپاه دشمن تشنه به خون و در میان
رزم آوران رده برکشیده و در میان دو کشور درگیر در جنگ جای داشته باشی، برخوان.

۵۰

ای زرتشت!

این نامهای مرا هنگامی که آموزگار دروغین ناآشون، پوینده یا دونده یا سواره یا
با گردونه تازنده، آزمند دَهِش و کامکاری به توروی کند، برخوان.

۵۱

ای زرتشت آشون!

این نامهای مرا هنگامی که او در بند نگاه داشته شده یا فرو بسته در بند بیرون
کشیده شده یا فرو بسته در بند، سواره بدر برده شده باشد، برخوان...^۱

۵۲

آندروای که در همه جا اسپان و مردان را دچار ناباوری کند و در همه جا با
دیوان در ستیز است؛ که در جاهای پست و پوشیده در هزار لایه تیرگی، نزد کسی رود که
بدو گراییده باشد.

۱. به جای نقطه ها چندین واژه هست که معنی درستی از آنها بر نمی آید و معنی کلی جمله به شکل کنونی آن نیز
مبهم است.

۵۳

— با کدامین پیشکش ترا بستایم؟
 — کدامین پیشکش را نیاز تو کنم؟
 — با کدامین پیشکش، آیین ستایش ترا بر پای دارم؟
 بشود که آن‌دروای تند و کمر بر میان بسته با کمر استوار، با گام بلند، با سینه گشاده، با تهیگاه نیرومند، با چشمان نیالوده (؟)^۱، همچون شهریارِ کشوری، همچون شهریاری یگانه، بدین جا فرود آید.

۵۴

ای زرتشتِ آشون!
 برسم برگیر... روشن و پرفروغ در روشنایی روزتا سپیده دمان... (؟)^۲

۵۵

اگر مرا بستایی، ترا از مَثَرَه‌ی مَزدا آفریدهٔ قَرَهٔ مَنیدِ درمان بخش، بیا گاهانم؛
 بدان سان که نه آهریمنِ تبه‌کار بر تو چیره تواند شد، نه جادوان و جادویی، نه دیوان و نه مردمان [دُرَوند].

۵۶

آن‌دروای چالاک را می‌ستایم.
 آن‌دروای چالاک‌ترین چالاکان را می‌ستایم.
 آن‌دروای دلیر را می‌ستایم.
 آن‌دروای دلیرترین دلیران را می‌ستایم.
 آن‌دروای زرین خود را می‌ستایم.
 آن‌دروای زرین تاج را می‌ستایم.
 آن‌دروای زرین طوق را می‌ستایم.
 آن‌دروای زرین گردونه را می‌ستایم.

۱. معنی چند تعبیر اخیر، از «با گام بلند» تا این جا، نسبی و مورد تردید است.

۲. واژه‌هایی چند از این بند افتاده یا خراب شده است و معنی آن نارساست.

آنَدروایِ زَرینِ چرخ را می ستاییم .

آنَدروایِ زَرینِ رزم افزار را می ستاییم .

آنَدروایِ زَرینِ موزه را می ستاییم .

آنَدروایِ زَرینِ کمر را می ستاییم .

آنَدروایِ آشون را می ستاییم .

آنَدروایِ زَبَر دست را می ستاییم .

ای آنَدروایِ آشون!

آنچه از ترا که از آن سَپند مینوست، می ستاییم .

.....

۵۷

«بَته آهو وِ یَریو...»

آنَدروایِ زَبَر دست را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است، درود می فرستم .

ای آنَدروایِ آشون!

آنچه از ترا که از آن سَپند مینوست، می ستاییم .

«آشِم وُهو...»

«آهماییِ رَیشچه...»^۱

خشنودیِ راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریده اشون را.

*

کرده یکم

۱

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریده اشون را می‌ستاییم که ما را به راهِ نیک رهنمون شود و به گذرگاهِ نیک بَرَد و آنچه ما را آرزوست، به ما بخشد.
دانشِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم که زور نیازکننده، اشون، هنرمند، نامدار، تند کردار، تیزگوش، رساننده به سرانجامِ نیک و بخشنده گشایشِ نیک — دینِ نیکِ مَزدایی — است.

۲

زَرْتُشت از جای برخاست و شتابان به بیرون از خانه روان شد و دانش را چنین ستود:

ای راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریده اشون!

اگر تو پیش از من می‌روی، چشم به راه من بمان.

اگر تو از پی من می‌آیی، به من پیوند.

۳

بشود که آشتی بهره‌ما شود، چنان که راهها را پایانی خوش است؛ در کوهها گذرگاههای خوب توان یافت؛ از جنگلها آسان توان گذشت و رودهای ناوتاک را

به خوشی توان پیمود.

پاداش و آوازه و نیایش و توانایی از آن ما باد!

۴

برای قَر و فروغش، من او را — راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را — با
نماز [ی به بانگِ] بلند و با زور می‌ستایم.

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را با هومِ آمیخته به شیر، با بَرَسَم، با زبانِ
خَرَد و «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
«بِنِگَه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۵

.....^۱

۶

زَرْتُشت، نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری و آرزوی این کامیابی
را بدو نماز برد ...

۷

... که راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، او را نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان
در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچه‌ان نیروی بینایی که ماهی «کَر» در
آب داراست که خیزابی همچند مویی را در رود «رَنگها» ی دور کرانه، در ژرفای هزار
بالای آدمی تواند دید.

.....^۲

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.
۲. بند ۴ همین یشت در پایان دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

کرده سوم

۸

.....
۹
زرتشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی
را بدو نمازبرد...

۱۰

... که راست ترین دانش مَرِدا آفریده اشون، او را نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان
در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچه آن نیروی بینایی که اسب داراست که
در شب تیره — اگرچه باران بیارد و ژاله و تگرگ فروریزد — موی اسبی بر زمین افتاده را
باز تواند شناخت که از یال یا دم اسب است.

کرده چهارم

۱۱

.....
۱۲
زرتشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی
را بدو نمازبرد...

۱۳

... که راست ترین دانش مَرِدا آفریده اشون، نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان در
بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچه آن نیروی بینایی که کرکس زرین طوق
داراست که پاره گوشتی همچند مِشتی را از دوری نه کشور باز تواند شناخت؛ اگر چه
در بزرگی، چون تابش سرسوزنی درخشان بنماید.

کرده پنجم

۱۴

.....
۱۵
«هُووی» پاک و دانا که خواستار زرتشت بود، او را بستود تا در زندگی با او
بهروز شود و دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

کرده ششم

۱۶

.....
۱۷
آتریان دور سفر کرده که خواستار توانایی به یادداشتن [آموزشهای] دین و
نیرومندی تن خویش بود، او را بستود.

کرده هفتم

۱۸

.....
۱۹
شهریار و فرمانروای کشور که خواستار آشتی و سازش برای کشور و نیرومندی
تن خویش بود، او را بستود.

۲۰

«یته آهو ویریو...»

راست‌ترین دانشِ مزدا آفریدهٔ اشون را درود می‌فرستم.
«آشیم و هو...»
«آهمایی ریشچه...»^۱

آرت یشت
(آشی یشت)

خشنودی آشی نیک، چيستای نیک، ایرثی نیک، رَسْتَاتِ نیک و فر [و]
پاداش مَزدا آفریده را.

*

کرده یکم

۱

آشی نیک، شهریار بزرگوار بُرزمندِ خوب ستوده را می ستاییم که چرخها [ی
گردونه اش]، خروشان [است]؛ که نیرومند، پاداش بخش، درمانگر، بسیار هوشمند و
تواناست.

۲

آشی دخترِ آهوره مَزدا و خواهرِ آمشاسپندان است. اوست که با خِرَدِ سوشیانتها
فراز آید.

کسی که آشی او را کامروا کند، بدو خِرَدِ سیرشتی بخشد.
آشی کسی را به یاری آید که او را از نزدیک بخواند؛ که او را از دور بخواند.
کسی که زور نیاز آشی کند، [بدان ماند که] زور نیاز مهر کرده باشد.

۳

برای قَر و فروغش، او را — آشی نیک را — با نمازِ خوب گزارده و با زور و با
نماز [ی به بانگ] بلند می ستاییم.
آشی را با بهوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خِرَد و «مَنثَره»، با اندیشه و

گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم.
«بِنِگْهه هاتَم ...»

کرده دوم

۴

۵

درود به هوم، به مئثره‌ی ورجاوند و به زرتشتِ آشون!
براستی درود به هوم؛ زیرا همه‌ی می‌ها را خشم خونینِ درفش همراه است؛ اما
می‌هوم رامشِ آشه در پی دارد.

۶

ای آشی نیک! ای آشی زیبا! ای آشی درخشان! ای که با فروغ خویش
شادمانی افشانی! ای آشی! ای آن که مردان همراه خویش را فر نیک بخشی!
از خانمانی که آشی نیک، پای در آنها فرو نهد، بوی خوش برآید و اندیشه
سازگاری و دوستی دیر پای، [بهره آن خانمان شود].

۷

ای آشی نیک!
مردانی که تو یاورشان باشی، در کشوری با خوراکیهای فراوان، فرمانروایی
کنند؛ آن‌جا که خواربار انباشته، بویهای خوش برآمده، بسترها گسترده و دیگر
دارایی‌های گرانبها فراهم آمده است.
براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باشی ای پُردهش! ای نیرومند!

۸

ای آشی نیک!

۱. بند ۱ همین بشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید و ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

خانه‌های کسانی که تو یاورشان باشی، خوب ساخته، دیر پای، از ستوران بهره‌مند و دیرزمانی استوار است.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باشی ای پُرده‌ش! ای نیرومند!

۹

ای اَشی نیک!

تختهای آنان که تو یاورشان باشی، خوش ساخت، خوب گسترده و خوش بو، با بالشهای آراسته و پایه‌های زرین بر پاست.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُرده‌ش! ای نیرومند!

۱۰

ای اَشی نیک!

زنانِ گرمی‌مردانی که تو یاورشان باشی، بر تختهای زیبای زرین پایه، بر بالشهای آراسته، آرمیده و خود را با دست‌بند، گوشواره‌چهار گوشه به نمایش آویزان و طوقِ زرنشان آراسته‌اند [و چنین گویند]:

— چه هنگام خانه خدای، به سوی ما آید؟ چه هنگام او از ما شادمان و از تنی ما برخوردار شود؟

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُرده‌ش! ای نیرومند!

۱۱

ای اَشی نیک!

دوشیزگانِ آنان که تو یاورشان باشی، پای آورتجن در پای کرده، کمر بر میان بسته، با انگشتان بلند و با تنی چنان زیبا که بیننده را شادی افزاید، نشسته‌اند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُرده‌ش! ای نیرومند!

۱۲

ای آشی نیک!

اسبانِ کسانى که توياورشان باشى، اسبانى تند، هراس انگيز و تيزتک اند که گردونهٔ تند را با دوالِ چرمين به گردش درآورند.

سرودخوانِ دلير دارندهٔ نيزهٔ سرتيز و اسبِ چالاک، گردونهٔ [خویش] را شتابان براند؛ [آن سرودخوانی] که نيزهٔ سرتيز بلند دسته و تيرتندپرانِ خویش را از دور پرتاب کند و همستار را از پشت سر به خاک افکند و دشمن را از روبرو براندازد.

براستى خوشا به [روزگار] کسى که توياورش باشى!

همچنين ياور من باش اى پُردهش! اى نيرومند!

۱۳

ای آشی نیک!

اُشترانِ کسانى که توياورشان باشى، اُشترانى هراس انگيز، بلند کوهان و بسيار گستاخند که از زمين برخيزند و برافروخته با يکديگر بستيزند.

براستى خوشا به [روزگار] کسى که توياورش باشى!

همچنين ياور من باش اى پُردهش! اى نيرومند!

۱۴

بازرگانان در سراى کسانى که توياورشان باشى، از سرزمينهاى بيگانه، سيم و زرو جامه‌هاى خوش بافت آورند.

براستى خوشا به [روزگار] کسى که توياورش باشى!

همچنين ياور من باش اى پُردهش! اى نيرومند!

۱۵

ای آشی بزرگوار نیک! اى آفریدهٔ خوب چهره! [اى آن که] به خواستِ خویش فرمان‌گرارى! اى به تن‌فره‌مند!

به سوى من بنگر و بخشايش خویش، مرا ارزانى دار!

۱۶

اهوره مزدا — بزرگترین و بهترین ایزدان — پدر تست.
شپندارمذ مادر تست.

سروش نیک پارسا و رشن بزرگوار نیرومند و مهر فراخ چراگاه — [آن] هزار
گوش ده هزار دیدبان — برادران تواند.
دین مزداپرستی خواهر تست.

۱۷

آشی نیک بزرگوار — ستوده‌ترین ایزدان که از راه راست به کژی نگراید — در
گردونه خویش، درنگ کرد و بدین سخنان لب برگشود:
— ای آن که آوازت از همه آنان که مرا می‌خوانند، به گوش من دلپذیرتر می‌آید!
تو کیستی که مرا می‌خوانی؟

۱۸

آنگاه او [به پاسخ] چنین گفت:
منم سپیتمان زرتشت؛ نخستین آفریده‌ای که [نماز] «آشِم و هو...» گزارد و
اهوره مزدا و امشاسپندان را بستود.
آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان خشنود شدند.
آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها روان شدند و گیاهان رستن آغاز
کردند...

۱۹

آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آهریمن از این زمین پهناور گوی سان
دورکرانه بگریخت.
آهریمن زشت نهاد پرگزند چنین گفت:
— همه ایزدان [با هم] نتوانستند با خواست من بستیزند و مرا [از پهنه آفرینش]
برانند، اما زرتشت به تنهایی با خواست من ستهید و مرا براند...

۲۰

اوبایا [نماز] «آهون ویرته...» — رزم افزاری که چون سنگی است همچند
خانه‌ای — مرا بسوخت.^۱

اوبایا [نماز] «آشیم و هو...» — که همچون فلزی گذاخته است — مرا بسوخت.
اوبایا من چنان کرد که گریختن از این زمین، مرا خوش تر باشد.
اوبه تنهایی مرا براند؛ او، سپیتمان زرتشت.

۲۱

آنگاه آشی نیک بزرگوار چنین گفت:
ای سپیتمان راست کردار آشون!
نزد من بیا و در گردونه من بیارام!
سپیتمان زرتشت نزد او رفت و در گردونه اش بیارمید.

۲۲

پس [آشی] با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ، او را
بپسود و اینچنین گفت:
ای سپیتمان!
تو نغز و نیک آفریده‌ای!
ای سپیتمان خوش پای بلند بازوان! ای به تن فرمند و به روان جاودانه بهروز!
آنچه با تو می‌گویم راست است.

.....^۲

کرده سوم

۲۳

.....

۱. — وند. فر. ۱۹، بند ۴

۲. بند ۳ همین یشت در این جا و در پایان همه دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

۲۴

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوه] البرز بلندِ زیبایِ مَزدا آفریده، او را بستود...

۲۵

... و از وی خواستار شد:

ای آشیِ نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابیِ ارزانیِ دار که بر همهٔ دیوانِ مَزندریِ چیره شوم؛ که من از بیمِ دیوان، هراسان و گریزانِ نشوم؛ که دیوان — ناگزیر — از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکیِ روی نهند.

۲۶

آشیِ نیکِ بزرگوارِ شتابانِ فرارسید و هوشنگِ پیشدادی را کامروا کرد.

.....

کردهٔ چهارم

۲۷

.....

۲۸

جمشیدِ خوبِ رَمه برفرازِ [کوه] البرز، او را بستود...

۲۹

... و از وی خواستار شد:

ای آشیِ نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابیِ ارزانیِ دار که آفریدگانِ مَزدا را گله‌ها بپرورم؛ که آفریدگانِ مَزدا را جاودانگیِ بخشم...

۳۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که ناتوانیِ پیری و مرگ را از

آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم.

۳۱

آشی نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و جمشیدِ خوب رَمه را کامروا کرد.

.....

کرده پنجم

۳۲

.....

۳۳

فریدون پسرِ آتیین از خاندانِ توانا در سرزمین چهار گوشهٔ ورن، او را بستود...

۳۴

... و از وی خواستار شد:

ای آشی نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار^۱

۳۵

آشی نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و فریدون پسرِ آتیین را کامروا کرد.

.....

کرده ششم

۳۶

.....

۳۷

هوم نوشیدنی درمان بخش، شهریار زیبای زرین، در پای بلندترین ستیغ [کوه]
البرز، او را بستود...

۳۸

... و از وی خواستار شد:
ای آشی نیک بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار.....^۱

۳۹

آشی نیک بزرگوار، شتابان فرارسید و هوم درمان بخش، شهریار زیبای زرین را
کامروا کرد.

کرده هفتم

۴۰

۴۱

[کی] خسرو، پهلوان سرزمینهای ایرانی و استواردارنده کشور، او را بستود...

۴۲

... و از وی خواستار شد:
ای آشی نیک بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار.....

۱ = گو. بند ۱۸

۲ = گو. بند ۲۲

۴۳

آشی نیکِ بزرگوارِ شتابان فرارسید و [کی]خسرو، پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و
استواردارندهٔ کشور را کامروا کرد.

.....

کردهٔ هشتم

۴۴

.....

۴۵

زرتُشتِ آشون در ایران و یج بر کرانهٔ رودِ دایتیایِ [نیک]، او را بستود...

۴۶

... و از وی خواستار شد:

ای آشی نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار^۱

۴۷

آشی نیکِ بزرگوارِ شتابان فرارسید و زرتُشت را کامروا کرد.

.....

کردهٔ نهم

۴۸

.....

۴۹

کی گُشتاسپِ بزرگوار، در کرانهٔ آبِ دایتیا او را بستود...

۵۰-۵۱

... و از وی خواستار شد:

ای آشی نیک بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار^۱

۵۲

آشی نیک بزرگوار، شتابان فرارسید و کی گشتاسپ بزرگوار را کامروا کرد.

کرده دهم

۵۳

۵۴

آشی نیک بزرگوار گفت:

از آن [نیاز] زوری که پیشکش من شود، نباید به مردان مَتروَن، به زنان روسپی که دشتان نشوند، به کودکان نابُرنا و به دوشیزگان شوی ناگزیده بهره ای برسد.

۵۵

هنگامی که تورانیان و نوذریان تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیر پای ورزای [به نام] «بَرَمایَوَن»^۲ پنهان کردم. آنگاه کودکان نابُرنا و دوشیزگان شوی ناگزیده، مرا براندند.

۵۶

هنگامی که تورانیان و نوذریان تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیر گلوی قوچی از گله ای دارای یکصد گوسفند، پنهان کردم.

۱. = گو. بندهای ۳۰ و ۳۱

۲. = یاد. همین.

آنگاه کودکانِ نابُرنا و دوشیزگانِ شوی ناگزیده، مرا براندند.
بدان هنگام که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند.

۵۷

آشی نیکِ بزرگوار، در نخستین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزند نزیاید^۱ گِله
می‌کند:

— به خانه او پای منه و در بستر او میاسای!
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم! به زمین فروروم؟

۵۸

آشی نیکِ بزرگوار، در دومین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزندِ مردی
بیگانه را فرزندِ شوهر خویش وانمود کند^۲، گِله می‌کند:
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۵۹

آشی نیکِ بزرگوار، در سومین گِله گزاریِ خویش، چنین گِله می‌کند:
نزد من تندخویانه‌ترین کردارِ مردمانِ ستمکار، فریفتنِ دوشیزه‌ای شوی ناگزیده
و آبستن کردنِ اوست.
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۶۰

آنگاه آهوره‌مزدا گفت:
ای آشی زیبایِ آفریده کردگار!
به آسمان فرامرو! به زمین فرومرو! همین جا در سرایِ زیبایِ خسروانه من
بمان!

۱. اشاره است به زنانی که فرزندان خویش را پیش از زایمان، از زهدان می‌افگندند.
۲. اشاره است به زنانی که پنهان از شوهر خویش، با مردی دیگر پیوند جنسی دارند و فرزند را که آن مرد در
زهدان ایشان پدید آورده است، به دروغ، فرزند شوهر خویش وانمود می‌کنند.

۶۱

ای آشی زیبایِ آفریده کردگار!
با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم؛ بدان سان که
گشتاسپ در کرانه آب دایتیا ترا بستود.
[زوت در برابر برستم گسترده می ایستد و به آواز بلند می گوید:]
ای آشی زیبایِ آفریده کردگار!
با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم.

۶۲

«یته آهو ویریو...»
آشی نیک، چیستای نیک، ایرثی نیک، رَسَسَتای نیک و قر [و] پاداش
مَزدا آفریده را درود می رستم.
«آشِم وُهو...»
«آهمایی ریشچه...»^۱

۱۸ آشتاد یشت

خشنودیِ فرّ ایرانیِ مزدا آفریده را.

*

۱

آهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:

من فرّ ایرانی را بیافریدم که از ستور برخوردار، خوب رمه، توانگر و قرّه مند است؛
خرد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم آمده بخشد؛ آزر را درهم شکند و دشمن را
فروکوبد.

۲

فرّ ایرانی، آهریمن پرگزند را شکست دهد؛ خشم خونین درفش را شکست
دهد؛ بوشاسپ خواب آلوده را شکست دهد؛ یخ [بندان] درهم افسرده را شکست دهد؛
آپوش دیورا شکست دهد؛ سرزمینهای آنیران را شکست دهد.

۳

من آشی نیک بزرگوار را بیافریدم که به سرای زیبای خسروانه [من] درآید.

۴

آشی بخشنده خوشی بسیار، یاور آن مردی شود که آشه را خشنود کند.
آشی به سرای زیبای خسروانه [من] درآید و همه رمه، همه پیروزی، همه خرد
و همه فرّ را ارزانی دارد.

اگر آشی نیک بزرگوار در سرای زیبای خسروانه [من] پای فرونهد...

۵

... هزار اسب و هزار رمه آورد.
 فرزندان کار آزموده آورد.
 ستاره تَشْتَر به جنبش درآید.
 سراسر باد زبردست و سراسر قرّ ایرانی [به جنبش درآیند].

۶

آنان ستیغ همه کوهها را بهره دهند؛ ژرفای همه [دره‌های] رودها و همه
 گیاهان نودمیده زیبای سبزرنگ را توانِ رویش و بالشِ بخشند؛ یخ [بندانی] درهم
 افسرده و آپوش دیورا نابود کنند.

۷

درود به ستاره تَشْتَر را بومند قرّه مند.
 درود به باد زبردست مزدا آفریده.
 درود به قرّ ایرانی.
 «یته آهو ویرِیو...»
 «آشِم وُهو...»

۸

[نماز] آهون ویرِیو... را می ستاییم.
 آردیبهشت، زیباترین امشاسپند را می ستاییم.
 گفتارِ راستِ پیروزِ درمان بخش را می ستاییم.
 گفتارِ درمان بخشِ پیروزِ راست را می ستاییم.
 مَثَره ی ورجاوند و دینِ مزدا پرستیِ خواستارِ هوم را می ستاییم.
 «یَنگَه هاتم...»

۹

«یته آهو ویرِیو...»

قَرَّ اِیرَانِی مَزدا آفریده را درود می فرستم.

«آشیم و هو...»

«آهمایی رَئِشچَه...»^۱

خشنودی کوه مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه، «اوشیدرن»، قر کیانی مزدا آفریده و قر مزدا آفریده ناگرفتنی را.

*

۱

ای سپیتمان زرتشت!

نخستین کوهی که از این زمین برکشیده شد، «البرز» بلند است که همه سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است.
دومین کوه «زردز» است که از آن سوی «منوش» نیز همه سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است.

۲

از این کوهها، «اوشیدم»، «اوشیدرن» ورشته کوه «ارزیفته» سربرزد.
ششمین کوه ایزور، «هفتمین» «بومیه»، هشتمین «زوذیت»، نهمین «مزیشونت»، دهمین «انتردنگهو»، یازدهمین «ارزیش»، دوازدهمین «وایتی گیس»...

۳

... و «آدرن» و «بیین» و «ایشگت اوپایری سئین» (که پوشیده از برف است و تنها اندکی از برف آن آب می شود).^۱

۱. استاد پورداود در زیرنویس گزارش خود نوشته است: «معنی جمله اخیر تقریبی است.»

دو رشته کوه «هَمَنکون» هشت رشته کوه «وَشَن» هشت ستیغ «اُورونَت» و چهار کوه «ویدون».

۴

«اَینزَخ»، «مَینَخ»، «واخِذریگ»، «اَسِیه»، «توڈسگ»، «ویشو»، «دَرَوَشیشونَت»، «سایریونَت»، «ننگهوشمنت»، «کَکھیو» و «انتر کنگه».

۵

«سیچی دَو»، «اَهورَن»، «رَیمَن»، «اَش سَیمَبَن»، «اورونیووایدیگ»، «اَسُونَت»، «اوشم»، «اوشت خوارنه»، «سیامگ»، «وَفَرته»، «اُاوروش».

۶

«یَهْمیه جَتره»، «اَدوتو»، «سپیت وَرنه»، «سپتودات»، «کَدروآسپ»، «گوایریس»، ستیغ «بَرُوسرین»، «بَرَن»، کوه «فَراپیه»، «اودریه»، «رَیونَت» و کوههای دیگر که از این پیش، مردمان بدانها نام دادند، از آنها گذشتند و اندیشیدند.

۷

ای سپیتمان زرتشت!

پس اینچنین، دوهزار و دویست و چهل و چهار کوه است.

۸

هر اندازه که این کوهها زمین را فرا گرفته است، به همان اندازه، آفریدگار، آتربانان، ارتشتاران و برزیگران ستور پرور را از آنها بهره بخشید.

کرده یکم

۹

فَر کیانی نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم؛ [آن فَر] بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است...

۱۰

... که از آن آهوره مزداست، که آهوره مزدا بدان، آفریدگان را پدید آورد: فراوان و خوب، فراوان و زیبا، فراوان و دلپذیر، فراوان و کارآمد، فراوان و درخشان ...

۱۱

... تا آنان گیتی را نو کنند: [گیتی] پیر نشدنی، نامیرا، تباهی ناپذیر، ناپژمردنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا.
در آن هنگام که مردان دیگر باره برخیزند و بی مرگی به زندگان روی آورد، «سوشیانت» پدیدار شود و جهان را به خواست خویش نو کند.

۱۲

پس جهان پیر و آشه، نیستی ناپذیر شود و دروج دیگر باره بدان جایی رانده شود که از آن جا، آسیب رسانی به آشوان و تبار و هستی آنان را آمده است.
تباهکار و فریفتار نابود شوند.
«آثار توش آشات چیت هچا ...»

۱۳

برای قر و فروغش، من او را — قر کیانی نیرومند مزدا آفریده را — با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستایم.
قر کیانی نیرومند مزدا آفریده را می ستایم با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا.
«پنگه هاتم ...»

کرده دوم

۱۴

.....

۱. بند ۹ همین یشت در آغاز همه کرده ها می آید که به جای آن سطری نقطه چین می گذاریم.

۱۵

... که از آنِ امشاشپندان است: شهریاران تیزبینِ بزرگوارِ بسیار توانایِ دلیرِ آهورایی که
وَرجاوندانِ جاودانه اند...

۱۶-۱۷

۱ ... که هر هفت تن

۱۸

... که آفرینشِ آهوره مَزدایِ دادارِ چهره نگارِ سازندهٔ نگاهبان را یاور و پناهند.

۱۹-۲۰

۲

۳

کردهٔ سوم

۲۱

.....

۲۲

... که از آنِ ایزدانِ میثوی و جهانی و سوشیانتهای زاده و نزاده — نوکنندگان گیتی —
است.

۲۳-۲۴

۴

۱. = بندهای ۸۳ و ۸۴ فروردین یشت.

۲. = بندهای ۱۱ و ۱۲ همین یشت.

۳. بند ۱۳ همین یشت در پایان همهٔ کرده‌ها می‌آید که به جای آن سطری نقطه چین می‌گذاریم.

۴. = بندهای ۱۱-۱۳ همین یشت.

کرده چهارم

۲۵

.....

۲۶

... که دیرزمانی از آنِ هوشنگِ پیشدادی بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان و گوی‌های ستمکار و گَرَب‌ها چیره شد و دوسوم از دیوان مَزَنَدَری دُرَوَندِانِ وَرَن را برانداخت.

.....

کرده پنجم

۲۷

.....

۲۸

... که از آنِ تَهْمورِثِ زیناوند بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان و گوی‌های ستمکار و گَرَب‌ها چیره شد.

۲۹

... چنان که بر همهٔ دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان چیره شد و آهریمن را به پیکرِ اسبی درآورد و سی سال سوار بر او به دو کرانهٔ زمین همی تاخت.

.....

کرده ششم

۳۰

.....

۳۱

... که دیرزمانی از آنِ جمشیدِ خوب رَمه بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و

بر دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان و گوی‌های ستمکار و کَرَب‌ها چیره شد.

۳۲

آن که دارایی و سود — هر دو — را از دیوان برگرفت.
 فراوانی و گله — هر دو — را از دیوان برگرفت.
 خشنودی و سرافرازی — هر دو — را از دیوان برگرفت.
 به شهریاری او، خوردنی و آشامیدنی نکاستنی، جانوران و مردمان — هر دو —
 بی‌مرگ و آبها و گیاهان — هر دو — نخشکیدنی بودند.

۳۳

به شهریاری او، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری، نه مرگ و نه زَشِکِ دیوآفریده.
 اینچنین بود پیش از آن که او دروغ گوید؛ پیش از آن که او دهان به سخن
 دروغ بیالاید.

۳۴

پس از آن که او به سخن نادرست دروغ دهان بیالود، فَر آشکارا به کالبد مرغی
 از او به بیرون شتافت.
 هنگامی که جمشید خوب رَمه دید که فَر از وی بگست، افسرده و سرگشته
 همی گشت و در برابر دشمنی [دیوان]، فروماند و به زمین پنهان شد.

۳۵

نخستین بار فَر بگست؛ آن فَر جمشید، فَر جم پسر ویونگهان به کالبد مرغ
 وارغَن به بیرون شتافت.
 این فَر [از جم گسته] را مهر فراخ چراگاه — [آن] هزار گوشِ ده هزار
 چشم — برگرفت.
 مهر شهریار همه سرزمینها را می‌ستاییم که اهوره‌مزدا او را فَره‌مندترین ایزدان
 میثوی بیافرید.

۳۶

دومین بار فَر بگست، آن فَر جمشید، فَر جم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغَن

به بیرون شتافت.

این فَرّ [از جم گسسته] را فریدون پسرِ خاندان آتین برگرفت که - بجز زَرْتُشت - پیروزترین مردمان بود.

۳۷

آن که آژی دَهاک را فرو کوفت؛ [آژی دَهاک] سه پوزه سه کَلّه شش چشم را، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی را، آن دیوبسیار زورمندِ دروج را، آن دُرُونِدِ آسیب رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ آشه به پتیارگی در جهان استومند بیافرید.

۳۸

سومین بار فَرّ بگسست، آن فَرّ جمشید، فَرّ جم پسرِ ویونگهان به کالبد مرغ وارغَن به بیرون شتافت.

این فَرّ [از جم گسسته] را گرشاسپ نریمان برگرفت که - بجز زَرْتُشت - در دلیری و مردانگی، زورمندترین مردمان بود...

۳۹

... که زور و دلیری مردانه بدو پیوست.

ما آن دلیری بر پای ایستاده، ناخفته، در بستر آرمیده و بیدار، آن دلیری به گرشاسپ پیوسته را می ستاییم.

۴۰

آن که آژدهای شاخدار را بکشت؛ آن اسب آوبارِ مرد آوبار را، آن زهرآلودِ زرد رنگ را که زهر زرد گونش به بُلندای نیزه ای روان بود.

هنگام نیمروز گرشاسپ در آوندی آهنین بر پشت آن [آژدها] خوراک می پخت. آن تباهکار، از گرما خوی ریزان، ناگهان از زیر [آن آوند] آهنین فراز آمد و آب جوشان را پراگند.

گرشاسپ نریمان، هراسان به کناری شتافت.

۴۱

آن که «گندرو»ی زرین پاشنه را کشت که پوزه گشاده، به تباه کردنِ جهان

استومندِ آشه برخاسته بود.

آن که نه پسر «پتتیه» و پسران «نیویک» و پسران «داشتیانی» را کشت؛ که «هیتاسپ» زرین تاج و «ورشو» از خاندان «دانی» و «پستون» ی پری دوست را کشت ...

۴۲

... آن که «آرزوشمن» ی دارنده دلیری مردانه را کشت ...^۱

۴۳

... آن که «سناویدگ» را کشت؛ آن شاخدار سنگین دست را که در انجمن می گفت: — من هنوز نابرنایم. بدان هنگام که برنا شوم، زمین را چرخ و آسمان را گردونه [خویش] کنم ...

۴۴

... اگر گرشاسپ دلیر مرا نکشد، من شپندمینورا از گرزمان درخشان فرو کشم و آنگرمینورا از دوزخ تیره بر آورم تا آن دو — شپندمینو و آنگرمینو — گردونه مرا بکشند. گرشاسپ دلیر او را بکشت و جانش را بگرفت و نیروی زندگانی اش را نابود کرد.

کرده هفتم

۴۵

.....

۴۶

شپندمینو و آنگرمینو، به چنگ آوردن این قرناگرفتنی را کوشیدند و هریک از آن دو، چالاک ترین پیک های خویش را در پی آن فرستاد. شپندمینو، پیک های خویش بهمن و آردیبهشت و آذر مزدا آهوره را گسیل

۱. به جای نقطه ها، چندین واژه خراب و آشفته شده و معنی درستی از آنها بر نمی آید.

داشت و آنگرمینوپیک های خود «آگ من» و خشم خونین درفش و آزی دهاگ و «شپشور» را — آن که تنِ جم را به اژه دونیم کرد — روانه داشت.

۴۷

پس آنگاه، آذر مزدا آهوره، اینچنین اندیشه کنان به پیش خرامید:
— «من این فرّنا گرفتنی را به چنگ آورم.»
اما آزی دهاگ سه پوزه زشت نهاد، اینچنین پرخاش کنان از پی او بشتافت:

۴۸

ای آذر مزدا آهوره!
واپس رو که اگر تو این فرّنا گرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا یکبارہ نابود کنم؛ بدان سان که نتوانی زمین آهوره آفریده را روشنایی بخشی.
آنگاه آذر، اندیشناک از بیم [تباہی] زندگی و برای نگاهداشت جهان آشه، دستها را واپس کشید؛ چه، آزی دهاک سهمگین بود.

۴۹

پس از آن، آزی دهاگ سه پوزه زشت نهاد، اینچنین اندیشه کنان بشتافت:
— «من این فرّنا گرفتنی را به چنگ آورم.»
اما آذر مزدا آهوره اینچنین پرخاش کنان از پی او بشتافت:

۵۰

ای آزی دهاگ سه پوزه!
واپس رو که اگر تو این فرّنا گرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا از پی بسوزانم و بر پوزه های تو آتش برافروزم؛ بدان سان که نتوانی تباہ کردن جهان آشه را بر زمین آهوره آفریده، گام نهی.
آنگاه آزی دهاک، اندیشناک از بیم [تباہی] زندگی، دستها را واپس کشید؛
چه، آذر سهمگین بود.^۱

۱. دربارهٔ تقابل «آزی دهاک» و ایزد «آذر» سه وند. فر. ۱۸، بند ۱۹

۵۱

قَرَبه دریای فَرَاخ گرت جست.
 آنگاه آیامِ نپاتِ تیزاسب، دریافت و آرزو کرد که آن را به چنگ آورد:
 — من این قَرِناگرفتنی را به چنگ آورم از تکی دریایِ ژرف، از تکی دریاها
 ژرف.

۵۲

رَد بزرگوار، شهریارِ شیدور، آیامِ نپاتِ تیزاسب، آن دلیرِ دادرسی دادخواهان را
 می ستاییم.
 آفریدگار را می ستاییم که مردمان را بیافرید.
 ایزد آب را می ستاییم که هرگاه او را بستایند، می شنود.

۵۳

آهوره مزدا چنین گفت:
 ای زرتشتِ آشون!
 بر هریک از شما مردمان است که خواستار به چنگ آوردن قَرِناگرفتنی باشد.
 چنین کسی از بخششِ پاداشِ درخشانِ آتربانی بهره مند شود؛ از بخششِ پاداشِ
 فراوانِ آتربانی بهره مند شود؛ از بخششِ آتربان بهره مند شود...

۵۴

... از بخششِ آشیِ آسایش بخشِ برخوردار شود که ستور و گیاه ارزانی دارد.
 پیروزی همه روزه از آن او شود و دشمن را به نیرومندی شکست دهد و بیش از
 سالی به درازا نکشد که برخوردار از این پیروزی بر سپاه خونخوار دشمن چیره شود و همه
 دشمنان را شکست دهد.
 برای قَر و فروغش، من او را — قَرِ مزدا آفریده ناگرفتنی را — با نماز [ی
 به بانگ] بلند و با زور می ستایم.
 قَرِ نیرومند مزدا آفریده ناگرفتنی را می ستاییم با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با
 زبانِ خرد و «مَثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا.

«بِنِگِه هاتَم ...»

کرده هشتم

۵۵

.....

۵۶

افراسیابِ تورانیِ تباہکار به آرزویِ ربودنِ قَرِنا گرفتنی — [قَرِی] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشَوْن است — جامه از تن برگرفت و برهنه به دریایِ قَراخِ گَرتِ جَسْت و شناکنان در پیِ قَرَشْتافت.

قَر تاختن گرفت و [از دسترس او] بدررفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچه خسرو» از دریایِ قَراخِ گَرت پدید آمد.

۵۷

ای سپیتمان زَرْتُشت! آنگاه افراسیابِ تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریایِ قَراخِ گَرت برآمد: — «اِئِث، اِئِث، اِئِث، یِشَن، اَهْمایی!»^۱

— «من نتوانستم این قَر را — [قَرِی را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشَوْن است — بَرُبایم ...»

۵۸

... اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم در آمیزم تا آهوره مزدا به تنگنا افتد!»

ای سپیتمان زَرْتُشت!

آنگاه افراسیابِ تورانی بسیار زورمند، [دیگر باره] خود را به دریایِ قَراخِ گَرت افگند.

۱. در برابر این واژه‌ها و آنچه در بندهای ۶۰ و ۶۳ از زبان افراسیاب آمده است، در گزارشهای اوستا هیچ معنایی ننوخته‌اند و تنها آنها را به عنوان دشنامها و ناسزاهای افراسیاب شناخته‌اند.

۵۹

پس دومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودنِ فَرنا گرفتنی — [فَری] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشون است — جامه از تن برگرفت و برهنه به دریای فَرخ گرت جست و شناکنان در پی فَر شتافت.
فَر تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچه ونگهزده» از دریای فَرخ گرت پدید آمد.

۶۰

ای سپیتمان زَرْتُشت!

آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای فَرخ گرت برآمد:
— «ایث، ایث، یثن، آهمایی، اوئث، ایث، یثن، گهمایی!»
— «من نتوانستم این فَر را — [فَری را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشون است — برُبایم ...»

۶۱

... اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم درآمیزم تا آهوره مزدا به تنگنا افتد!»

۶۲

پس سومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودنِ فَرنا گرفتنی — [فَری] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشون است — جامه از تن برگرفت و برهنه به دریای فَرخ گرت جست و شناکنان در پی فَر شتافت.
فَر تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «اَوُرْدان وَن» از دریای فَرخ گرت پدید آمد.

۶۳

ای سپیتمان زَرْتُشت!

آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای فَرخ گرت برآمد:
— «ایث، ایث، یثن، آهمایی، اوئث، ایث، یثن، گهمایی، اوئیه ایث، یثن،

۶۴

او نتوانست این قرّ را — [قرّی را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره های
ایرانی و زرتشت آشون است — برُ باید.
برای قرّ و فروغش، من او را — قرّ مزدا آفریده ناگرفتنی را — با نماز [ی
به بانگ] بلند و با زور می ستایم.
قرّ نیرومند مزدا آفریده ناگرفتنی را می ستایم با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با
زبان خرد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا.
«بِنگِه هاتَم ...»

کرده نهم

۶۵

۶۶

... [قرّی] که از آن کسی است که خاستگاه شهر یاری وی، جای فروریختن رود
«هیرمند» به دریاچه «کیانسیه» است؛ آن جا که کوه «اوشیدم» سربرکشیده است و از
کوه های گرداگرد آن، آب فراوان فراهم آید و سرازیر شود.

۶۷

رودهای «خواسئرا»، «هوشپا»، «فردئا»، «خوارتنگهیتی» زیبا،
«اوشتویتی» توانا، «اوروذا»ی دارای چراگاه های فراوان، «ارزی» و «زرنومیتی» به
سوی دریاچه کیانسیه روان شود و بدان فروریزد.
هیرمند رایومند قرّه مند — که خیزاب های سپید برانگیزد و سرکشی کند — به سوی
آن روان شود و بدان فروریزد ...

۶۸

... نیروی اسبی از آن اوست. نیروی اُشتری از آن اوست. نیروی مردی از آن اوست.

فَرّ کیانی از آن اوست.
ای زَرْتُشْتِ اشون!

چندان فَرّ کیانی در اوست که می‌تواند همهٔ سرزمینهای آنیران را برکند و در خود
فروبرد.

۶۹

پس آنگاه در آن‌جا، آنان (آنیران) سرگشته شوند و گرسنگی و تشنگی و سرما
و گرما را دریابند.

اینچنین، فَرّ کیانی پناه تیره‌های ایرانی و جانوران پنجگانه و یاری‌رسان اشون
مردان و دینِ مزداپرستی است.

.....

کردهٔ دهم

۷۰

.....

۷۱

... [فَرّی] که به «کی قباد» پیوست؛ که از آن «کی آپیوه»، «کاووس»،
«کی آرش»، «کی پشین»، «کی بیارش» و «کی سیاوش» بود...

۷۲

... بدان‌سان که همهٔ آنان — کیانیان — چالاک، همه پهلوان، همه پرهیزگار، همه
بزرگ‌منش، همه چُست و همه بی‌باک شدند.

.....

کردهٔ یازدهم

۷۳

.....

۷۴

... [فَرّی] که از آن کیخسرو بود، نیروی خوب بهم پیوسته اش را، پیروزی
 آهوره آفریده اش را، برتریش در پیروزی را، فرمان خوب روا شده اش را، فرمان دگرگون
 ناشدیش را، فرمان چیرگی ناپذیرش را، شکست بی درنگ دشمنانش را...

۷۵

... نیروی سرشار و فرمردا آفریده و تندرستی را، فرزندان نیک باهوش را، [فرزندان]
 توانای دانای زبان آور را، [فرزندان] دلاور از نیاز رهااننده روشن چشم را، آگاهی
 درست از آینده و بهترین زندگی بی گمان را...

۷۶

... شهریارِ درخشان را، زندگانی دیر پای را، همه بهروزیها را، همه درمانها را...

۷۷

... بدان سان که کیخسرو بر دشمن نابکار چیره شد و در درازنای آورد گاه — هنگامی
 که دشمن تباهاکار نیرنگ بان سواره با او می جنگید — به نهانگاه گرفتار نیامد.
 کیخسرو سرور پیروز، پسر خونخواه سیاوش دلیر — که ناجوانمردانه کشته
 شد — و کین خواه آغریرِث دلیر، افراسیاب تباهاکار و برادرش گرسیوز را به بند درکشید.

کرده دوازدهم

۷۸

.....

۷۹

... [فَرّی] که از آن زرتشتِ آشون بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که
 دینی رفتار کرد؛ که در سراسر جهان استومند در آشه، آشون ترین، در شهریارِ بهترین
 شهریار، در رایومندی، رایومندترین، در قرّه مندی، قرّه مندترین و در پیروزی، پیروزترین
 بود.

۸۰

پیش از او، دیوان آشکارا بر این زمین در گردش بودند؛ آشکارا کامروا می‌شدند؛ آشکارا زنان را از مردان می‌ربودند و زاری کنندگان را می‌آزردند.

۸۱

آنگاه از یک «آهون ویریه...» که زرتشتِ آشون چهار بار با درنگی درخور و در دومین نیمه به آوازی بلندتر بسرود، همه دیوان به هراس افتادند؛ بدان گونه که آن [نابکاران] ناشایسته برای ستایش و ناسزاوار برای نیایش، در زیرزمین پنهان شدند.

۸۲

افراسیابِ تورانیِ تباهکار، در همه هفت کشور زمین به جست‌وجوی فرّ [زرتشت] بود.

افراسیابِ تباهکار، در آرزوی فرّ زرتشت، همه هفت کشور را بیمود.

افراسیاب به سوی فرّ شتافت...^۱ [اما زرتشت و فرّ] — هر دو — خود را واپس

کشیدند و چنان که خواست من — آهوره‌مزدا — و دینِ مزداپرستی بود، به کامِ خواستار [انِ شایسته] درآمدند.

کرده سیزدهم

۸۳

۸۴

... [فرّ] که از آن کی گشتاسپ بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد.

بدان سان که او این دین را بستود، دیوانِ دشمن [خوی] را از آشونان براند.

۱. به جای نقطه‌ها در متن واژه‌ای است که معنی آن روشن نیست.

۸۵

اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، آشه را راهِ رهایی جست.
اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، آشه را راهِ رهایی یافت.
اوست که بازو و پناه این دینِ آهوراییِ زرتشت بود.

۸۶

اوست که این [دین] در بند بسته را از بند برهانید و پایدار کرد و در میان نهاد؛
[این دین] فرمان گزارِ بزرگِ لغزش ناپذیرِ پاک که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که
با ستور و چراگاه آراسته است.

۸۷

کی گشتاسپ دلیر بر «تَثْرُیا وَنْتِ» دژ دین و «پِشَن» ی دیو پرست و
«آرجاسپ» دُرَوند و دیگر «خِیون» های تبهار بد گنش چیره شد.

کرده چهاردهم

۸۸

۸۹

... [فَرّی] که از آن سوشیانتِ پیروزمند و دیگر یارانِ اوست، بدان هنگام که گیتی را
نوکنند...^۱

۹۰

.....^۲

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۱ همین یشت است.

۲. بندهای ۱۲ و ۱۳ همین یشت.

کرده بانزدهم

۹۱

.....

بدان هنگام که «آسثوت ایرت»، پیک مزداهوره — پسر «ویشپ توژ ویری» — از آب کیانسیه برآید، گرژی پیروزی بخش برآورد؛ [همان گرژی] که فریدون دلیر، هنگام کشتن «آزی ذهاک» داشت.^۱

۹۲

... [همان گرژی] که افراسیاب تورانی، هنگام کشتن «زین گاو» ذروند داشت؛ که کیخسرو، هنگام کشتن افراسیاب داشت؛ که کی گشتاسپ، آموزگار آشه برای سپاهش داشت.

او^۲ بدین [گرز]، دروج را از این جا — از جهان آشه — بیرون خواهد راند.

۹۴

او همه آفریدگان را با دیدگان بخرد بنگرد.

^۳... آنچه زشت نژاد است.

او سراسر جهان استومند را با دیدگان بخشایش بنگرد و نگاهش، سراسر جهان را جاودانگی بخشد.

۹۵

یاران «آسثوت ایرت» پیروزمند بدرآیند: آنان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین اند و هرگز سخن دروغ برزبان نیاورند.

۱. به نوشته بُندهشَن و کتابهای دیگر، آزی ذهاک به دست فریدون کشته نمی شود و فریدون تنها او را فرومی کوبد و در کوه دماوند به بند می کشد. — یاد.

۲. آسثوت ایرت (= سوشیانت).

۳. یک واژه خراب شده است.

خشمِ خونینِ درفشِ نافره‌مند، از برابر آنان بگریزد و آشه بر دروج زشت تیره
بدنژاد، چیره شود.

۹۶

منش بد شکست یابد و منش نیک بر آن چیره شود.
[سخن] دروغ گفته شکست یابد و سخن راست گفته بر آن چیره شود.
خرداد و آمرداد، گرسنگی و تشنگی — هر دو — را شکست دهند.
خرداد و آمرداد، گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند.
آهریمن ناتوان بدگنش، رو در گریز نهد.

.....

«یته آهوویزیو...»

کوه مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه، «اوشیدرن»، فرکیانی مزدا آفریده و قر
مزدا آفریده ناگرفتنی را درود می فرستم.

«آشیم و هو...»

«آهمایی ریشچه...»^۱

۲۰
هوم یشت

خشنودی هوم افزاینده آشه را.

*

۱

هوم زرین بُرزمند را می ستاییم.
هوم، نوشیدنی گیتی افزای را می ستاییم.
هوم دوردارنده مرگ را می ستاییم.

.....

۲

هوم زرین بُرزمند را می ستاییم.
هوم، نوشیدنی گیتی افزای را می ستاییم.
هوم دوردارنده مرگ را می ستاییم.
همه هومها را می ستاییم.
اینک پاداش و قروشی زرتشت سپیتمان آشون را می ستاییم.
«ینگه هاتم...»
«یته آهو ویزیو...»

۱. نخستین جمله های این بند از بند ۲۱ یسنه، هات ۱۰ گرفته شده و به جای سطر نقطه چین، بندهای ۱۸-۱۷ یسنه، هات ۹ آمده است.

هَوَمِ افزاینده آشه را درود می فرستم.
«آشِمُ وُهو...»
«أَهْمایی رَشِچَه...»^۱

۲۱ وَنَنْدِ یَشْتِ

خشنودیِ «وَنَنْدِ»، ستارهٔ مزدا آفریده را.

*

۱

وَنَنْدِ، ستارهٔ مزدا آفریدهٔ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
وَنَنْدِ درمان بخش و سزاوار بلند آوازگی را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر
«خَرَفُسْتَران» راندنی زشت — [آفریدگان] اهریمنی — را که یکسره باید راند [شان].

۲

وَنَنْدِ، ستارهٔ مزدا آفریده را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهْمایی رَشِچَه...»^۱

«هاذخت نَسک»

(پیوستِ یشتها)

۱

*

فرگرد دوم

۱

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
هنگامی که آشونی از جهان درگذرد، روانش در نخستین شب، در کجا آرام
گیرد؟

۱. در کتابهای هشتم و نهم «دینگرت» که از اوستا سخن به میان آمده، «هاذخت نَسک» بیستمین نسک از بیست و یک نسک اوستای کهن شمرده شده است. هادخت نسک کنونی، بخش کوچکی از آن نسک است. «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم کنونی) و «آفرینگان گهنبار» (در بخش خرده اوستا) نیز از بازمانده‌های هادخت نسک کهن است.

هادخت نسک کنونی (که برخی از گزارشگران اوستا، آن را یشت بیست و دوم شمرده و در جزویشتها آورده‌اند) دارای سه فرگرد است. فرگرد یکم هفده بند دارد و در بزرگداشت و کارآمدی نیایش نامور «اشیم و هو...» است که چون در آغاز «یسنه» جداگانه از آن سخن رفته، در این جا نیامده است. فرگرد دوم درباره درآمدن کردارهای مردم پارسا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و دلپذیر و فرگرد سوم درباره درآمدن کردارهای مردم ناپارسا به پیکر پتیاره‌ای زشت و هراس انگیز است.

در برخی از گزارشهای اوستا، هادخت نسک (با آن که جزویشتها شمرده نشده است) در میان «رام یشت» و «دین یشت» آمده است. ما آن را پس از پایان یشتها و به عنوان «پیوستِ یشتها» می‌آوریم.

۲

آنگاه آهوره مزدا گفت:

[روانِ آشون] بر سر بالین وی جای گزینند و «اُشتود گاه» سرایان، اینچنین خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش باد براو!

آمرزش باد بر آن کسی که آهوره مزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»
در این شب، روانِ [آشون] همچند همه زندگی این جهانی، خوشی دریابد.

۳

— در دومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۴

آنگاه آهوره مزدا گفت:

[روانِ آشون] بر سر بالین وی جای گزینند و «اُشتود گاه» سرایان، اینچنین خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش باد براو!

آمرزش باد بر آن کسی که آهوره مزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»
در این شب، روانِ [آشون] همچند همه زندگی این جهانی خوشی دریابد.

۵

— در سومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۶

آنگاه آهوره مزدا گفت:

[روانِ آشون] بر سر بالین وی جای گزینند و «اُشتود گاه» سرایان، اینچنین خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش باد براو!

آمرزش باد بر آن کسی که آهوره مزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»
در این شب، روانِ [آشون] همچند همه زندگی این جهانی، خوشی دریابد.

۷

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان آشون مرد را چنین می‌نماید که خود را در میان گیاهان و بوهای خوش می‌یابد و او را چنین می‌نماید که باد خوش بویی از سرزمینهای نیمروزی به سوی وی می‌وزد؛^۱ [بادی] خوش بوی‌تر از همه دیگر بادها.

۸

آشون مرد را چنین می‌نماید که این باد خوش بوی را به بینی خویش دریافته است. [آنگاه با خود چنین گوید:]
— این باد، این خوش بوی‌ترین بادی که هرگز مانند آن را به بینی خود دریافته بودم، از کجا می‌وزد؟

۹

در وزش این باد، «دین» وی به پیکرِ دوشیزه‌ای بر او نمایان می‌شود: دوشیزه‌ای زیبا، درخشان، سپید بازو، نیرومند، خوش چهره، بُرزمند، با پستانهای برآمده، نیکوتن، آزاده و نژاده که پانزده ساله می‌نماید و پیکرش همچند همه زیباترین آفریدگان، زیباست.^۲

۱۰

آنگاه روان آشون مرد، روی بدو کند و از وی بپرسد:
کیستی ای دوشیزه جوان! ای خوش اندام‌ترین دوشیزه‌ای که من دیده‌ام؟

۱۱

پس آنگاه «دین» وی، بدو پاسخ دهد:
ای جوانمرد نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین!
من «دین» توام.
[آشون بپرسد:]

۱. در اساطیر ایران، نیمروز (= جنوب) جای فروغ و فردوس ایزدی است.

۲. سنج. وند. فر. ۱۹، بند ۳۰

پس کجاست آن که ترا دوست داشت برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش بویی و نیروی پیروز و توانایی [تو] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که تو در چشم من می‌نمایی؟

۱۲

[دوشیزه پاسخ دهد:]

ای جوانمرد نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین! این تویی که مرا دوست داشتی برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش بویی و نیروی پیروزمند و توانایی [من] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که من در چشم تو می‌نمایم.

۱۳

هنگامی که تو می‌دیدى که دیگری مردار می‌سوزاند و بتان را می‌پرستد و ستم می‌ورزد و درختان را می‌بُرد، می‌نشستی و «گاهان» می‌سرودی و آبهای نیک و آذر آهوره‌مَزدا را می‌ستودی و آشون مرد را که از نزدیک یا دور می‌رسید، خوشنود می‌کردی.

۱۴

دوست داشتنی [بودم]، تو مرا دوست داشتنی تر کردی.
زیبا [بودم]، تو مرا زیباتر کردی.
دل‌پسند [بودم]، تو مرا دل‌پسندتر کردی.
بلند پایگاه بودم، تو مرا بلند پایگاه تر کردی.
از این پس، مردمان مرا — آهوره‌مَزدايِ همیشه ستوده و پناه‌بخش را — می‌ستایند.^۱

۱۵

آنگاه روان آشون مرد نخستین گام را بردارد و به [پایگاه] اندیشه نیک درآید.

۱. جمله‌های پیشین از زبان «دین» مرد آشون بود خطاب بدو؛ اما این جمله ناگهان از زبان آهوره‌مَزدا در این جا آمده است و پیوند آن با جمله‌های پیش، روشن نیست.

پس دومین گام را بردارد و به [پایگاه] گفتار نیک درآید. سپس سومین گام را بردارد و به [پایگاه] کردار نیک درآید و سرانجام، چهارمین گام را بردارد و به «آئیران» [سرای] فروغ بی پایان درآید.

۱۶

آنگاه آشون مردی که پیش از او زندگانی را بدرود گفته است، روی بدو آورد و از وی پرسد:

ای آشون!

چگونه زندگی را بدرود گفتی؟

ای آشون!

چگونه از خانه‌های پر از ستور جهان خواهش و آرزوهای یافتی؟

چگونه از جهان استومند به جهان مینوی رسیدی؟

چگونه از جهان پر آسب به جهان جاودانه درآمدی؟

[این] بهروزی دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟

۱۷

آنگاه آهوره مزدا گوید:

از او — از کسی که راه پره‌راس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی روان

از تن را کشیده است — چیزی می‌پرس.

۱۸

پس، او را خورشی از روغن «زرمیته» آورند.

چنین خورشی است جوانمرد نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک

دین را پس از مرگ.

چنین خورشی [است] آشون زن جوان بسیار نیک اندیش، بسیار نیک گفتار،

بسیار نیک کردار و خوب آموخته فرمانبردار شوی را.

فرگرد سوم^۱

زرتشت از آهوره مزدا چگونگی کار روانِ دُرَوند را در نخستین سه شب پس از مرگ می پرسد. آهوره مزدا در پاسخ می گوید که روان وی در آن سه شب، سرگشته و پریشان برگرد پیکر او بسر می برد و این پاره از «گاهان» را می سراید:

«ای مزدا آهوره!

به کدام مرز و بوم روی آورم؟ به کجا بروم؟»^۲

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان مردِ دُرَوند را چنین می نماید که در میان برف و یخ بنندان است و بوهای گند و ناخوشی را درمی یابد. او را چنین می نماید که بادی گند آگین از سرزمینهای آپاختری^۳ به سوی وی می وزد. از خود می پرسد:

— «از کجاست این باد که بد بوترا از آن را هرگز به بینی خویش در نیافته ام؟»

آنگاه در وزش این باد، «دین» خود را می بیند که به پیکر زنی پتیاره، زشت، چرکین، خمیده زانو، همچون پلیدترین خرفشتران و گندیده تر از همه آفریدگان گندیده بدو روی می آورد. روانِ دُرَوند از او می پرسد:

— «کیستی تو که هرگز زشت تر از ترا ندیده ام؟»

زن در پاسخ وی می گوید:

«ای زشت اندیشه زشت گفتار زشت کردار!

من کردار زشت توام. از آز و بد کرداری تست که من چنین زشت و تباه و بره کار و رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده و درهم شکسته ام. هنگامی که تو می دیدی کسی ستایش و نیایش ایزدان را می گزارد و آب و آتش و گیاه و دیگر آفریدگان نیک را پاس می دارد، تو اهریمن و دیوان را خشنود می کردی.

۱. فرگرد سوم هادخت نسک نیز مانند فرگرد دوم، هیجده بند دارد و واژه ها و جمله های آن، بیشتر همانهاست که در فرگرد دوم بکار برده شده است، جز آن که به مناسبت در میان بودن سخن از روان گناهکار، برخی از واژه ها و جمله ها دگرگون می شود و آنچه در فرگرد پیشین خوب و پسندیده بود، در این فرگرد زشت و نکوهیده است. گزارش کوتاه این فرگرد را در متن می آوریم.

۲. گاه. ی. ۴۶، بند ۱

۳. در اساطیر ایران، آپاختر (= شمال) جای دوزخ و پایگاه اهریمن و دیوان و دروجان است.

هنگامی که تو می‌دیدی کسی به دیگران یاری می‌رساند و آشونان از نزدیک یا دور رسیده را چنان که باید، در پناه می‌گیرد و میهمان‌نوازی می‌کند، تو تنگ چشمی می‌کردی و در به روی مردم می‌بستی.
ناپسند بودم، تو ناپسندترم کردی.
هراس انگیز بودم، تو هراس انگیزترم کردی.
نکوهیده بودم، تو نکوهیده‌ترم کردی.
من در آفاختر جای داشتم، تو با اندیشه و گفتار و کردار بد خویش، مرا بیش از پیش به شوی آفاختر راندی.
گمراه شدگان — بدان روی که چندی فرمانبردار آهریمن بودند — هم‌اره مرا نفرین فرستند.»

*

آنگاه روان مرد دُرَوند در نخستین گام به پایگاه اندیشه بد درآید. پس در دومین گام به پایگاه گفتار بد درآید. سپس در سومین گام به پایگاه کردار بد درآید و سرانجام در چهارمین گام به سرای تیرگی بی پایان (دوزخ) رسد.
آنگاه دُرَوند مردی که پیش از او زندگانی را بدرود گفته است، از او می‌پرسد:
«ای دُرَوند!

چگونه از جهان پر آسب به جهان جاودانه درآمدی؟
این شکنجه دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟»
آنگاه آهریمن گوید:

«از کسی که راه پره‌راس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی، روان از تن را کشیده است، چیزی می‌پرس.»
پس، او را خورشی زهر آگین آورند؛ چه، بد اندیش بد گفتار بد کردار بد دین را جز آن خورش نشاید.
زنی دُرَوند بسیار بد اندیش بد گفتار بد کردار ناپاک بد آموخته نافرمانبردار از شوی را نیز چنین خورشی دهند.